

ادبیات مشروطه

# مکتوبات

میرزا فتحعلیخان آخوندزاده

## توجه!

مسئله مذهب، تسویه حساب‌های تاریخی  
ایرانیان با عرب‌بھائی که هزار و چهارصد سال پیش در  
مکه میزیسته‌اند، گریه بر نظام‌های باطل محکوم بفنا  
و فنا شده و مسائل از اینگونه بدون شك آن ارزش را  
ندارند که با طرح آنها مردم را از پرداختن به مسائل و  
گرفتاری‌های اساسی و جدی امروزی جامعه بازداشت.  
چاپ کتاب مکتوبات، که حاوی مسائل از این قبیل  
است، صرفاً بخاطر معرفی يك اثر ادبی ناشناخته و  
طرح برخی مسائل اجتماعی و فلسفی آنست و گرنه زنده  
کردن مسائل مرده‌ای که موجود سوء تفاهم باشد و یا  
پرداختن به مسائل فرعی و دست‌دوم کارما نیست.

# مکتوبات

میرزا فتحعلی آخوندزاده

## سرگذشت

میرزا فتحعلی آخوند زاده (۱۸۷۸-۱۸۱۲) از پدری از مردم قصبه خانقہ تبریز است که قبلاً کدخدای همان قصبه بوده و بعداً به تجارت پرداخته است. مادرش نیز اهل نوخه از شهرهای ولایت شکی است و خود از یکسال بعد از ازدواج پدر و مادرش در همین شهر بزرگ می‌آید. دوساله است به همراه پدر و مادر به قصبه خانقہ کوچ می‌کند. و شش ساله است که در اثر جدائی آنان به مشکین اردبیل می‌رود و تحت حمایت عموی مادرش قرار می‌گیرد. عموی مادر، که خود آخوند فاضلی است، در هفت سالگی تعلیم او را آغاز می‌کند و فارسی و عربی را با او می‌آموزد. آخوند حاجی علی اصغر، که فتحعلی کوچک را به فرزندی پذیرفته است، تا سال ۱۸۶۵ در بیلاقات قراداغ می‌ماند و در این سال با فرزند خوانده خود و مادر او به گنجه می‌رود. در سال ۱۸۲۶ که جنگ میان ایران و روسیه در می‌گیرد و آواره می‌شود و پس از شکست ایران و پایان جنگ، باز در شهر نوخه اقامت می‌گزیند. سال ۱۸۳۲ فرا می‌رسد و میرزا فتحعلی بیست سال است که آخوند حاجی علی اصغر عزم مکه می‌کند و او را در گنجه برای تعلیم منطق و فقه بقصد اینکه او را در مساجد به حائیت در آورد به معلم می‌پارند.

## نسخه‌ها:

برای تهیه کتاب حاضر نسخه خطی مکتوبات موجود در کتابخانه ملی، که نسخه نسبتاً کاملی است اساس قرار گرفت و با نسخه‌های زیرمقابل و تکمیل شد:

۱- روایت ترکی کتاب که بنحو کامل در جلد دوم آثار میرزا فتحعلی آخوند زاده - باکو، ۱۹۶۱، آمده و در متن ما «نسخه ترکی» نامیده شده. این نسخه ترکی با مقابله ۹ نسخه موجود در آرشیو آخوند زاده در باکو فراهم آمده که از آنها پنج تا به فارسی، دو تا به ترکی آذربایجانی و دو تا به روسی بوده است. بعلاوه این نسخه تمام ملحقات کتاب را که آخوند زاده آنها را رأساً به فارسی نوشته در بر دارد.

۲- روایت تاجیکی تحت عنوان «مکتوبات» که به خط سیریل در شهر دوشنبه پایتخت تاجیکستان در سال ۱۹۶۲ چاپ شده و ما در اینجا آنرا «نسخه تاجیکی» نامیده‌ایم. این نسخه برای خواننده امروزی تاجیک تنظیم گردیده و انشای آن به فارسی تاجیکی برگردانده شده با اینهمه مواردی پیش آمده که توانست به تکمیل نسخه موجود کمک کند.

چنانکه معلوم است آنچه داخل گروه‌ها آمده از این دو نسخه بر نسخه اصلی افزوده شده است. در مورد آنچه از نسخه ترکی نقل شد تذکری نداده‌ایم ولی آنجا که از نسخه تاجیکی نقل کرده‌ایم در پانویس بآن اشاره شده است.

میرزا فتحعلی مینویسد: «تا این تاریخ من بغیر از خواندن زبان فارسی و عربی چیزی نمیدانستم و از دنیا بی‌خبر بودم. ۱۵» ولی میرزا شفیق<sup>۲</sup>، که معلم خط اوست، وی را با عرفان آشنا میکند و او کار دین را یکسره کنار میگذارد. پس از بازگشت آخوند حاجی علی اصغر از حج فتحعلی با او به «نوخه» باز میگردد. در اینجا یکسال زبان روسی میخواند و سپس در سال ۱۸۳۴ به تفلیس میرود و بعنوان مترجم زبانهای شرقی خدمت سردار روسی قفقاز در میآید.

بین سالهای ۱۸۵۰ و ۱۸۵۷ شش کمدی و یک حکایت مینویسد که او را بعنوان پیشگام ادبیات نوین در زبان ترکی و فارسی معروف میازد.

«در سنه ۱۸۵۷: مسیحیه از برای تغییر الفباء اسلام در زبان فارسی که ایچهای تألیف کردم و در سنه ۱۸۶۲ برای اعلان این خیال عازم اسلامبول شدم [ولی پس از دزماه] بی‌نیل مرام برگشتم.» میرزا فتحعلی برای تغییر خط با تهران هم تماس میگیرد ولی در اینجا نیز به پیشنهاد او اعتنائی نمیکند. پس از این تلاشها و ناکامی‌ها است که او ضمن نوشتن نقدهائی دربارهٔ نشر و شعر به تصنیف کتاب معروف خویش، «مکتوبات» دست میزند که تا پایان عمر مشغولش میدارد.

### انگیزه تألیف کتاب

آخوندزاده، عایوس از تغییر الفباء، از اسلامبول به تفلیس

۱ - صفحه ۳۵۰ «الفبای جدید و مکتوبات» باکو، ۱۹۶۳.

۲ - دانشمند آته‌ایست و شاعر پارسی‌گوئی است که در مملکت غرمانیا (آلمان) سی‌گشت و فضل او را در اشعار فارسیه، بقلم آورده‌اند.

باز میگردد ولی ارآدمی نیست که از تلاش دست بردارد ، و از اینرو به کار اساسی تری میپردازد. از خودش بشنویم : « بعد از چندی بخیال اینکه سدره النباء جدید و سدره سیویلینسیون در ملت اسلام دین اسلام و فئاتینم آنست برای هدم اساس این دین و رفع فئاتینم و برای بیدار کردن طوایف آسیا از خواب غفلت و نادانی و برای اثبات رجوب پراتستانیزم در اسلام به تصنیف کمال الدوله شروع کردم. »<sup>۱</sup>

او در نامه ای که بتاريخ ۸ مارس ۱۸۷۲ برای ملکم فرستاده مینویسد : « مطالب منافع عامه ایم » و وفایده اقامات عاقله بر ملت عاید است ، و در صورت انجام خیال ما بعوض سلطنت دیسپوتیه سلطنت معتدله و آزادی بمیان خواهد آمد. و باز در همین نامه است که میگوید : « بعد از انتشار و ترقی علوم دیسپوتیزم و فئاتینم و سپهر ستیون<sup>۲</sup> نخواستیم بدانند. » آری باز در جائی دیگر مینویسد : « غرض من از این نسخه تنها سیویلینزه شدن ملت من نیست ؛ من میخواهم راه ارباب خیال را بکشایم و به خیال فیلسوفان و حکمای خودمان که هزار و دوست و هشتاد و هفت سال است در قید و حبس است آزادی ببخشم و بنی نوع بشر را از کوری نجات بدهم. »<sup>۳</sup>

۱ - صفحه ۲۵۴ : الفبای جدید و مکتوبات. این تاریخ ظاهرأ سال ۱۲۸۰ ه . ق. ( ۱۸۶۳ : مسیحی ) و پس از بازگشت از اسلامبول بوده است . نام مکتوبات برای اولین بار در وکالتنامه ای که آخوندزاده برای چاپ کتاب بنام میرزا یوسف خان مستشار الدوله تنظیم کرده آمده است : « در سنه ۱۲۸۳ : مایور میرزا فتحعلی آخوندف کتابی موسوم به نسخه کماز الدوله در زبان ترکی تصنیف کرده بمعاونت مقرب الخاقان میرزا یوسف خان و خود مصنف آن نسخه بزبان فارسی ترجمه یافته بود »

۲ - Supersition خرافات.

۳ - صفحه ۲۸۰ الفبای جدید و مکتوبات

۴ - صفحه ۱۸۵ الفبای جدید و مکتوبات . از فاعله ۱۷

د. امین ۱۸۷۰ به میرزا یوسف مستشار .

بدینسان آخوندزاده خود انگیزه هدف خویش را از تألیف  
مکتوبات آشکارا بیان میکند. او اصلاح مملکت را میخواد؛ صلاح  
ملت در نابودی مذهب استبدادی و تعصب و خرافات مذهبی است؛  
هنگامی این امر امکان پذیر است که ملت سیویلیزه و باتقدم آشنا  
شود و علم در میان تمام مردم اشاعه یابد و تنها آنوقت میتواند  
با این هدف رسید که فکر از بند آزاد گرده و راه از باب فکسر  
نشوده باشد.

چنین است که آخوندزاده قدم پیش می نهد، راه ارباب خیال را  
میگشاید. و با برافراشتن پرچم علم به استبداد حکومتی و تعصب  
مذهبی - که در این زمان دست در دست یکدیگر ملت را ازنجیر کشیده و  
از رسیدن به کاروان تمدن باز داشتند - اعلان جهاد میدهد.  
و بدینسان مکتوبات کمال الدوله در تیرگی استبداد و  
عقب ماندگی قرون وسطائی میهن ما بصورت مانیفست ترقی و آزادی  
بروی کاغذ می آید و دست بدست میگردد.

### شگردهای نویسندگی

معلوم است که کیفر چنین بیان نامه ای و چنین نویسنده ای  
چیزی جز سوختن در میان لهیب های آتش نخواهد بود. ولی آخوندزاده  
برای بیان سخنان خویش و اشاعه آنها از نقش میزند :  
اولاً کتاب را به دو بخش تقسیم میکند : یکی طرح عقاید از  
جانب کمال الدوله و دیگری رد آنها در نامه های جوابیه جلال الدوله  
( بگذریم که آخوندزاده حتی در نامه های جوابیه نیز با طنز و زبان و  
شیوه خاص خویش همان عقاید را بنحوی دیگر تأیید میکند).

ثانیاً در یادداشتی سعی میکند به خواننده یقین بدهد که از بین  
بردن کتاب بی نتیجه است زیرا اگر امروز صاحب اندیشه ای را  
بکشند و کتابش را بسوزانند فردا زنده یقی دیگر از گوشه ای دیگر

سر بر می آورد و عقایدش را منتشر میکند، رتبه ها راه کارا نیست که زبان  
 منافقان را بالخرج اندیشه های صحیح ببندند .

۱.۱ راجع به نویسنده کتاب ، آخوندزاده همه جا خود را  
 نسخه بردار میخواند و می نویسد که مستنغان «مکتوبات» شاهزاده  
 هندوستان اقبال الدوله پسر اورنگزیب شاهزاده ایران شجاع الدوله  
 پسر علی شاه ظل السلطان اند که اینک در دربار بغداد نوشته اند  
 و بایکدیگر بامر موافق و هم جلسی هستند .» و اضافه میکند که «تفصیل  
 من در امر آن نسخه همین است که آنرا بملک ایران نوشتن از زبان  
 فارسی بترکی ترجمه کرده ام و از ترجمه ترکی من نمیدانم که  
 آنرا باز بفارسی اصلی نقل کرده است.»<sup>۲</sup> و در جایی دیگر تأکید  
 میکند که فقط «بخط جواب نوشتن به استنساخ مکتوبات از اصل  
 نسخه اقدام کرده» . او حتی گاه پارا از اینهم فراتر میگذارد و جوابهای  
 چلال الدوله را غیر کافی می شمارد و وعده میدهد که خود از انشاء الله  
 تعالی به توفیق حضرت باری و تأیید شریعت نبویه به رد مطالب و  
 خیالات فاسده کمال الدوله بر موجب سراجین قاطعه عقلیه و نقلیه  
 جواب شافی خواهد نوشت . در و کالتنامه ای که برای چاپ کتاب به  
 میرزا یوسف مستشار الدوله میدهد تمبذ میکند که صاحب  
 باسمه خانه<sup>۳</sup> که باید از تبعه دولت فرانسه باشد - باید اسم خود را  
 هم در زبان فارسی و هم در زبان ترکی و فرانسه در آخر یا اول نسخه ها  
 چاپ کرده اعلان دارد که این نسخه از هندوستان باورسیده است.<sup>۴</sup>  
 و بدنبال آن اصرار میورزد که «در هیچیک از نسخه ها نام مصنف و

۱ - چه کسی .

۲ - صفحه ۱۸۸ الفبای جدید و مکتوبات . از نامه او آخر  
 محرم ۱۲۸۳ (ژوئن ۱۸۶۶) به میرزا عبدالوهاب خان نایب الوزراء .

۳ - چاپخانه .

۴ - صفحه ۱۵۱ ، همانجا .

مستسخ باید چاپ نگردد . در بدل لفظ مصنف اسم کمال الدوله  
باید نوشته شود و در بدل اسم مستسخ نیز همان فی تکی صاحب باسمه خانه  
اسم خود را بنویسد.<sup>۱</sup>

بعلاوه این نسخه بردار ، نسخه کتاب خویش را به کسی جز  
معدودی اصحاب سر نشان نمیدهد . نمونه ای از این احتیاط رفتار  
او با علی خان جعفران قونسل ایران در تفلیس است علی خان نزدیک  
پنج سال با آخوندزاده از نزدیک در تماس است و برای قبولانسان  
القبای اوصیاءات ایرانی تلاشها میکند و هیچ جا و هیچ وقت از ارادت  
باو دریغ نمیدورزد ، ولی از تنها پس از عزیمت علی خان از تنبلی  
در نامه ای «عذرخواهی می پاریان» میکند که « بنابر پاره ای توهمات  
که مقتضای سرشت من است نتوانستم نسخه معلومه<sup>۲</sup> را شما بنمایم  
و خود را بشما نشان بدهم و بشناسانم.» و تازه وقتی کسی آنقدر محرم  
راز شد که بتوان کتاب را برای او فرستاد پای شرطهای خلاصه و شداد  
بمیان می آید:

دارنده نسخه حق ندارد نسخه را یکی نشان دهد و یا آنرا  
بخواند مگر به آنکس که از نظر معرفت و امانت و انسانیت مورد وثوق  
کامل باشد ؛ نباید از روی آن نسخه بردارد و به کسی بدهد مگر  
آنکس که در هر خصوص شایسته اعتماد باشد ؛ و اجازه نداید نام  
مصنف را به کسی بگوید مگر آنکس که محرم راز باشد .

نویسنده در غالب نامه های خویش حتی از ذکر صریح نام  
کتاب خودداری میکند و آنرا بنام های « نسخه معلومه » ، « جان  
دانش » ، « ۱۷۱۴ » و « ۷۳۰ » میخواند .

علت اینهمه احتیاط روشن است و او خود در نامه هایی که ده  
دوازده سال پس از تألیف کتاب درباره چاپ آن نوشته ضمن تأکید اینکه

---

۱- صفحه ۹۱ القباوی جدید و مکتوبات.

۲- منظور «مکتوبات» است

در نسخه فارسی نباید نام از سرگشت او نوشته شود علت را چنین ذکر میکنند : « در ملت مسا هنوز آزادی خیال نیست و اکثر همکیشان من میدانند که من چنین کتاب را تصنیف کرده‌ام هر آینه نسبت من عداوت شدید اظهار خواهند کرد »<sup>۱</sup> و من « از عداوت هم‌دینان خودم که هنوز مرا دم را نفی‌مینه‌اند ایمن نیستم »<sup>۲</sup> و در همین زمان‌ها به‌همان علی‌خان که حالا مدیر امور خارجه آذربایجان شده و در تبریز ساکن است مینویسد : « مرا واجب است که بوعده بچند روز بزیربارت شما پیام اما در خاک دولت شما از خطرات جانی نسبت بخودم ایمن نیستم »<sup>۳</sup>

### چاپ کتاب

آخوندزاده از همان روز تألیف کتاب در تلاش چاپ آنست و اولین قدم تنظیم و کالتنامه‌ای بنام میرزا یوسف‌خان مستشارالدوله است با این مقدمه : « در سنه ۱۲۸۳ هجری میرزا فتح‌علی آخوندوف کتابی موسوم به نسخه کمال الدوله در زبان ترکی مخلوط با اشعار فارسیه و بعضی آیات و احادیث و امثال عربیه تصنیف کرده بمعاونت مقرب‌الخاقان میرزا یوسف‌خان سرتیب دوم و خود مصنف آن نسخه بزبان فارسی ترجمه یافته و در ۴۰ پس بنا بر قوانین ملای یوردی با

- ۱ - صفحه ۳۲۳ الفبای جدید و مکتوبات از نامه مارس ۱۸۷۴ به نیکلای جنرال قونسول سابق فرانسه در رشت.
- ۲ - همانجا نامه ۶ دسامبر ۱۸۷۲ به نیکلای
- ۳ - همانجا . نامه ۱۰ ژانویه ۱۸۷۴ به علی‌خان جنرال قونسول سابق تفلیس .

۴ - تمام ملحقاتی که آخوندزاده به کتاب افزوده و قسمت بزرگی از حجم آنرا تشکیل میدهد مستقیماً بزبان فارسی نوشته شده است. امروزه متن فارسی کتاب نسخه اصل بحساب می‌آید بنحوی که حتی برای چاپ ترکی آن از متن ترکی خود آخوندزاده استفاده نمیشود و نسخه ترکی را نیز از متن فارسی ترجمه میکنند .

حق طبع هر تصنیف مخصوص خود مصنف است اما مصنف با کمال رضای خاطر و شعور همین حق خود را به مقرب الخاقان میرزا یوسف خان واگذار می‌سازد . ۱۴

چند سال می‌گذرد و میرزا یوسف به چاپ کتاب، حتی در فرانسه موفق نمی‌شود و مصنف دست بدامن هر کس می‌زند؛ به جلال الدین میرزا در تهران که کسی را برای چاپ کتاب پیدا کند؛ به ملکم در الامپول و به مانکچی زردشتی که شاید در بهیعی به چاپش برساند؛ ضمن شرطنامه‌ای ترجمه آنرا به زبانهای فرانسه، آلمانی و انگلیسی به آدولف برژه<sup>۲</sup> و امیگنارد واورا در چاپ این ترجمه‌ها و همچنین چاپ روسی آن در خارج از روسیه مختار می‌کند؛ حتی بسوی پاریس، به نیکلای فرانسی رومیآورد و جمیع حقوقات چاپ آنرا در فرنگستان و ترجمه آنرا به کل السه یورویا و دفع فروش و انتشارش را<sup>۳</sup> کلا بار و امیگنارد .

عمه و عده می‌دهند، همه تلاش می‌کنند ولی «کمال الدوله» همچنان در نهانی باقی می‌ماند و معلوم می‌شود که در هر جا علمایان هستند چاپ آن ممکن نیست حتی در هندوستان؛ زیرا د. اینجام و اهل اسلام باید کتابت کنند و بنابر این چاپ آن غیر ممکن است.<sup>۴</sup> اما آخوندزاده هیچگاه مأیوس نشده است. درست است که «کمال الدوله» هنوز مسدود است لکن دوستان و همراهان زیاد

---

۱ - صفحه ۹۰ الفبای چنید و مکتوبات. نقل از «شرطنامه»  
۲ - آدولف پتر وویچ برژه شرق شناس و قفقاز شناس معروف روسیه است او مدیر عملیات کمسیون باستان نگاری قفقاز و نویسنده کتاب و شاعران آذربایجان است که در لایپزیک چاپ و منتشر شده است .

۳ - از نامه ۶ دسامبر ۱۸۷۲ به نیکلای.  
۴ - از نامه مانکچی بتاريخ ۲۸ ربیع الاول ۱۲۹۳ ( ۲۵ آوریل ۱۸۷۶ ).

دارد ۱۰. عنقریب دوستانم نسخه را در طرفی بچاپ خواهند رساند و در کنی آسیا و افریقہ منتشر خواهند کرد. ۲۰. بفرض آنکه امروز هم نتوان آنرا چاپ کرد، یحتمل بعد از چندی کسی از فرزندان و اخلاف ما صاحب معرفت و قدرت گردد و نسخه را بهمان سبک که نوشته شده است بچاپ برساند و در کل آسیا موجب سعادت و نیکبختی نوع بشر که امروز غرق دریای ظلمت و جهالت است بشود. ۲۰ ولی او تا زمان چاپ کتاب صبر نمیکند و در هر گوشه جهان محرم رازی مییابد و نسخه ای از کتاب خود را برای او میفرستد. خود او حتی در سال ۱۲۷۱ نوشته بود که: «نسخه چات متعدده کمال الدوله در دست دبستان و همراهان من در اطراف عالم موجود است. ۴۰ و خبر میداد که: «کمال الدوله در میان عرفای طهران شوری افکنده است که بتقریر نمیکنند. جمیع عرفای طهران نسخه را دیده است. ۵۰ نسخه های خطی کمال الدوله آنچنان بوست اینجا و آنجا دست بدست میگردد که هیچ روشنفکر ایرانی آن عصر از تأثیر آن بر کار نمیماند. هر کس بنحوی و متناسب با سلیقه خویش مطالب آنرا اینجا و آنجا تکرار میکند و حتی برخی بسیق آن دست به نوشتن کتابها و مقالات مینهند ۶

- 
- ۱- صفحه ۲۶۲ الفبای جدید و مکتوبات. نامه مورخ ۲۰ مه ۱۸۷۱ به جلال الدین میرزا.
  - ۲- صفحه ۲۳۴ همانجا. نامه ۲ ژوئن ۱۸۷۱ به ملک.
  - ۳- صفحه ۱۸۵ همانجا. نامه ۱۷ دسامبر ۱۸۷۰ به میرزا یوسف خان مستشار الدوله.
  - ۴- از همان نامه ۲ ژوئن ۱۸۷۱ به ملک.
  - ۵- نامه مورخ ۱۴ اکتبر ۱۸۷۱ به ملک.
  - ۶- مانند «سه مکتوب» و «چند خطابه» میرزا آقاخان کرمانی.

اما چاپ کتاب همچنان غیر مقدور بود و همه تلاشهایی نتیجه  
 ماند زیر آخوندزاده برای چاپ کتاب حاضر بهیچگونه گذشت و یا  
 انحراف از اصول نبود. اگر نویسنده بعضی اصول را زیر پامینهاد  
 شاید چاپ کتابش ممکن میشد ولی او بهیچوجه تن باین کار نمیداد.  
 نیکلای نیکولس - سابق فرانسه در رشت یکی از کسانی بود که  
 آخوندزاده برای چاپ اصل و ترجمه «مکتوبات» در فرانسه دست  
 ندانم اوشده بود. او پیشنهاد میکند بهتر است بامسیحیان متعصبی  
 که در مشغول انتشار انوار دین عیسوی و تکذیب «ایرادیان» هستند  
 گفتگو کند شاید آنها چاپش کنند ولی آخوندزاده با آن همه اشتیاقی  
 که برای چاپ کتاب دارد این پیشنهاد را با قاطعیت رد میکند.  
 او بهیچوجه حاضر نیست سبب شود که مبلغان دینهای دیگر کتاب  
 او را برای اثبات حقانیت خود و حمله به اسلام دستاویز کنند و به  
 نیکلامینویسد: «نسخه کما فی الدوله نه از آن قبیل تصنیفات است که  
 پسند طبع بعضی اشخاص متعصب بیفتد. در این باب با اشخاص مذکور  
 هرگز گفت و شنود هم جایز نیست.»<sup>۱</sup>

نویسنده در عین حال بهیچوجه حاضر نیست در کتاب دست  
 برده شود اگرچه این کار بقیمت چاپ نشدن کتاب تمام شود. او  
 این نکته را در نامه و وکالتنامه ای که بتاريخ ۶ دسامبر ۱۸۷۲ برای  
 همین «نیکلازی» پذیرسی میفرستد همه حقوق خود را با و واگذار  
 میکند «شرطیکه بهیچ منظور در نسخه تغییر و تبدیل جایز نباشد  
 بلکه همانطور که نسخه نوشته شده است بچاپ برساند.»<sup>۲</sup>  
 دلیل این سختگیری را در نامه هایی که قبلاً به میرزا یوسف

---

۱ - صفحه ۳۰۷ الفبای جدید و مکتوبات. نامه ۱۵ ژوئن

۱۸۷۳ به نیکلای.

۲ - صفحه ۲۹۹ همانجا.

خان نوشته آورده است : میرزا یوسف یکبار در تاریخ ۲۹ جمادی  
الثانی ۱۲۸۶ (۱۸۶۹م) از پاریس نوشته بود که «میرزا کاظم بیك»  
کمال الدوله را مخاطبه کردند ولی از راه ملاحظه عاقبت کار چندین  
تغییرات لازم دیدند، ولی با جاره شما. اگر آن تغییرات داده شود بلا حرف  
میتوان منتشر کرد که احدی را هم راه گله و حرف نباشد. «آ و بار  
دیگر نیز از تهران خبر داده بود که «یکی از دوستان و فارسیان که  
محرم راز است» حاضر است کتاب او را چاپ کند ولی بشرطی که از  
تندی و صراحت آن کاسته شود. ولی آخوندزاده در جواب نامه های  
ارباب قاطعیت نوشت : «اگر نسخه ۱۷۱۴ و ۲۷۳۰ را بهمان وضع و  
ترکیب بدون کم و زیاد و بدون تغییر و تبدیل و بدون پرده کشی و  
سربوشی چاپ کردن ممکن است بچاپ برسد و اگر ممکن نیست  
نسخه را بواسطه تغییر و تبدیل خشك و بی آتش و بی تأثیر و بی طراوت  
نمودن جایز نیست. بگذارید همانطور که هست بماند. ۴۰

و مکتوبات بهمان طور که بود مانع و چاپ نشد تا سرانجام  
در سال ۱۹۲۴ - یعنی درست چهل و شش سال پس از مرگ نویسنده -  
پس از سلب قدرت از عناصر استبداد و تعصب چاپ آن امکان پذیر  
شد و برای نخستین بار در باکو از طرف «نمیه الفبای جدید»  
منتشر گردید و سپس به کتابهای درسی خلقی آذربایجان راه یافت  
ولی هنوز هم در جهان اسلام هر جا که استبداد و تعصب حکومت دارد  
چاپ و انتشار آن گناهی بزرگ بشمار میرود.

۱ - بنا بنوشته فریدون آدمیت «میرزا کاظم بیك» معلم  
زبان و ادبیات فارسی و تاریخ ایران در دانشگاه غازان و پترزبورگ  
و سپس رئیس بخش ایران شناسی دانشگاه اخیر بود.

۲ - صفحه ۳۷۲ همانجا.

۳ - منظور «مکتوبات» است.

۴ - صفحه ۱۸۵ د الفبای جدید و مکتوبات ۵ از نامه ۱۷

دیسمبر ۱۸۷۰.

لحن کمال الدوله چگونه است و آخوند زاده چرا اصرار داشت که مکتوب بهمان شکل باقی بماند؟  
 بقول خود او محتوی کتاب چیزی نیست که حکمای اسلام بدان واقف نبوده باشند. مطالب آن تاحدی مربوط به حکومت و بطور عمده درباره مذهب اسلام است و بسیاری از دانایان از این مطالب با خبر و تاحدودی با نویسنده آن هم‌زبان بوده‌اند، اما هیچکس از ایشان با ظواهر معلومات خود تصریحاً جسارت نکرده است.<sup>۱</sup> تنها فرقی کمال الدوله با این آگاهان در آنست که او سخنان خویش را بصراحت بیان کرده و بویژه «نظیرش بدین وضوح و بدین دلایل تا امروز در حق دین اسلام بقلم نیامده است»<sup>۲</sup>.  
 آخرت زاده میگوید: «مکتوبات کمال الدوله کریکاست، موافق زصایح نیست»<sup>۳</sup> و «کریکایی عیب‌گیری و بی‌سرزنش و بی‌استهزا رنی تمسخر نوشته نمیشود»<sup>۴</sup> و مکتوبات کمال الدوله علاوه بر نقد طنز آمیزی که دارد بسیار صریح و روشن است و هیچ چیز را پرده پوشی نمیکند.

نویسنده مکتوبات شیوه نقد را در برابر شیوه موعظه و نصیحت میگذارد و معتقد است که پند و اندرز چه مشفقانه و چه تهدیدیه آمیز در طبایعی که به بدکاری عادت کرده‌اند تأثیری ندارد. اگر وعظ و نصیحت اثری داشت گلستان و بوستان شیخ سعدی باید سبب میشد که ایران به گلستان بدل گردد و اگر تهدید جبینم و وعده بهشت ثمری داشت البته ستمگر و راهزن و آدمکش و مردم فریب‌دزمیان مالی مسلمان پیدا نمیشد و حال آنکه انتقاد از اعمال

---

۲ و ۱ - صفحه ۳۵۴ د انقبای جدید و مکتوبات و نقل از

«بی‌اغرافیا».

۳ و ۴ - صفحه ۲۰۶ همانجا.

بدکاران آنان را در برابر اقران رسوا میکند و سبب میشود از ترس رسوائی خویش دست از معاصی بکشند . و فضیلت نقد در آنست که باطنز و استهزاء همراه باشد زیرا با براهین قطعی و تجربه حکمای اروپا « بثبوت رسیده است که قذایح و ذمایم را از طبیعت شریه هیچ چیز قلع نمیکند مگر کر تیکا و استهزاء و تمسخر و برای تربیت ملت و اصلاح و تهذیب اخلاق همکیشان و برای نظم دولت و انفاذ اوامر و نواحي آن نافع تر از کر تیکا و سیلای نیست . »<sup>۱</sup>

علاوه بر این، حسن نقد طنز آمیز در آنست که حتی د تهذیب اخلاق آیندگان نیز تأثیر مثبت خواهد داشت . از اینجا است که کمال الدوله شیوه نقد و طنز را برگزیده است زیرا اگر او نیز میخواست باب نصیحت و موعظه بگشاید نوشته اش « بی شور و بی نمک و بی لذت » میشد و از اثر میافتاد . « اگر من نیز نرم و ملایم و با پرده می نوشتم آنوقت تصنیف من نیز مثل تصنیف علای رومی و شیخ محدود و شبستری و عبدالرحمن جامی و سایر عرفای متقدمین ما میشد و ای حقیقت نه در آن وضع و روش تصنیف است که این حضرات عالی درجات اختیار کرده اند . »<sup>۲</sup> زیرا آثار آنان هیچ ثمری بیار نیاورده است و علت آنست که اینان از ترس جان مسائلی را با صراحت بعامه مردم عرض نمیکردند و حال آنکه فیلسوفان فرنگ چون ولتر<sup>۳</sup> و فرانسوی و بوکل<sup>۴</sup> انگلیسی مسائلی را که خود فهمیده اند بعامه مردم نیز بطریق ادراک خودشان در کمال صراحت بدون جبن و هراس و بدون پرده کشی و سرپوشی

۱ - صفحه ۲۰۶ الفبای جدید و مکتوبات.

۲ - صفحه ۱۸۵ همانجا.

۳ - ولتر ( ۱۷۷۸ - ۱۶۹۴ ) متفکر بزرگ فرانسوی.

۴ - هنری توماس باکل ( ۱۸۶۲ - ۱۸۲۱ ) تاریخ نگار و جامعه شناس انگلیسی ، نویسنده کتاب معروف « تاریخ تمدن انگلیس »

فهمانیده اند و باعث سیویلیزاسیون امروزی یورپا شده اند.<sup>۱</sup>  
 آخوند زاده البته از آنهمه رنجش و اعتراض که بر اثر لحن  
 کمال الدوله ایجاد شده تعجب نمیکنند زیرا خود توجه دارد که این  
 اولین اثری است که با این زبان نوشته شده ولی مشفقانه تذکر  
 میدهد که شنیدن این نوع طعن و سرزنش و تعرض از بیگانگان  
 دشوار و گرانست [اما] از نزدیکان نباید موجب کدورت و رنجش  
 گردد و نباید حمل بر بغض و کج خلقی نموده شود. رسم کر تیکا چنین  
 است. ۲۴. اومپیرسد که چرا از کر تیکای کمال الدوله باید رنجیده  
 بشویم؟ کمال الدوله که بیگانه نیست، همکیش و هموطن و هم ملت  
 خودمانست، برادر است که با اخلاق و اطوار برادران خود طعنه و  
 سرزنش میکند. ۳۴

میرزا فتحعلی نه تنها در بیان افکار خویش این شیوه را انتخاب  
 کرده بلکه مخالفان و معاندان را به مبارزه ای بهمین شیوه و طریقه  
 دعوت میکند و مینویسد: «بیل قاضلی از راسخون فی العلم بهرد جمع  
 مطالب کمال الدوله، خواه در امور دولتی و خواه در امور مملکت ایران  
 خواه در امور دینی و جواب کر تیکا بنویسد بهمین سختی و تعرض. جزای  
 کمال الدوله اینست نه آنکه به تصنیف او تنبیه داده شود و آنرا خشک  
 و بی لذت کرده»<sup>۴</sup>

## نتایج کتاب

میرزا فتحعلی به مکتوبات کمال الدوله امیدهای فراوان

- 
- ۱ - صفحه ۱۸۵ الفبای جدید و مکتوبات.
  - ۲ - صفحه ۲۱۸ همانجا.
  - ۳ - صفحه ۲۰۸ همانجا.
  - ۴ - صفحه ۲۱۹ الفبای جدید و مکتوبات. نامه اوت ۱۸۶۹
- به میرزا یوسف خان.

بسته بود. او می‌گفت که چاپ مکتوبات «قدم از دست بدآورده» و «بیلینزه»<sup>۱</sup>  
و «مینوش» که «انشاءالله تعالی اگر مکتوبات کمال الدوله منتشر گردد  
ملت من نیز قدم بدایره تربیت و معرفت خواهد گذاشت»<sup>۲</sup>

او یقین داشت که وقتی کتابش بی‌چاپ برسد نسخه‌جات متعدده  
سخت‌تر از بن از هر گوشه عالم پی‌درپی ظهور خواهد کرده.<sup>۳</sup> و در اثر  
انتشار چنین آثاری تعصب از میان برخواید خاست مردم بدنبال علم  
و ترقی خواهند رفت و جامعه اصلاح خواهد شد.

او که از آوارگی پارسیان و زرتشتیان رنجیده خاطر بود  
اعتقاد داشت که «بعد از انتشار تصنیف کمال الدوله بروی ایشان نسیم  
سعادت و فرخندگی خواهد وزید و در هر جا که باشند عزیز و محترم  
خواهند شد»<sup>۴</sup>

او معتقد بود که علت تیره‌بختی ملت اسلام تعصب مذهبی اوست  
و تعصب مذهبی را ناشی از بیدانسی مردم میدانست و با کتاب خویش  
می‌خواست اصلاً اساس هر گونه اعتقاد به تعصب را ست گرداند. از  
این‌رو عقیده داشت که اگر جامعه اصلاح نشود هر روز یک باب‌زیرک  
از گوشه‌ای سر بر می‌آورد و آشوبی براه می‌اندازد. او «مینوش»<sup>۵</sup>  
و «چاره» سد راه مذهب بابی در ایران انتشار مطالب کمال الدوله است  
فیما بین عموم ملت و الا «تقریب کل ایران بابی مذهب خواهد شد و  
سلسله قاجاریه منقرض خواهد گشت»<sup>۶</sup>

---

۱- صفحه ۱۴۳ الفبا جدید و مکتوبات.

۲- صفحه ۲۰۷ همانجا.

۳- صفحه ۱۸۵ همانجا. نامه ۷، دسامبر ۱۸۷۰ به میرزا  
یوسف خان

۴- صفحه ۲۲۳ همانجا. نامه ۲۰ مه ۱۸۷۱ به جلال‌الدین  
میرزا

۵- صفحه ۲۱۰ همانجا. نامه ۱۲ آوریل ۱۸۷۱ به میرزا یوسف  
خان مستشار الدوله

مشاهده میشود که آخوندزاده چنان به تأثیر معجز آسای اثر خویش اعتقاد داشت و این اعتقاد بیشتر از آنجا ناشی میشود که ذهنیات برای آخوندزاده اهمیتی مقام اول دارند. او میاندیشید که سواد و علم گشایندۀ همه معماهاست و تنها هنگامی تیره بختی از میان ملت اسلام رخت بر خواهد بست که به حربۀ سواد و دانش مجهز شود.

### فضیلت علم

تمام تلاشهای چندین سالۀ آخوندزاده برای تغییر خطایران و ترک آن، که همگی بی نتیجه ماند، از همین تلقی او مایه میگرفت که تصور میکرد سبب ویرانی ایران و عقب ماندگی آن ناشی از بیسوادی است. در نامه ای که به میرزا یوسف خان در تهران مینویسد درباره تغییر خط چنین احتجاج میکند: «ایران خراب است. بچه سبب؟ بسبب آنکه مردمش بی چیز و فقیرند. بچه سبب مردم ایران بی چیز و فقیرند؟ بسبب آنکه از راه و رسم و شروط زراعت و تجارت و گله داری و کاسبی و امثال آنها اطلاع ندارند. [سبب این بی اطلاعی ندانستن «علم معاش» است که خود ناشی از عدم تصنیف کتاب در این زمینه ها و تخریدن آنهاست.] بچه سبب هیچکس آنها را نمستاند؟ بسبب آنکه مردم ایران بیسوادند مگر یکی از هزار. «و می پندارد که اگر الفبای آسان تری جای الفبای کنونی را بگیرد سرانجام ایران آبادان خواهد شد.

در نامه ای به ملکم در اسلامبول اظهار امیدواری میکند که در صورت اجرای نظرات ما «ملت نیکبخت و سعادتمند گردد. بازار بی هنر آن کسادی خواهد ورزید و ترقی مراتب باعتبار مراتب فضل خواهد بود. «و اضافه میکند که سبب مخالفت صاحبان قدرت در عثمانی

---

۱ - صفحه ۲۷۳ الفبای جدید و مکتوبات. از نامه ۱۲۸۸

۵. ق. (۱۸۷۲ مسیحی)

آنست که آنها خوب فهمیدند و دانستند که سلطنت دیسپوتیه ایشان و دین ایشان بعد از اجرای الفبا جدید و بعد از انتشار ترقی علوم از میان بدر خواهد رفت. ۱۰

او نه تنها آبادی و ثروت وطن، سعادت مندی و نیکبختی ملت و انهدام سلطنت مطلقه و خرافات دین را از نتایج سواد و دانش میداند بلکه یقین دارد که تمام اقدامات ترقی طلبانه ای که در کشور صورت گیرد بدون عمومی شدن سواد و عالم شدن عامه خلق صورتی است نقش بر آب. برای رهائی ملت از نکبت بی ترتیبی و جمیع تسدایر ممکنه قبل از وضع الفبا جدید و قبل از اقدام با انتشار علوم در کشور ایران بی ثمر و ثبات است. در این حالت ایران مانند بنایست که در صحرای ریگسار گذاشته شود و هر وقت که باد وزد این بنا را اهباء منشور و با زمین هموار خواهد نمود. « کسی که خواهان ترقی است باید وسیله ای بجوید که علت را شریک خیالات خود بکند و آماده بتقویت بناهای خود نماید، و این وسیله عبارت از وضع الفبا جدید و انتشار علوم است. ۲۰

آخوند زاده به ضرورت تقدم علم بر عمل ایمانی راسخ دارد و در نامه ای که به ملکم عینوید با قاطعیت تمام مطلبی را که در مقاله ای بامضای «شارل مسمر» خطاب به عالی باشای عثمانی در این زمینه نوشته شده بود، تائید میکند. در آنجا آمده بود که «بی ثمری سعی و تلاش طوایف اسلامیه مطلقاً ناشی از آنست که فیما بین ایشان ترقی معنوی و خیالی به ترقی صوری و فعلی سبقت و تقدم نجسته است یعنی ترقی علمی که با اصطلاح فرنگیان ترقی (Théorie) (تئوری) است

---

۱ - صفحه ۲۸۰ الفبا جدید و مکتوبات. از نامه سال ۱۲۸۸

۵. ق. (۱۸۷۲ مسیحی)

۲ - صفحه ۲۷۰ همانجا. از نامه مورخ ۱۸۷۲ مسیحی به

میرزا یوسف خان

## ماهیت علم

اما این علم که بر عدل باید سبقت جوید چگونه چیزی است ؟  
آخوندزاده در جواب این سؤال «علوم فرنگستان» را در برابر ما  
میگذارد ، و آنرا خون گرم و تازه ای میداند که باید در رگهای  
مردم ایران ریخته شود تا آنرا بجنبش در آورد . خلق اروپا خود  
از برکت علم بجائی رسیدند . در میان اینان نیز تاچندی پیش بعلم  
بی دانشی «شرارت و فساد آناً فاناً» تزیید می پذیرفت دولی هنگامیکه  
خلق برهنمائی فیلسوفان بتحصیل علم و معرفت شروع کردند، علاوه  
بر ترقیاتی که نموده اند شرارت و فساد در یورپا نسبت به ممالک  
آریا ۲ باعلا درجه تخفیف رسیده است. ۴

۳ استعداد جبلی ملت من از استعداد جبلی امم یورپا بمراتب  
بیشتر است ۴ دولی اگر اینان دتا امروز از امم سیویلیزه شده در  
عقب مانده اند «علت آنست که بدانش خود اعتماد میکنند» و حال  
آنکه «اول آدم باید مقلد و مقتبس شود و بعد از تکمیل یافتن در  
علوم و فنون بدیگران مجتهد و رهنما گردد . امم یورپا اختراعات  
و ایجادات را از یکدیگر اقتباس کرده اند که بدین درجه معرفت و  
کمال رسیده اند.» ۵

او مسئولان قوم را دعوت میکند تا «مدارس عالیه بجهت علم  
طب و حکمت و شیمی و سایر علوم با منفعت بتا نموده ملت را از ظلمت

---

۱ - صفحه ۲۷۹ التبیان جدید و مکتوبات . نامه ۸ مارس

۱۸۷۲

۲ - آسیا

۳ - صفحه ۱۵۹ همانجا

۴ - صفحه ۲۰۷ همانجا

۵ - صفحه ۲۲۷ همانجا

جهالت خلاص کرده بروشنائی علم و بصیرت داخل سازند.

البته او به اخذ سطحی و قالبی ترتیباتی که در فرنگستان رواج دارد معتقد نیست و در نقد کتاب «یک کلمه»<sup>۲۴</sup>، نوشته میرزا یوسف خان «مستشارالدوله» به او ایراد میگیرد که در کتاب خویش ترتیباتی را که میان اروپائیان رایج است میخواند بدون پایه و مایه ذهنی در کشور خویش برقرار سازد. «زعم شما چنان بود که اتخاذ آن برای تحصیل مراد کافی است اما غافل بودید از اینکه ترقی معنوی و خیالی بدین ترقی صوری و فعلی سبقت و تقدم نجسته است. اتخاذ تجربه دیگران حاصلی نخواهد بخشید و قتی که انسان با اساس خیال و طرح اندازی عقول ارباب تجربه بدی نبرده باشد.<sup>۲۵</sup> برای آنکه بتوان به تمدن و ترتیبات آن دسترسی پیدا کرد باید مردم بقبول خیالات یوروپائیان استعداد بهم رسانند، باید خیالات یوروپائیان در عقول مردم ایران به تجارت و مصنوعات یوروپائیان سبقت و تقدم داشته باشد.<sup>۲۶</sup>

بدینسان آخوندزاده برای اخذ تمدن فرنگی و تقلید از شیوہهای زندگی او پی بردن به معاصرت فکری و معنوی اروپائیان را لازم میدانند.

## عامه خلق

اما چنانکه در همه جامی بینیم، آخوندزاده به آشنائی چند تن مسئولان امور با فرهنگ جدید و علم اروپائی اکتفا نمیکند. مطمح نظر او در این میان «عامه ملت» است. اساساً در نظر او معیار همه چیز ملت و مصلحت اوست.

---

۱- در متن نوشته شده بود «باسواد» که تصور میرزد غلط باشد.

۲ و ۳ صفحه ۲۶۸ القیای جدید و مکتوبات. از نامه ۳ مارس ۱۸۷۲ به میرزا یوسف خان در تهران

اگر میخواستند الفبا را تغییر دهد برای این است که ملت باسواد شود. منافع ملت بر همه چیز مقدم است و اگر تغییر الفباء «بر فرض خلاف شرع هم باشد اما [چون] مصلحت ملت در آنست»<sup>۱</sup> باید شرع را بکناری نهاد و اگر با تغییر الفباء «حسن خط» از میان می‌رود و چند هزار کتاب فراموش می‌شود بجهنم! «بفقدان حسن خط و چند هزار کتاب تألف نباید خورد، بحال بیچاره بیسوادان دلسوزی باید داشت»<sup>۲</sup>

اگر صنعت چاپ در ایران بکار می‌رود باید آنقدر کتب وفور بهم رساند که هر بینوا به تحصیل آن قادر گردد.

باید در فکر توده‌های کثیری بود که «فزون از حساب درمما الک عثمانی و روس و افغانستان و هندوستان و ترکستان و عربستان و فرنگستان از کثرت ظلم و شدت فقر پراکنده شده بی سرمایه در کمال ذلت به فعلگی و نوکری روزگار می‌گذرانند».

اوپا بند هیچ دینی جز انسانیت نیست. «ترجیح من بآن دین است که بواسطه آن انسان در این دنیا تیکبخت و آزاد تواند شد.» این هوما نیست بزرگ که دلسوز توده‌های فلک‌زده میهن

خویش است بقول خودش برای رهائی بشر از کوری تا بمرحله شهادت پیش می‌رود و از قربانی شدن خویش نیز بیم ندارد. «چه لذت از آن زندگانی حاصل است که انسان شصت یا هفتاد سال چون حیوان در کوری عمر بگذراند و بکوری هم از دنیا برود»<sup>۳</sup> باید دست بکاری زد که نفعی به خلق رساند. «هر چه باشد باشد، هر چه خواهند گفت بگویند، غایتش اینست که مرا تکفیر کنند. بهل بکنند. باک

۱- صفحه ۲۷۳ القای جدید و مکتوبات. نامه مورخ ۱۲۸۸

(۱۸۷۲) به میرزا یوسف خان

۲- صفحه ۸ همانجا

۳- صفحه ۱۸۵ همانجا

همین شیفگی در راه سعادت انسانها و بویژه ملل اسلام و ایران است که او را به نوشتن «مکتوبات کمال الدوله» وامیدارد.

### محتوای «مکتوبات»

آخوندزاده در «مکتوبات کمال الدوله» تمام نظرات اجتماعی و فلسفی خود را بسط داده است. او خود همه این مطالب را تحت دو عنوان کلی خلاصه کرده و مینویسد: «در این تصنیف دو قسم مطالب است: یکی شامل بحیالات متافیزیسیان، دیگری شامل باسرار خانگی و اندرونی ملت اسلام». ۲۰ آخوندزاده در طرح این دو مقوله، نقص‌های هر یک از آنها را بر ملا میسازد و خود بعنوان فیلسوفی مادی و متفکر اجتماعی ترقیخواه جلوه میکند. در زمینه فلسفه، متافیزیک را میکوبد و بر تمام عواقب و عوارض آن و طور عمده ادیان و بالخصوص دین اسلام - خط بطلان میکشد. و در زمینه اجتماعی یا بقول خودش «اسرار خانگی و اندرونی ملت اسلام» به پرده‌داری میپردازد و تمام عناصر منحط اجتماعی را بی پروا فاش و رسوا میسازد.

نویسنده برای جلوگیری از هرگونه شبهه از پیش هشدار میدهد که او از نظر مذهبی پای بنده هیچ طریقه و فرقه خاصی نیست و صریحاً میگوید «من کل ادیان را بیمعنی و افسانه حساب میکنم» [و] نسبت به جمیع ادیان بی اعتنایم. «از نظر اجتماعی نیز هیچ قصدی جز ترقی و تعالیم مردم خویش ندارد. او خود را «شخصی دوستدار وطن و محب ملت» میخواند و میگوید که مردی «لیبرال و از سالکان پروقره» ۳ و طالبان سیویلیزه است. «ولیر الیسم او هم جنبه فلسفی دارد

۱ - صفحه ۱۶۶ القبای جدید و مکتوبات.

۲ - صفحه ۳۲۲ همانجا از نامه مورخ ۱۸۷۴ به مسیو

نیکلای فرانسوی

۳ - پروگره، ترقی

وهم جنبه اجتماعی . خودش در تعریف لیبرال مینویسد : « لیبرال عبارت از آن کسی است که در خیالات خود بکلی آزاد بوده و ابداً به تهدیدات دینیّه مقید نشده و باموریکه خارج از گنجایش عقل و بیرون از دایره قانون طبیعت باشد هرگز اعتبار نکند . و نیز در اوضاع سلطنت صاحب خیالات حکیمانه باشد ، آزاده و بلا قید . »

در مورد افکار خویش از معاندان دعوت میکند تا با وی به محاجه برخیزند نه اینکه کتابش را بسوزند . اگر « در حقیقت پاره ای از آنها بحث داشته باشید بحث خودتان را اعلام بدارید . » به کل مطالب کمال الدوله خواه در امور پو لقیه خواه در امور دینیّه اگر بتوانند قریب تکا بنویسند ؛ و یا اگر آنها را از قبیل هذیانان میدانند « جواب شافی » منتشر سازند که « دیگر از آنها به مذهب و دین و ملک و آئین احتمال صدمه متصور نباشد . ولی البته در استدالات و کریتیک خویش از « دلایل نقلیه و نصیه » استفاده نکنند که در نزد مردم با فرهنگ « هرگز مقبول نخواهد شد . »

اینک اصول افکار آخوندزاده در مکتوبات کمال الدوله ، تا مناققان چگونه با آن عواجه شوند :

برای رسیدن به حقیقت حیات و فلسفه وجود باید قبل از همه عقل راست و حجت قرار داد و اعتقاد و نقل و نص را بکناری نهاد . بدون شك عقل انسانی در هر لحظه از زمان گرفتار محدودیت های است و این محدودیت ها در اساس به محدودیت امکانات ما ، که همان حواس پنجگانه ماست ، مربوط میشود . آخوندزاده معتقد است که با این محدودیت حواس ، انسان به بسیاری چیزها ، از جمله حقیقت و ماهیت روح و یا موجد پی نمیتواند برد اما ممکن است که روزی بجای حواس پنجگانه ده حس داشته باشی آنوقت بفهمی که موجد چیست ، روح چیست « ولی هر چه هست ابزار ما

فلا همین حواس ماست و حقیقت اینست که باهمین حواس هم ، اگر نتوان فی المثل حقیقت روح را دریافت ، میتوان وجود و حیات و قوانین آنها را بدرستی درک کرد .

قبل از همه باید دانست آنچه « که ظاهر نیست باور کردن را نایسته نیست » و باید پذیرفتن این اصل می پذیریم که صانع و موجدی در کار نیست و کائنات خود بخود وجود دارد . علیرغم استدلال حشر عین وجود مستلزم سبب نیست زیرا در بنسبت گرفتار دو رو تسلسل میشویم که خود امری نادرست است . وجود بدون سبب امکان پذیر است و در اینجا مراد از وجود ماهیت اشیاء و یا ضد عدم صرف است . اشیاء باین معنی در ماهیت و ذات خویش به سبب نیازی ندارند . این تبدلات و انتقالات وجود است که به سبب محتاج است و سبب در حقیقت تنها بر تظاهرات وجود حاکم است .

اما کائنات وجود واحدی است متظاهر در کثرات لا تحصی که زمان و مکان فی الجمله از مقتضیات و تکیفات اوست .

این وجود واحد ازلی است ، وابدی نیز خواهد بود . بقول علی ذکره السلام ، عالم قدیم است و زمان نامتناهی . ماده معدوم نمیشود و از عدم نیز هیچ چیز بوجود نمیآید وجود واحد کائنات خود هم خالق است و هم مخلوق ، هیچ قوه عاقله و هیچ نیروی ارادی سبب پیدایش و مرگ چیزی نمیشود . ازینروست که وجود خالق عاقل پذیرفتنی نیست .

کثرات که تظاهرات وجود واحد کائنات است مدام در تغییر است و مرگ تصویری است که انسان از تبدل اشیاء دارد . « ترکیب موالید از عناصر است ، باقتضای طبیعت چند روزی عناصر با همدیگر تألیف یافته اند ، و قتی که ترکیب جسد متلاشی شد معاد عنصر باز عنصر است . از اینرو قیامتی در کار نیست و « کاخ بدن را بعد از خراب شدن بوطن بالاتر و ناز و نعیم عروج و به نار و حجیم

متغیرات در تغییر خویش فاقد اختیارند . همه مجبورند ، و جبر بی اختیار بودن کل است در بروز خود ؛ در «ظهور جزء از کل نه کل را اختیاری است و نه جزء را ، هر آنکی را که مذهب غیر جبر است - نبی فرمود کوما نند گیر است .

تغییرات تابع قانون است و موحد و موجود که جمعاً وجودی واحد و قادر و کامل است خود از قوانین تبعیت میکند . شعور و اراده هیچیک از اجزاء و ذرات کائنات قادر نیست این قانون را برهم زنند و از اینرو معجزات و کرامات و سحر از موهوماتند .

وجود واحد کائنات با کثرات خویش جامع اضداد است و از حوسی و فرعون انباشته است ولی این تعارض اجزاء در حقیقت ناشی از اعراض است و چون به جوهر خویش باز گردند تعارض و دوئی از میان برخواهد خاست .

چون به بیرنگی رسی کان داشتی

حوسی و فرعون کردند آشتی .

و اما ماده، این وجود واحد قدیم و مجبور و لاشعور که کثرات آن تحت تأثیر اسباب مدام در حال تغییر است مورد قبول همگان نیست و عده ای از روح و عقل و مانند اینها سخن میگویند و وجود آنها را نافی سلطه بلامنازع ماده میدانند .

ولی روح نیز از قانون عمومی کائنات مستثنی نیست زیرا خود از ترکیفات ماده است . روح کیفیتی است در اجسام مرکبه ذی حیات که بعد از ترکیب اجسام موافق قوانین و شروط خلقت پیدا میشود . وقتی این جسم ترکیبی متلاشی شد هم آن کیفیت زایل میشود . مثالش اینست که تو چند اجزای معدنی را در یکجا جمع میکنی و موافق قانون علم آنها را بیکدیگر ممزوج و مرکب میسازی ، کیفیتی

از آن حاصل میشود که اسم آنرا قوهٔ تلغرافیّه یعنی روح تلغرافی میگوئیم . و قتیکه همان ترکیب را که بآن اجزا داده بودی برهم کردی قوهٔ تلغرافیّه یعنی روح تلغرافی زائل و محو می شود « پس روح نیز مادی است؛ و این تنها روح نیست بلکه عقل و خیال و رؤیا و مانند اینها نیز هیچیک قائم بذات نیستند ؛ و فی المثل « رؤیا چیزی نیست مگر عمل مغز در حال خوابیدن » و از اینجاست که هیچ چیز جز ماده قائم بذات نیست ، هیچ چیز « جز ماده خالق نیست ، هیچ چیز جز ماده ازلی و ابدی نیست .

و بار دیگر باصل درك انسان از کائنات بازگردیم . ما به ماهیت و حقیقت روح انسان و روح تلغرافی و قوهٔ مغناطیسی و حرارت و نور و مانند اینها - تا آن زمان که تغییری ناگهانی و عظیم *Changement subit* در ما رخ نداده - پی نمیبریم اما میتوانیم درك وثابت کنیم که اینها همه از مقتضیات و خواص ماده است و تابع قوانین عینی خاصی است .

و تغییر، نه تنها ممکن است بلکه از ضروریات حیات است . هر پدیده‌ای در عالم وجود نوشتی دارد و چون مهلتش سرآمد جای خود را به دیگری میپردازد و دیگری هیچگاه باز نمیگردد. از جمله « دول و ادیان را نیز اعمار هست چنانکه اشخاص را. »<sup>۱</sup> و فی المثل « احیای دین زردشت و قوانین زردشتیان و احیای دولت کیانیان بعد از این در ایران از ممکنات نیست . »<sup>۲</sup>

تنها لازمهٔ این تغییر اسباب است . من با آن کسی که میگوید « المواطر اشرار عقلا و صلحا نخواهند شد و اهرمن فرشته نخواهد گشت شريك نیستم. » در صورتیکه فرشته اهرمن تواند شد اهرمن نیز

---

۱ و ۲ - صفحه ۲۲۳ القباای جدید و مکتوبات . از نامه ۴

جلال الدین میرزا بتاریخ ۲۰ مه ۱۸۷۰

فرشته می‌تواند شد، کافی است سببی وجود داشته باشد. و به چه سبب فرشته اهرمن شده است؟ و قتیکه همان سبب رفع شد باز اهرمن فرشته خواهد گشت. تقدیر و تکلیف روزاول سختی بیمعنی و تغییر ناشی از سبب امری جاری است.

حال که حیات در تغییر است و باز گشتی وجود ندارد انسان باید از زندگی تمتع گیرد. جسم ما نیز مانند بقیه اشیاء از ترکیب هوقتی عناصر بوجود آمده و «مادام که ثبات ترکیب جسد و سلامت هیئت باقی است بهر چیز که مرغوب طبع است و از آن ضرر حیوانی متصور نیست باید توسل جست. عاقل باید از جمیع لذات دنیوی بهر پاپ شود و از هیچگونه مشتهیات احتراز ننماید»

آخوندزاده فیلسوفی است بتمییری خوشبین؛ و مدتی است که «در طبیعت بشریه يك قوه و خاصیت مودوعه میباشد که انسان را بد تشخیص عمل خیر از عمل شر و عمل حسن از عمل سیئی و به محظوظ بودن از عمل خیر و منصرف شدن از عمل شر قابل میکند.» از اینرو نباید از آن بیم داشت که کما مجوئی از لذات دنیوی انسان را گمراه سازد. شاید در اینجا منظور از مجرد انسان باشد و اگر نه همانا منظور که معلوم است انسان مجسم تابع محیط و اسباب است که از فرشته اهرمن و از فرعون موسی میسازد.

و اما دین، و بوژه دین اسلام، با شکل کنونی خویش مانع تمتع انسان از نعمات زندگی است زیرا واعظان و عالمان مدام در گوش مردمان و سوسه می‌کنند که: «نفعه پردازی مکن حرام است، تیا تر مرو حرام است، رقص مکن مکروه است، ساز مزین حرام است، شطرنج ساز حرام است، تصویر مکش حرام است» عاقل که طبیعت انسان با حزن و فرح سرشته است و از وسایل فرح و سرور کناره جو شدن حواس را معطل و عقل را مکدر میکند چنانکه زاهدانه عاقلترین مردم

بلکه «کودن ناس و ابله زمانه است».

و این اشکال نه در وعظ و اعطان است که در ذات دین است .  
دین عقل انسانی را با لکلیه از درجه شرافت و اعتماد انداخته و در  
حبس ابدی نگاه داشته ، زیرا در دین نقل بر عقل و اعتقاد بر علم  
رجحان دارد ، و حال آنکه « دین و ایمان با علم و حکمت دو حالت  
متناقضند و هرگز در یک ذات جمع نمیتوانند شد . »

آخوندزاده فیلسوفی است ترقیخواه و معتقد است که « عقاید  
دینیّه پرده بصیرت مردم شده و ایشان را از ترقیات در امور دنیویّه  
مانع میآید » ؛ عامل ترقی بشر علم است و علم بادر تناقض است  
و جمع این دو حالت متناقضه [نیز بنظر] محال میآید ؛ و لامحاله کتاب  
« مکتوبات » هدم اساس دین « را وجه همت خود قرار میدهد .

برای ورود « به دایره علوم و بیویلیزاسیون » با دین و « شوق  
دیدار حور ان بهشتی » باید خدا حافظ گفت ؛ برای رهایی خلق از  
سرگردانی و جلوگیری از فتنه هائی چون فتنه شیخ احمد بحرینی و  
باب و رکن رابع باید علم را بجای دیر نهاد ؛ برای حصول به پروگرو  
ولیسر الیسم باید از قید عقاید راست ؛ برای نجات از ظلم دیسپوت  
باید دست بدامن علم زد و دین را بکناری گذاشت ؛ برای تحصیل علم  
سیاست باید با کفار فرنگ معاشرت کرد و از مواعظ « علمای فاناتیک  
و شارلاتان » و « عقاید پوچ آنان » در گذشت ؛ و بالاخره برای حفظ  
استقلال و جلوگیری از اسارت ملی باید به « هدم اساس عقاید دینیّه »  
پرداخت . « سعادت و فیروزی نوع بشر وقتی رو خواهد داد که عقل  
انسانی از حبس ابدی نجات یابد و تنها عقل حاکم مطلق شود  
نه نقل »

با اینهمه آخوندزاده فیلسوفی است واقع بین و میدانند که  
« عمر دین اسلام هنوز با آخر نرسیده است » و « در ایران دین اسلام

بایدار و برقرار خواهد ماند.<sup>۱</sup> ولی این را نیز میدانند که دوام اسلام «بدان روش و حالت که سابق بود» دیگر مقدور نیست و از این رو صریحاً اعلام میکند که «مصنف نمیخواهد مردم آتایست<sup>۲</sup> بشوند و دین و ایمان نداشته باشند بلکه حرف مصنف اینست که دین اسلام بنا بر تقاضای عصر و اوضاع زمانه بر پر استانتزم محتاج است» تغییر احکام و قوانین دین امری است طبیعی. بیغمیر اسلام خود طی بیست و سه سال نبوت خویش احکام و آیات را بارها «موافق وقت و احتیاج عوخی کرده است» چگونه ممکن است طی هزار و دویست و هشتاد سال «بعض احکام و قوانین او بنا بر تقاضای ایام و امور مستوجب تغییر و تبدیل نگردد؟» «پروستانتزم در این اسلام محض بخاطر حب بشر از واجبات است» و بعلاوه «دوام دین اسلام وقتی ممکن است که با شعور کنه معرفت دین را بفهمی و بعد بجهت امتیاز ملت از سایر ملل در مسلمانی باقی بمانی» اساساً مقصود اصلی ادیان برخلاف آنچه تصور شده عبادت و اعتقاد صرف نیست بلکه این دو از فروعاتند و در هر دین هدف اصلی اخلاق است: چون کسی به اصل مقصود یعنی اخلاق حسنه دست یافت فروعات خود بخود از او ساقط است. و پروستانتیسم جز این چیزی نیست.

پروستانتیسم عبارت از مذهبی است که حقوق الله و تکالیف عبادة الله جمعاً در آن ساقط بوده و فقط حقوق الناس باقی بماند. پروستانتیسم باید در جهتی صورت گیرد که مسلمانان بتوانند از آزادی جسمی و معنوی و مساوات حقوقی برخوردار شوند، همه افراد اسلام از دکوروانات اجباراً سواد بیاموزند، دیسپوتیزم

۱- صفحه ۲۲۳ الفبای جدید و مکتوبات. از نامه مورخ ۲۰

مه ۱۸۷۰ به شاهزاده جلال الدین میرزا

۲- آتایست، منکر وجود خدا، کافر.

سلاطین شرق تخفیف یابد و برای اداره اجتماع تنظیمات حکیمانه ای  
 داده شود. و بدینسان آخوندزاده به مسائل اجتماعی میرسد.  
 در آغاز کتاب تذکری و یا بقول آخوندزاده «قیده‌ی وجود  
 دارد که در آن گفته میشود، جمیع مطالب این مکتوبات سه گانه را بر مسئله  
 مساوات حقوقیه تطبیق میتوان کرد.» و یاد آور میگردد که این کتاب  
 به مسائل مربوط مساوات مالیّه «نمیردازد. نویسنده کتاب بنحوی  
 میداند که مساوات اقتصادی امکان پذیر است و به خواننده خبر میدهد که  
 «فیما بین جماعات و حشیان مساوات مالیّه برقرار است و کسی نمیتواند  
 مال مخصوص داشته باشد، تعیش ایشان همیشه از غنایم حنک و از  
 محصولات شکاربری یا بحری و از محصولات ارضیه میشود که پیران  
 قوم در یک جا جمع میکنند و بر هر یک از افراد جماعات از آنها  
 قسمت میدهند.» با اینهمه تصور میکند که مساوات مالیّه درین  
 دنیا با وجود همین اوضاع و تراکیب ملل و اوجود همین اخلاق طبایع  
 مردم که مشاهده میشود امکان پذیر نیست مگر اینکه این دنیا تغییر  
 دیگر بیاید و بنی آدم خلقت و طبیعت دیگر پیدا کند. «بد ترتیب  
 آخوندزاده خود را بعنوان تبلیغ کننده پیش از آرمانهای انسانی و  
 اجتماعی بود و آزادی مترقی معرفی میکند. سراسر این کتاب  
 و تمام مقالات و نامه‌های او از این آرمانها و تکرار آنها انباشته  
 است: آزادی جسمانی و روحانی، مساوات حقوقی، عدالت،  
 رفاه و ثروت، آزادی ملی، آبادی و استقلال وطن، ترقی و  
 تمدن، سلطنت قانون؛ و از خود مبلغ آتشین و یک دهنده این  
 آرمانهاست.

به همین خود نگذاشتیم و ببینیم که این اصول تا چه حد در آن  
 جاری است. در این مجازمانی مردم از نعمت و راحت برخوردار بودند،  
 در داخل مملکت آزاد و در خارج محترم میزیستند؛ کسی به کسی

یارای تعدی نداشت؛ مالیات مقرراتی داشت، هیچ حاکمی نمیتوانست کسی را بیازارد و بکشد؛ اجر و مکافات هر کس بر طبق قانون معلوم بود؛ مملکت آباد بود و از شوکت و سعادت بهره داشت. درست است که آنگونه شوکت و سعادت در جنب شوکت و سعادت حالیه ملل فرنگستان وینکی دنیا بمنزله شمعی است در مقابل آفتاب، ولی «نسبت به [وضع] حالیه ایران مانند نور است در مقابل ظلمت» ای ایران، اکنون «زمین تو خراب و اهل تو نادان و از سیویلیزاسیون جهان بیخبر و از نعمت آزادی محروم و پادشاه تو دیسپوت اهل تو فزون از حساب در مالک عثمانی و روس و افغانستان و هندوستان و ترکستان و عربستان و فرنگستان از کثرت ظلم و شدت فقر پراکنده شده در کمال ذات به فعلگی و تو کرمی روزگار میکندزاند. پادشاه تو از پر و قری دنیا غافل و بیخبر در پایتخت نشسته چنان میداند که سلطنت عبارتست از پوشیدن البسه فاخر و خوردن اغذیه لطیفه و تسلط داشتن به مال و جان رعایا و زیردستان. «تجار بی مایه، دهقان بی استطاعت، مداخل خزینه کم، دخل گمرکخانه و سایر مداخل دیوانیه به نظم. دزهرجا تحمیل در گردن فقرا است. نه بجهت تحصیل مالیات قانونی معین است نه بجهت صرف مالیات قاعده ای، نه قانونی هست و نه نظامی و نه اختیار معینی يك كتاب قانون در دست نیست و جزای هیچ گناه و اجر هیچ ثواب معین نمییابد.» «رسم سیاست که در میان طوایف وحشی و بربری معمول است آلآن در ایران مشاهده میشود می بینی آدم دو نیمه شده از دروازه های شهر آویزان گشته است. میشنوی که امروز پنج دست مقطوع گشته، پنج چشم کنده، پنج گوش و دماغ بریده شده است»

گذشته از اینها ملت تو از علم و هنر نیز بی بهره است. «الآن در اروپا در علم طب ترقیات و اغر و غاظر شده اما» اطبای ایران هنوز از قواعد زمان سقراط و بقراط دست برنداشته مدام از مزاج سرد و

گرم و صفراء و بلغم حرف میزنند. ادبیاتش یا عبارت از آنست که  
« طهارت را فلان طور باید گرفت و هنگام قضای حاجت سنگینی بدن  
خود را بر پای چپ باید انداخت و یا شاعری است بر نقل پاره‌ای افسانه‌های  
بی اصل که اسم آنها را معجزات گذاشته اند و یا بر تصنیفات معمولی  
از انحرافات و محالغات و قافیه پردازی و عبارات مغلقه و تملقات  
بی اندازه که اسم آنها را «تاریخ» نهاده اند.

همه این بدبختی‌ها از ظلم سلاطین مستبد منشأ میگیرد «از  
غفلت و بی‌اهتمامی ایشان وطن ما امروز «در چنان حالت و ملت ما  
در چنان» تنزل است که مستوجب گریه و زاری است. سلاطین سلف ما  
بغیر از اینکه خود ده‌اند، نوشیده‌اند، پوشیده‌اند، گذشته اند چیزی  
نکرده‌اند.» حتی سلاطین ساسانی برای حفظ نفوس «عادران و خواهران  
و دختران و عمه گان و خاله گان خودشان را نکاح می‌کردند» کاری  
که «در میان طوایف وحشی صفت [نبز] که مثل حیوانات در بیشه‌ها  
می‌گردند» قبیح و شنیع شمرده میشود. سلاطین بعد از هجرت نیز  
همگی از کوچک و بزرگ که «کلا دیسپوت و شبیه حرامی و اشیای بوده‌اند»<sup>۱</sup>  
بالشکر کشی‌ها و خونریزی‌های بی‌هوده انواع مصیبت‌ها بر سر مردم  
آورده‌اند. و شاه امروزی نیز که خود مستبدی متلون المزاج است  
«از اوضاع عالم بیخبر، از علوم اداره و تربیت نادان» و از رسوم  
عدالت و مردم و رعیت بی‌روزی و وطن پرستی عاری و غافل است و نمی‌فهمد  
که در جمیع صفحات ملک خود بقدر ذره‌ای از معدلت علامتی و اثری  
[وجود] ندارد و باور میکند که کرئ زمین در پشت گاو گاو در پشت  
ماعی قرار گرفته است. «و در «روزنامه» خود «بغیر از سوار اسپ  
شدن و یا با کالسکه راه رفتن و یا بشکار مشغول شدن گذارش دیگری»<sup>۲</sup>

---

۱ - صفحه ۲۲۵ الفبای جدید. مکتوبات نامه موخ ۲۰

مه ۱۸۷۱

۲ - صفحه ۳۳۰ همانجا

ندارد. شاهزادگان و درباریان نیز دست کمی از او ندارند. «این وجودها در بشریت با [ساده ترین افراد] مساوی و از علم و فضل مثل ایشان محروم و از جهت اخلاق نیز بمراتب از خود ایشان پست تر [ند]». در این ویرانگری سلطان مستبد تنها نیست بلکه علمای فاناتیک اسلام نیز یار و یاور و عامل همدست پادشاهانند. نویسنده مکتوبات در یکجا خطاب به ایران می نویسد: «تأثیر ظلم دیسپوت و زور فئاتیزم علما به ضعف و ناتوانی اهل تو باعث شده و جوهر قابلیت ترا زنگ آلود و ترا بددنا بت طبع و ذلت و عبودیت و تملق و ریا و نفاق و مکر و خدعه و جین و تقیه خوگر ساخته.» و «اهل ایران از عدم توجه و اهتمام دیسپورت و از بی انصافی علما یکی از هزارشان بخواستند قادر نیست.» و در جای دیگر هنگامیکه از حریت روحانی و جسمانی سخن میگوید اظهار عقیده میکند که «حریت روحانیه ما را اولیای دین اسلام و حریت جسمانیه ما را فرمانروایان دیسپوتی از دست ما گرفته اند. و از آنجا که «مساوات عبارت از وجود این دو ماده است، از مساوات نیز در میان ما خبری نیست. آخوند زاده که از سلب آرا دیه های معنوی بشری بیش از همه رنج میبرد یکسره به فئاتیزم اسلامی و علمای اسلام اعلان جهاد میدهد و می نویسد: «پیغمبر اسلام چه حق داشت که با نزول آیه حجاب» نصف بنی نوع بشر را که طایفه اناث است الی مرور دهد و به حبس ابدی انداخت» و «آزادیت را که از اعظم حقوق بشریت است بالمره از ایشان سلب کرد»؛ و چرا با مشروع شمردن تعدد زوجات عدالت را نسبت به این طایفه زیر پا نهاد و آنانرا از لذت عشق و محبت محروم ساخت؟ سپس اضافه میکند که «آنچه در قرآن بجهت رعایت عدالت در این ماده گفته شده زاید است بعلمت اینکه در این ماده عدالت وجود ذهنی ندارد». او در عین حال «کثرت زوجات [را] منافی مسئله مساوات» میداند. و این سلب آزادی و مساوات تنها در مورد زنان

نیست بلکه در مورد تمام افراد ملت از زن و مرد جاری است . و اینجاست که نویسنده میگوید صرف بوجود آمدن از د والدین متشخصین « که « بر حسب اتفاق » صورت گرفته نمیتواند برای هیچکس امتیاز و رجحانی بوجود آورد .

برای استقرار حریت و مساوات و از میان رفتن « مغایرت باطنی فیما بین ملت و سلطنت » باید دین از سیاست جدا شود ، و سلطنت « علما را در اداره شریک خود نسازد » . امور مراقبه به وزارت عدلیه سپرده شود و « علمای روحانیه هرگز بامور مراقبه مداخله نکنند »<sup>۱</sup> ولی این نتیجه حاصل نخواهد شد مگر اینکه استبداد جای خود را به « سلطنت معتدله » بدهد زیرا تنهاینگامی مردم از مراجعه به علما خودداری خواهند کرد و « مناصب سلطنت را اهل ظلمه » نخواهند شمرد که « اساس سلطنت از روی قوانین وضع بشود » . « پادشاه حقیقی به کسی اطلاق میشود که تابع قانون بوده ، و در فکر آبادی و آسایش وطن و در فکر تربیت و ترقی ملت باشد »<sup>۲</sup> « نه اینکه پرورش زمان حال [مردم] از راه ترس با و اظهار اطاعت بکنند » . و در تعریف سلطنت مشروطه یا بقول آخوند زاده « معتدله » باید گفت که در اینجا « پادشاه اصلا قدرت ندارد که برخلاف قوانین اقدام کند » .

بعلاوه برای بقا و دوام سلطنت معتدله و ترقی ملک باید ملت به سلاح علم مجهز شود که در غیر این صورت تمام اقدامات بی پایه و اساس خواهد بود . باید دانست که اصولا آخوندزاده برای علم مرتبتی عظیم و مقامی اولی قائل است . بزعم او چاره همه بدبختی های

---

۱ - صفحه ۲۰۰ ، الفبای جدید و مکتوبات ، نامه ۲۵ مارس ۱۸۷۱ به میرزا یوسف خان مستشار الدوله .

۲ - صفحه ۲۲۵ ، الفبای جدید و مکتوبات ، نامه ۲۰ مه ۱۸۷۱ به جلال الدین میرزا .

مردم ایران « در ترویج علوم طبیعت و حکمت است فیما بین  
 کل طبقات ملت از فقیر و غنی، از بزرگ و کوچک، از شهری و دهاتی،  
 او میخواست که مردم خود را عید رذیل عمرو وزید، خواه پیغمبر و  
 امام باشد و خواه دیسپوت، ندانند و میگفت تنها راه حصول باین  
 مقصود ترویج علم است و هنگامیکه « علم رواج یافت خلق از  
 جهالت و فتنه و آشوب آزاد میگردد و از دیسپوت نیز آزادی مییابد،  
 اخلاق حسنه نیز در اثر علم بدست میآید و موعظه و نصیحت در پیدایش  
 آن تأثیری ندارد. تا کنون « بیم جهنم و امید بهشت هرگز مانع  
 صدور جرائم نبوده است، « جمیع دزدان و راهزنان و قاتلان از عوام  
 الناسند که به جهنم و بهشت اعتقاد دارند و حال آنکه از عرفا هیچکس  
 دزد و راهزن ندیده است. « سبب کافی بترك معاصی و جرائم علم است. «  
 قدرت و قوت و عظمت قدیمه دولت ایران نیز تنها در اثر نشر علم در  
 میان عموم ناس بدست خواهد آمد. آخوند زاده که ترویج کننده  
 بزرگ ناسیونالیسم است « عقلای ملت » را بر حذر میدارد که در  
 دنیای کنونی حوادث اسارت و فقدان آزادی ملی و استقلال و تسلط  
 و غلبه ملل و دول بیکانه بر ملت ما کاملاً ممکن الوقوع است و نمونه  
 چنین اسارتی را میتوان تسلط انگلیس بر هند شمرد. او میگوید  
 نگاه کنید « که انگلیس با اهالی هندوستان چگونه رفتار میکنند،  
 رفتار همین « انگلیس سیویلیزه و صاحب قوانین با اهالی هندوستان »  
 از رفتار دیسپوت بمراتب بدتر است و « نسبت به انگلیسان باز هزار  
 رحمت به دیسپوت ». و میافزاید که تنها راه جلوگیری از چنین  
 اسارتی « انتشار علوم [است] در کل اصناف ملت ».

چنانکه معلوم است نویسنده «مکتوبات» نظر بانتشار علم

درمیان عموم ناس دارد و تحصیل علوم را از جانب خواص کافی نمیدانند. ارمیکوید ما به علم و صنعت فرنگان احتیاج داریم و اگر عوام الناس بزبان مادری خود با این علوم آشنا نشوند «ملت اسلام در باب تمتع از نتایج علوم و صنایع باید متصل فرنگان و انگلیسان را بوطن خود دعوت بکند و بامداد ایشان فقط بکاری شروع نماید» و این امری است مشکل و زیانبار. پس باید يك آکادمی تأسیس کرد که اعضای آن در جمیع کتب علوم و صنایع اهالی آوروپا را بتدریج ترجمه کنند<sup>۱</sup> و در اختیار عموم بگذارند.

طبیعی است که کسب علم بدون سواد امکان پذیر نیست و سرانجام میروسیم به حلقه اصلی زنجیر مشکلات که خط کنونی ملل اسلام است زیرا بدون تغییر و اصلاح خط حاضر و برقراری خطی آسان محال است که عموم ناس بتوانند از نعمت سواد برخوردار شوند. آخوند زاده که همیشه منافع عامه خلق را در نظر دارد از گسترش سواد میان مردم از طریق خط آسان چنان بوجد میآید که حتی کار دولت استعماری روس را در زمینه ترویج الفبای تازه در میان اهل داغستان و چین میستاید و اظهار امیدواری میکند که این مردمان بتوانند با کمک اینگونه الفبا از ظلمانیت به «نورانیت» رهبری شوند.<sup>۲</sup>

میرزا فتحعلی آخوند زاده بدون گسترش علم در میان عوام الناس حتی قانونگزاریها و اصلاحات را امری بی پایه و اساس میشمارد. میرزا حسین خان مشیرالدوله در ۱۲۸۷ هجری قمری

---

۱- از نامه به محرر روزنامه «حقایق» بتاريخ ۱۲۹۰ هجری

قمری

۲- صفحه ۲۴۵ الفبای جدید و مکتوبات، از نامه ۱۸ ژوئن

۱۸۷۱ به ملک.

(۱۸۷۱) به وزارت عدلیه و سال بعد (۱۲۷۲) به مصادرات میرسد و  
 عده‌ای از اصلاح طلبان از جمله میرزا یوسف خان مستشارالدوله و  
 میرزا ملکم خان را برای وضع قوانین و تنظیمات و اصلاحات بدور  
 خود گرد می‌آورد. آخوندزاده از بی‌ثمری و موقتی بودن قوانین و  
 اصلاحات او سخن به میان می‌آورد. «بدون تربیت ملت قوانین  
 فایده نخواهد بخشید. امروز پس میرزانی خان<sup>۱</sup> در طهران آن به تغییر  
 الفبا ملتفت نشده بنای وضع قوانین گذاشته است. شمار اخیر می‌کنم  
 که از پیش نخواهد رفت.»<sup>۲</sup> «این قوانین را که خواهد خواندند ممکن  
 سواد چند نفر خواص بجهت قوانین و تنظیمات کفایت می‌کند؟»<sup>۳</sup> وقتی  
 «ملت تربیت نیابد و کافه مردم صاحب سواد نشود بعد از رحلت شما  
 و سایر ارکان وزارت عدلیه از دار دنیا جمیع زحمات شما در وضع  
 قوانین و در بنای دستگاه جدید بیدر خواهد رفت و مردم باز بمیاق  
 کهنه عود خواهند کرد»<sup>۴</sup> و باز هم در همین زمان به میرزا یوسف خان  
 مستشارالدوله نوشت که «وضع قوانین شما امروز در ایران بآن  
 میماند که بیک عراده برای کشیدنش چهار حیوان مختلف السیر بسته  
 شوند.»<sup>۵</sup> بدیهی است که چنین چرخش برآه نخواهد رفت. آخوندزاده  
 این اقدامات را «بازیچه» می‌پنداشت و می‌نوشت: «جمیع تنظیمات و  
 تجدیدات خوبست ولی بنیاست و پای بست ندارد و بیدوام است، امر

- 
- ۱ - منظور میرزا حسین خان مشیرالدوله است.
  - ۲ - از نامه ۲۰ مه ۱۸۷۱ به ملکم.
  - ۳ - صفحه ۱۹۲ الفبای جدید و مکتوبات، نامه مارس ۱۸۷۱ به ملکم.
  - ۴ - صفحه ۲۰۰ همانجا. نامه ۵ مارس ۱۸۷۱ به میرزا یوسف خان.
  - ۵ - صفحه ۲۶۷ همانجا. نامه ۳ مارس ۱۸۷۲ به میرزا یوسف خان.

موفقی است. بعد از چند روز نسیاً منسی خواحد شد. باید علوم و معارف فیما بین کل اصناف ملت از اعلی و ادنی، از وضع و شریف یا لا-تثناء عمومیت می پذیرد؛ شبان و کشتکار و تاجر و عطار نیز آن استعداد را داشته باشند که وزرا دارند و جمیع ملت در جمیع تدابیر اولیای دولت شرکت داشته باشد.<sup>۱</sup>

جواب اینجاست که او در سخنان خود، چنانکه می بینیم، سرانجام به ضرورت استقرار يك دموکراسی وسیع میرسد. او میگوید باید همه اهل ایران لیبرال شود تا عراده ترقی در راه افتد، و نشان میدهد که منظور نهائی او از انتشار علوم «تدارك لیبرالها» است که بتوانند اصلاحات را دائمی سازند.<sup>۲</sup>

اما مگر میتوان به دوام وزارت و صدارت در عهد دیسپوتی مثلون المزاج چون ناصرالدین شاه امیدوار بود و فرصتی کافی برای انجام اصلاحات عمیق بدست آورد؟ آخوندزاده یقین دارد که چنین امری امکان پذیر نیست و «نکبت و هلاکت قریب» یسر میرزا نبی خان را بدست این شاه مستبد، که «وزراء سالفه» را به نکبت و هلاکت رساند، «بعین الیقین مشاهده»<sup>۳</sup> میکند. او خطاب به ملکم نیز، که از جانب مشیرالدوله برای تنظیم قوانین تهران دعوت شده بود، مینویسد: «بچه کار میروید؛ برای تشخص قسروشی و تحصیل القاب و مناصب؟»<sup>۴</sup> و بدینسان مخالفت خود را، که قبلاً بارها و

---

۱- از همان نامه ۳ مارس ۱۸۷۲ مسیحی، به میرزا

یوسف خان.

۲- نامه ۱۲۸۸ هجری قمری (۱۸۷۲ مسیحی) به میرزا

یوسف خان.

۳- صفحه ۱۹۶ الفبای جدید و مکتوبات. نامه مارس

۱۸۷۱ به ملکم

۴- صفحه ۲۷۹ همانجا. نامه ۸ مارس ۱۸۷۲ به ملکم.

بارها با اصلاحات و وضع قوانین و خدمت روشنفکران ترقیخواه در حکومت اظهار داشته بود، صریحاً روی کاغذ میآورد.

پس چه باید کرد؟ متفکر بزرگ ما در جواب این سؤال خطاب به اهل ایران میگوید: «اگر تراز تشأء آزادی و حقوق انسانیت خبردار میبودی طالب علم شده، فراموشخانهها گشادی، مجمعها بنامینمودی. وسایل اتفاق را دریافت میکردی [و سرانجام] برای خود فکری میکردی و خود را از قیود عقاید پوچ و از ظلم دیسپوت نجات میدادی.» و این امر امکان پذیر هم هست زیرا «تو در عدد و استطاعت بمراتب از دیسپوت زیادتری [و] برای توقف یکدلی و یک جهتی لازم است.»

اما این «فکر»ی که باید اهل ایران برای خود میکرد چه بود؟ بقول آخوند زاده «روولسیون»، و او این کلمه را چنین تعریف میکند:

«روولسیون عبارت از آنچنان حالتی است که مردم از رفتار بی قانون و پادشاه دیسپوت و ظالم بستوه آمده و بشورش اتفاق کرده او را رفع نموده بجهت آسایش و سعادت خود قانون وضع کنند. و پوچ بودن عقاید مذهبی را فهمیده بر مخالفت علما برخاسته و برای خود بر حسب تجویز فیلسوفان موافق عقل آیین تازه برگزینند.»

و بدینسان متفکر بزرگ و ترقیخواه که بنیانگذار فکر علمی در فلسفه و جامعه شناسی در میهن ما است به آخرین کلام خویش و آخرین کلام خلق میرسد

باقر مومنی

۵۰-۳-۵

### منابع مقدمه :

- ۱ - میرزا فتحعلی آخونداف - القیای جدید  
مکتوبات چاپ باکو ۱۹۶۳ ، گردآورنده وردا آکتور  
حمید محمد زاده ، حمید آراسلی
- ۲ - متن کتاب «مکتوبات کمال الدوله»

### جناب فخامت نصاب مطاع لازم الاحترام من

نظر بخواہش جناب شما نسخه کمال الدولہ فرستادہ میشود درضمن  
چند شروط: اولاً این نسخہ را باید در وقت فراغت از ابتدا شروع کردہ  
تا انتہا خواندہ باشید و بدون ترتیب مطالعہ ننمائید . ثانیاً بعد از خواندن  
اگر بحقیقت مطالب کمال الدولہ اعتراف داشتہ باشید اجازہ دارید کہ  
نسخہ را در پیش خودتان نگاہ دارید والا آنرا باید باز بفرستید . ثالثاً اگر  
بحقیقت بعض مطالبش معترف شدہ و در حقیقت پارہ ای از آنہا بحث داشتہ  
باشید باید بحث خودتان را بتوسط من بجمع اعلان بدارید کہ جواب آن  
از کمال الدولہ مطلوب شود و بجناب شما ابلاغ یابد . رابعاً اذن دادہ نمیشود  
این نسخہ را بکسی نشان بدهید یا بہخوانید مگر کسانی کہ بمعرفت و

امانت و انسانیت ایشان و ثوق کامل داشته باشید. خامساً از این نسخه نسخه دیگر بهیچ کس اجازه ندارید که بدهید مگر بکسانی که در هر خصوص شایسته جناب اعتماد شما بوده باشند. سادساً اجازه ندارید که بهیچ کس نام مصنف را اظهار بکنید مگر بکسانی که ایشان را محرم راز شمرده باشید. امامستنسوخ، نام او بهیچوجه نباید ظاهر بشود. سابغاً بکسانی که باعتقاد شما را بخون فی العلم شمرده می شوند باید تکلیف نموده باشید که یکل مطالب کمال الدوله خواه در امور پولیتیکه<sup>۱</sup> خواه در امور دینی<sup>۲</sup> اگر بتوانند قریتکا<sup>۳</sup> بنویسند و بواسطه شما باینطرف بفرستند که مقصود خود کمال الدوله است یا قبول میکند یا بادلایل رد می سازد. اما در قریتکا دلایل ثقلیه و نصیه هرگز مقبول نخواهد شد و شایسته التفات نخواهد گشت. ثامناً اگر کسی یارای قریتکا نوشتن نداشته باشد باری بیان حالتی را که از خواندن این نسخه باو رو خواهد داد البته بقلم درآورده باینطرف بفرستد و این زحمت از خود جناب شما نیز مستولست.

دیگر اجمالاً در حق مصنف نسخه بجناب شما چند کلمه نوشتن لازم می آید. مکرم الیه شخصی است صاحب تصنیفات عدیده، دوستدار وطن و محب ملت. از تصنیف نسخه کمال الدوله مراورا هرگز غرض

---

۱ - پولیتیکی.

۲ - کریتیک.

شخصی در نظر نیست بعلم اینکه نسبت بایران و ملت اسلام معاذ الله بعضی ندارد ، چون الآن در کل فرنگستان که یوروپا می گویند این مسئله دایر است که آیا عقاید باطله موجب سعادت ملك و ملت است یا اینکه موجب ذلت ملك و ملت است .

کل فیلسوفان و حکیمان این اقلیم متفقند درینکه عقاید باطله موجب ذلت ملك و ملت است در هر خصوص . حتی اشهر<sup>۱</sup> ایشان از متأخرین حکیم انگلیسی بوقل<sup>۲</sup> نام که تصنیفش جهانگیر و مسلم کل شده است در این عقیده زیاده بردیگران غور کرده است و یکی از دلایلش اینست که ملت اسپانیا یعنی اندلس و ملت شویتسیا<sup>۳</sup> و ملت ریم<sup>۴</sup> تابع پاپا<sup>۵</sup> که مقید در عقاید باطله و پیرو اقادیل کشیشان و افسانه گویان می باشند در علوم و صنایع و در اقتدار ملتی آنآ فائزاً یوماً فیوماً<sup>۶</sup> رو در تنزل و ذلت هستند و اساساً ملل یوروپا و خصوصاً انگلیس و فرانسه و ینکی دنیا که از قید عقاید باطله و ارسته ، پیرو عقل و حکمتند در علوم و صنایع و در اقتدار ملتی روز بروز

---

۱ - مشهورترین .

۲ - تلفظ ترکی نام یوکل است

۳ - سوئد .

۴ - روم ، ایتالیا .

۵ - پاپ . میرزا فتحعلی این اساسی را باتلفظ روسی آنها نوشته است .

۶ - لحظه بلحظه و روز بروز .

ساعت بساعت رو در ترقی و سعادت هستند . بواسطهٔ مرور زمان بهشت و حور در این عصر در نظرها آن جلوهٔ سابق را ندارد که مردم به آرزوی آنها شوقمند شهادت بوده خودشان را در مقابل دشمنان قوی دست بکشتن دهند و بدین وسیله اقتدار ملتی باقی ماند . عقلائی ملت را در این عصر واجب است که بجهت اقتدار ملتی و حراست وطن از تسلط و تغلب ملل و دول بیگانه در تدارك رد آن گونه ذلت که عبارت از اسیری و فقدان آزادی و استقلالست و وقوعش در این عالم حوادث از ممکنات قریب به یقین است بوده باشند ، و تدبیر رد آن نوع ذلت منحصر است بانتشار علوم در کل اصناف ملت و کاشتن تخم غیرت و ناموس و ملت دوستی و وطن پروری در مزرع ضمیر ایشان که همهٔ این صفات از خصایص مردانگی و قوت شمرده می شود چنانکه ملل قادرهٔ فرنگستان الحال بدین صفت موصوفند و این مراد هرگز تیسر پذیر<sup>۱</sup> نخواهد شد مگر به هدم اساس عقاید دینی که پردهٔ بصیرت مردم شده ایشانرا از ترقیات در امور دنیوی مانع می آید . مصنف نسخهٔ کمال الدوله نیز در این عقیده است یعنی لیرال واز سالکان مسلک پروقره<sup>۲</sup> و طالبان سیلویلیزه<sup>۳</sup> است .

---

۱ - میسر و ممکن .

۲ - پروگره ، ترقی .

۳ - تمدن

لهذا باقتضای عقیده خود معلومات خود را بقلم درآورده است .

گر نیابد بگوش رغبت کس      بر رسولان پیام باشد و بس

سبب نسخه کمال الدوله همین است که ذکر شد و الا منظور دیگر

اصلاً متصور نیست .

منتظر جواب هستم

فتحعلی<sup>۱</sup>

---

۱ - در کتاب « الفبای جدید و مکتوبات » چاپ یاکو - ۱۹۶۳ صفحه ۱۳۷ نامه ای بعنوان حاجی شیخ محسن خان وزیر مختار ایران در لندن که تاریخ ۴ فوریه ۱۸۶۹ دارد چاپ شده که از فرستادن نسخه کمال الدوله برای شخص نامبرده حکایت میکند. این نامه تا آنجا که مربوط به «مکتوبات» است مختصرتر از نامه چاپ شده در بالا است و ظاهراً نشان آنست که نامه چاپ شده در بالا در تاریخی پس از ۴ فوریه ۱۸۶۹ نوشته شده است . میرزا فتحعلی نامه بد حاجی شیخ محسن خان را عمداً بدون امضاء برای او فرستاده است. بهر حال چنانکه معلوم است میرزا فتحعلی برای هر کس که نسخه ای از «مکتوبات» را میفرستاده چنین نامه ای نیز ضمیمه اش میکرده است . بنا بر این باید نامه را خارج از متن اصلی کتاب دانست .

مکتوبات

[سواک مکتوبیست که مستنسخ نسخه کمال الدوله بیکی  
 از متشرعین ملت اسلام فرستاده است در سنه ۱۲۸۰  
 بر ارباب خبرت و معرفت واضح و آشکار است که در هیچ عصر و  
 اوان جهان از ملاحظه و زنادقه خالی نبوده است و هم نخواهد بود . تشدد  
 و تفیظ در حق این طایفه هرگز مثمر نتیجه نمیشود بعلت اینکه این طایفه  
 گمراه یک نفر دو نفر و هم در داخل مملکت نیستند و در یک عصر مخصوص  
 ظهور نمیکنند که از عهده ایشان توان برآمد بلکه عدد ایشان از حد  
 احصا بیرونست ، از عهده کامیک از ایشان توانیم آمدن و قتیکه مصنفان  
 فرنگ و روس و سایر ملل یورپا سبب ظهور با بیان را نیز حمل بر قصورات  
 سلطنت ایران و سستی اساس آن و بطلان دین اسلام کرده تصنیفات عدیده  
 نوشته در اقطار عالم منتشر ساخته اند و اهتدائی را که از اهل ایران در  
 دفع این طایفه ضاله بعمل آمده است ناشی از جهالت و نادانی و عدم قابلیت  
 تشخیص میان خیر و شر شمرده مستحق سرزنش و استهزا دانسته اند . از

روزی که در اقلیم یورپا هر کسی را از افراد نوع بشر در نشر خیالاتش خواه باطله و فاسده خواه صحیح و سلیمه اذن آزادی داده شده است از هر گوشه جهان زنادقه سر بر زده، خیالات خودشان را بقلم در میآوردند و کسی مانع ایشان نمیشود و در پی آزار ایشان نمیباشد. معلوم کل عالم است که زنادقه فرنگیان و لئو رینان<sup>۱</sup> نامان و سایرین چه نوع تصنیفات در بطلان دین مسیحی در میان خود مسیحیان منتشر کرده اند اما رؤسای دولت و ملت اصلاً تشددی در باب تعزیر<sup>۲</sup> ایشان جایزه نשמردند زیرا فهمیدند که علاج اینکار وسد راه تأثیر آن گونه خیالات باطله تشدد نیست بلکه رد آنهاست با اجوبه<sup>۳</sup> حکیمانه که مبنی به براهین عقلیه و نقلیه بوده باشد چنانکه امام عالیمقام علی ابن ابی طالب علیه السلام در احتجاج زندیقی اصلاً اظهار تشدد نکرده او را با اجوبه حکیمانه در مقابل ایراداتش ملازم فرمود. بعد از آن، اعتراضات آن زندیق که بعضی آنها بدتر از اعتراضات کمال الدوله بود در نظر خلایق بالمره از تأثیر افتاد. تفصیل این احتجاج در تألیف شیخ سعیدایی منصور احمد طبرسی ثبت است بدین عبارت: جاء بعض الزنادقه الى امير المؤمنين: [فقال] لولا في القرآن من الاختلاف والتناقض

---

۱ - ارنست ژوزف رنان ( ۱۸۹۲-۱۸۲۳ ) فیلسوف و آکادمیسین

فرانسوی.

۲- در اصل تعذیر نوشته شده بود؛ بمعنی تنبیه است.

۳- جوابها.

لدخلت فی دینکم الی آخره<sup>۱</sup>. همچنین علی بن موسی الرضا علیه التحیه والتثنا در مجلس مأمون که خلیفه با قدرت بود جواب چند نفر ملاحده و زناده را بدون تشدد و تغیظ از روی علم و حکمت داده ایشانرا مغلوب کرد. اشخاصیکه تألیف شیخ طبرسی را دیده اند و خوانده اند و از تفصیلات این احتجاجات مخبرند و همچنین سایر امامان و اولیای دین در اعصار مختلفه باز نادقه و ملاحده مناظرات داشته ایشان را با ادله ساکت کرده و اعتراضات ایشانرا از درجه اعتبار ساقط فرموده اند. پس اگر پسر ناخلف اورنگه<sup>۲</sup> زیب<sup>۳</sup> خیالات فاسده خود را بقلم آورده اراده صدمه زدن بمقایده دینیة اسلام کرده است اورا نیز از جمله زناده و ملاحده توان شمرد که پیش از این بوده اند و بعد از این نیز خواهند بود و از خیالات باطله اش بقوت باطن صاحب شریعت هرگز رخنه ای بدین اسلام نخواهد رسید و او نیز مثل سایر زناده در بحر گمنامی غرق خواهد شد و نور شریعت غرا چون نور خورشید جهان آرا تا انقراض عالم ضیا بخش کل آفاق خواهد گشت بشرطیکه در بطلان خیالات فاسده اش جواب شافی نوشته شود تا آنکه همان خیالات در نظر مردم بی تأثیر و بی مقدار گردد و اگر در جواب آن سکوت واقع شود و یا اظهار تشدد و شکوه گردد هر آینه این حالت دلالت بر عجز علمای دینی و عقلای ملت خواهد کرد و زناده را جری خواهد ساخت. بر فرض که عمر و وزید از جواب نوشتن در مقابل آنها عاجز گردد مگر فاضلی که از جمله راسخین

---

۱ - یکی از کافران نزد امیر المؤمنین آمد و گفت اگر در قرآن اختلاف

و تناقض نبود بدین شما درسیا مدم.

۲ - منظور شاهزاده هندوستان کمال الدوله است.

فی العلم باشد پیدا نخواهد شد که جواب این هذیان‌ها را از روی عقل و حکمت نوشته آنها را بی تأثیر سازد چنانکه در یورپا<sup>۱</sup> از هر طرف به رد تصنیفات وولتر و رینان جواب‌ها نوشته آنها را بی تأثیر و مصنفان آنها را در نظر مردم خوار نمودند و دین مسیحی نه اینکه از ایرادات زناده نقصان پذیر نگردید بلکه آن‌ها قاناً در ترقی و رواج است و چنانکه امامان عالی درجات اقوال زناده و ملاحده را با اجوبه حکیمانه در خیال مردم از درجه اعتبار افکندند . بغیر ازین تدبیر سدره انتشار اینگونه تصنیفات و تصرف آنها در عقیده عوام از ممکنات نبوده است و هم نخواهد بود .

من که نسخه مکتوبات کمال الدوله بدستم رسید اول بدرجه‌ای آشفته خاطر شدم که میخواستم آنرا پاره پاره بکنم و یا بسوزانم بعد خیال کردم که از این نوع حرارت من چه فایده حاصل خواهد شد؟ بر فرض که من يك نسخه آنرا پاره کردم یا بسوختم آیا بدین وسیله راه انتشار نسخه‌های دیگر آن بسته میشود . پس از تأمل این معنی از نیت خود صرف نظر کردم حالا بنا به خواهش شما این نسخه را به تزد شما میفرستم بشرطیکه بهر دم طالب آن در فکر جواب نوشتن بوده باشید و بهمین منظور این مراسله را در ابتدای نسخه<sup>۲</sup>

---

#### ۱- اروپا.

۲- در نسخه‌های اسامی که مورد استفاده نسخه‌ترکی بوده و همچنین در نسخه تاجیکی این نامه در اول کتاب آورده شده و از آنجا که آخوندزاده خود نیز نوشته که «این مراسله را در ابتدای نسخه مرقوم داشتم» ما آنرا در اول کتاب آوردیم .

مرفوم داشتم که بتلقین غیرت اسلام ازین فکر غفلت را جایز نشمرده باشید  
و اگر بواسطه اتمام شما در مقابل این هذیانات جواب شافی ظهور کند و منتشر  
گردد دیگر از آنها بمذهب و دین و ملک و آیین اصلا احتمال صدمه متصور  
نیست، والسلام.]

زاهد از کوچه رندان سلامت بگذر  
تا خرابت نکنند صحبت بدنامی چند

صورت سه طغرا مکتوبی است که شاهزاده  
هندوستان کمال الدوله [ فرزند اورنگ  
زیب به دوست خود ] شاهزاده ایران  
جلال الدوله [ ساکن مصر ] نوشته و جواب  
جلال الدوله که به کمال الدوله مرقوم داشته  
است [ بتاریخ ۱۲۸۰ هجری ]

[ قید :

جميع مطالب این مکتوبات سه گانه را بر مسئله مساوات  
حقوقیه که حقیقتش فیما بین حکما مجمع علیه است در کمال سهولت  
تطبیق میتوان کرد . اما تطبیق آنها بر مسئله مساوات مائیه که  
حقیقتش فیما بین حکما هنوز مختلف فیه است هرگز ممکن نیست .  
فهم و ادراک مسئله مساوات مائیه برای ما معاصرین بغایت  
دشوار است . اگرچه بعضی از حکمای فرنگستان مساوات مالیه را  
نیز بر طبق پاره ای دلایل بعد از چند قرن ممکن الوقوع می پندارند  
لکن دیگران نیز از حکما به رد اقوال ایشان دلایل می شمارند و  
علی الظاهر متبادر بذهن اینست که مساوات مالیه درین دنیا با وجود  
همین اوضاع و تراکیب ملل و با وجود همین اخلاق و طبایع مردم  
که مشاهده میشود امکان پذیر نیست مگر اینکه این دنیا تغییر  
دیگر بیابد و بنی آدم خلقت و طبیعت دیگر پیدا کند .<sup>۱</sup>]

---

۱- در یکی از نسخه ها در زیر این قید آخوندزاده نوشته است: «فاضل  
شهر و عالم السنه شرقیه و غربیه و مصنف تصنیفات عدیده نافع میرزا کاظم بگ  
مرحوم در سنه هزار و هشتصد و هفتاد و پنج مسیحی مکتوبات کمال الدوله را در  
نزد یکی از دوستانش سراپا خوانده در صفحه يك ورق آن نسخه با خط خود این  
کلمات را نوشته است . بارک الله کمال الدوله ، بارک الله کمال الدوله .»  
(این دوست همان میرزا یوسف مستشار الدوله است که در یکی از نامه های  
خود به آخوندزاده این مطلب را یادآوری میکند.)

هنگام نوشتن این مکتوبات از اصل نسخه پارهای الفاظ در السنه  
فرنگستان پیش آمد که ترجمه مطابق آنها در زبان اسلام بسیار دشوار  
مینمود فلذا راقم مکتوبات همان الفاظ را بعینه با حروف اسلام نقل  
نموده است . درینصورت لازم آمد که شرح همان الفاظ در ابتدا مرقوم  
گردد که خوانندگان از اصل مفهوم آنها مخبر شوند .

نخست لفظ دیسپوت عبارت از پادشاهیست که در اعمال خود بهیچ  
قانون متمسک و مقید نبوده و بمال و جان مردم بلاحد و انحصار تسلط داشته  
و همیشه بهوای نفس خود رفتار بکند و مردم در تحت سلطنت او عیددنی و  
رذیل بوده از حقوق آزادی و بشریت بکلی محروم باشند. [کلمه دیسپوتیزم  
در زبان عربی به يك لفظ استبداد بسیار مطابق ادا میشود.] دوم سیویلیزاسیون  
عبارت از نجات یافتن ملتی است از حالت جاهلیت و وحشیگری و تحصیل  
نمودن معرفت لازمه در امور معیشت و بدرجه کمال رسیدن در علوم و صنایع  
و تهذیب اخلاق بقدر امکان و مهارت پیدا کردن در آداب تمدن.

سیم نیترا تر عبارت از هر نوع تصنیفات است ثراً یا نظماً .

چهارم فانایک عبارت از کسیست که قیودات مذهبی و دینی و تعصبات ملتی او بدرجه‌ای باشد که نسبت به مخالفین مذهب و دین و مغایرین ملت و آیین خود عداوت شدید داشته و از ایشان متنفر بوده و هنگام فرصت از قصد نمودن بمال و جان و ناموس ایشان مضایقه نکرده در حق ایشان اصلاً ترحم روا نبیند .

پنجم فیلسوف عبارت از آنچنان شخصی است که در علوم عقلیه کامل باشد و سبب حکمت جمیع اشیا را بر وفق قانون طبیعت مشخص نماید و هرگز بخوارق عادات و معجزات و وحی و کرامات و رمل و جفر و انقلاب فلزات کثیفه به فلزات نفیسه یعنی کیمیا و امثال آنها هرگز باور نکند و بوجود ملائکه و جنه و شیاطین و دیو و پری مطلقاً معتقد نباشد و کسانیرا که به امثال اینگونه موهومات معتقدند احمق و سفیه بداند و از ارذل افراد بنی نوع بشر حساب بکند . با اصطلاح اهلالی فرنگستان در دنیا کمتر از فیلسوف وجودی نمیباشد .

ششم روولسیون عبارت از آنچنان حالتی است که مردم از رفتار بی قانون پادشاه دیسپوت و ظالم بستوه آمده و بشورش اتفاق کرده او را دفع نموده بجهت آسایش و سعادت خود قانون وضع کنند و یا اینکه پوچ بودن عقاید مذهبی را فهمیده بر مخالفت علما برخاسته و برای خود بر حسب

تجویز فیلوسوفان موافق عقل آیین تازه برگزینند.

هشتم پروقره عبارت از آنست که مردم در هر خصوص از قبیل علوم و صنایع و عقاید آناً یا نا طالب ترقی بوده و در نجات یافتن از حالت جهالت و وحشیگری کوشش نمایند.

هشتم پندری عبارتست از آنچنان انشائی که شامل باشد بر بیان احوال و اخلاق يك شخص یا يك طایفه ای که ما هو حقّه و یا بشرح يك مطلب و یا بر وصف اوضاع عالم طبیعت با نظم در کمال جودت و تأثیر.

نهم پانزیم عبارت از آنکسی است که بجهت وطن پرستی و حب ملت از بذل مال و جان مضایقه نکرده و بجهت منافع و آزادی وطن و ملت خود سعی و جفا کش باشد. این حالت و خاصیت همیشه در مردان غیر تمند بروز میکند. از آن جمله پیغمبر مامحمد ص ع است که بجهت سعادت وطن خود عربستان و بالخصوص مکه که عشیرۀ اوقریش در آنجا ساکن بود بامور عظیمه و شاقه اقدام نمود.

دهم شانزدهم سبی عبارت از يك حادثه و تغییر عظیم است که در کائنات ظهور کند مثل قیامت، و یا در کرۀ ارض واقع بشود مثل طوفان نوح، و یا در اوضاع سلاطین یا در اطوار بنی نوع بشر حادث گردد مثل زوال سلطنت رومیان و فتنۀ چنگیز.

---

۱- بنظر میرسد که اصل آن *Changement subit* باشد که بمعنای تغییر ناگهانی است.

یازدهم پروتستیک عبارت از همه آنگونه امور و علوم است که بسطنت  
و مملکت تعلق و مدخلیت داشته باشد و صرفه و صلاح سلطنت و مملکت در  
آن منظور بشود .

دوازدهم پروتستانتیسیم عبارت از مذهبی است که حقوق الله و تکالیف  
عباده الله جمعاً در آن ساقط بوده فقط حقوق الناس باقی بماند . ابتدا  
ایجاد این نوع مذهب در میان ملت اسلام باهتمام علی ذکره السلام اسماعیلی  
وقوع یافت .

برداشت غل شرع بتأیید ایزدی

مخدوم روزگار علی ذکره السلام

و در اواخر ایام از اهالی فرنگستان نیز فرقی<sup>۱</sup> چند پیرو این مذهب  
شدند .

سیزدهم لیبرال عبارت از آن کسی است که در خیالات خود بکلی  
آزاد بود و مبادا به تهدیدات دینیّه مقید نشود و باموریکه خارج از گنجایش  
عقل و بیرون از دایره قانون طبیعت باشد هرگز اعتبار نکند اگرچه اکثر  
طوایف عالم در آن باب شهادت بدهد و اگر چه بطون تواریخ و کتب در  
حقیقت آنگونه امور روایت بکند و نیز در اوضاع سلطنت صاحب خیالات  
حکیمانه باشد ، آزاده و بلاقید .

چهاردهم الکتریسیت عبارت از يك قوه برقیه حرارتیه است که در کمون جمیع اشیا مستور میباشد.

پانزدهم پنزور<sup>۱</sup> عبارت از فیلوسوف و یا حکیم فیلوسوف مانند و کثیر الفکر و صاحب خیال که باقتضای عقل سلیم بجهت نمودن خیر و شر مردم تصنیفات بنویسد خواه در امور پولیتیک و خواه در باب عقاید. در عقیده فیلوسوفان متأخرین فرنگستان پنزور حقیقی و مستحق تنظیم عبارت از وجودیست که در اراءت<sup>۲</sup> خیر و شر ابنای جنس خود باهیچگونه ملامت و عداوت تقاعد نورزد و در افشای خیالات حکیمانه خود از هیچگونه واهمه احتراز نکند یعنی بر طبق مضمون آیه شریفه بجاهدون فی سبیل الله ولا یخافون اومة لائم ذلک فضل الله یوتیه من یشاء والله واسع علیم<sup>۳</sup> وجودی باشد. در فضل.

شانزدهم شارلاتان عبارت از آدم ریاکار و عوام فریب و منافق است. هفدهم پارلمان عبارت از دومجمع است که در یکی و کلای رعایا و در دیگری و کلای نجبا جالس میباشد و کل قوانین سلطنت در مجمع اولی ترتیب یافته بملاحظه مجمع ثانی پیشنهاد میشود. در صورت موافقت

---

۱ - ظاهراً منظور همان کلمه پانسور Penseur فرانسه بمعنای متفکر است.

۲ - اراءه، نشان دادن.

۳ - در راه خدا مجاهده میکنند و از ملامت هیچ ملامت کنندای نمیترسند. این فضل خدا است آنرا به کسی میدهد که میخواهد و خدا وسعت دهنده دانا است. (سوره مائده، آیه ۵۷)

این دو مجمع بامضای پادشاه رسیده مجری میگردد و پادشاه اصلاً قدرت ندارد که برخلاف قوانین مزبوره اقدام کند.

هجدهم [گزنفون]<sup>۱</sup>، بطرارق و ولتر هر سه از فیلسوفان مشهور  
فرنگستان بودند.

نوزدهم شیمی که باصطلاح ایران کیمیا باشد عبارت از آن علمی  
است که فهمیدن خواص و طبیعت اشیا و فلزات و تفریق اجزای مرکبات  
بواسطه دانستن آن مقدور میشود بخلاف عقیده اهل ایران که فقط  
انقلاب ماهیت فلزات را بواسطه دانستن آن علم از ممکنات می پندارند.  
[بیستم علم یستستوو<sup>۲</sup> عبارت از دانستن ماهیت و طبیعت کلی اشیا  
است.

بیست و یکم کوپرنیک و نیوتون هر دو از حکمای مشهور فرنگستانند]<sup>۳</sup>

---

۱- نقل از نسخه تاجیکی.

۲- در نسخه اصلی «هر دو» نوشته شده بود که ساطبعاً به پیروی از نسخه  
تاجیکی در اینجا «هر سه» نوشتیم. پترارک (۱۳۷۴ - ۱۳۰۴) شاعر هوماتیست  
فرانسوی.

۳- یستستوو کلمه روسی و بمعنی علوم طبیعی است.

۴- نقل از نسخه تاجیکی.

## مکتوب اول کمال الدوله

درماه رمضان سنه ۱۲۸۰ هجریه از تبریز +

ای دوست عزیز من جلال الدوله عاقبت سخن ترا شنیدم و بعد از سفر انگلیس و فرائسه وینکی دنیا بخاک ایران آمدم اما پشیمان شده‌ام. کاش نیامدمی و کاش اهل این ولایت را که بامن هم مذهبند ندیدمی و از احوال ایشان مطلع نگشتمی. جگرم کباب شد. ای ایران، کو آن شوکت و سعادت

---

+ قید: اگر چه شاهزاده جلال الدوله به رد مطالب کمال الدوله جوابی بسیار پسندیده و ظریفانه نوشته است اما جواب او در نظر نگارنده این مکتوبات از اصل نسخه چندان شافی و کافی نبود لهذا بتوفیق حضرت باری و تأیید باطن شریعت نبویه صلو اذ الله علیه نگارنده مکتوبات از اصل نسخه به رد مطالب و خیالات فاسده کمال الدوله بر موجب براهین قاطعه عقایه [و] نقلیه جواب شافی خواهد نوشت انشاء الله تعالی؛ و همین بخاطر جواب نوشتن، نگارنده باستنساخ این مکتوبات از اصل نسخه اقدام کرده است.

۱- اسریکا.

تو که در عهد کیومرث و جمشید و کشتاسب و نوشیروان و خسرو پرویز میبود.  
 اگر چه آنکو نه شوکت و سعادت در جنب شوکت و سعادت حالیه ملل فرنگستان  
 و یونگی دنیا بمنزله شمعی است در مقابل آفتاب لیکن نسبت به حالیه ایران  
 مانند نور است در برابر ظلمت. ای ایران، زمانی که سلاطین توبه پیمان فرهنگ  
 عمل میکردند چند هزار سال در صفحه ارم مثال دنیا بعظمت و سعادت کامران  
 میبودند و مردم در زیر سایه سلطنت ایشان از نعمات الهی بهره یاب شده در  
 عزت و آسایش زندگانی میکردند، بی چیزی نمیداشتند و گدائی نمیدانستند،  
 در داخل مملکت آزاد و در خارج آن محترم میبودند و شهرت [و] عظمت  
 سلاطین ایران کل آفاق را فرا گرفته بود چنانکه درین خصوص شهادت  
 میدهد تواریخ ملت یونان نه اخبار ملت ایران، بسبب آنکه در میان  
 ایرانیان آثار سلاطین ایران و کتب و قوانین ایشان نمانده است.

در عهد سلاطین فارس نظر با حکام پیمان فرهنگ در هر شهر محاسبان  
 میبودند و به مالی که از رعایا بخرینه دولت واصل میشد واقف گشته در  
 دفاتر قید میکردند و این محاسبان نیز در اطراف و نواحی گماشتگان  
 میداشتند.

از جانب پادشاهان در جمیع شهرها وقایع نگاران و کارگذاران و  
 کار آگاهان و داروغگان میشدند و شغل هر یک از ایشان معین میبود و

---

۱- میبودند یا وجود داشتند. «نیشدند» نحوه بیان ترکیبی است.

پیوسته ایشان از احوال مملکت و رعایا مستحضر شده بعرض پادشاه میرسانیدند و پادشاه نیز بروفق احکام فرهنگ در امور واقع رفتار مینمود. کسی در حق احدی بر جور و تعدی یارا نداشت، برای حفظ لشکر هم قانون جداگانه مقرر بود چنانچه اگر رؤسای لشکر در ایصال مرسوم افواج کوتاهی مینمودند هر آینه مورد بازخواست میشدند. رعایا از محصولات ارضیه خود بخزانه نیم عشر عاید میداشتند اما در عهد ساسانیان رعایا يك عشر دادن را برضای خودشان قبول کردند و در هر ولایت مالیات دیوانیه کلا به مقامهای خاص و مسمی باسم خزینه عاید شده مخارج سلطنت کلا از همان مقامها موضوع میشد و اصلا بر عهدۀ رعایا و سایر ممرهای مداخل از طرف دیوان حوالجات و بروات صادر نمیکشت. در هیچ جاز ممالك ایران حکام ولایات قادر به کشتن احدی نبودند اگر چه مستحق قتل هم میشد. اول بایستی بعرض پادشاه برسانند و هر حکمی که از جانب پادشاه باقتضای احکام [دیمان]<sup>۱</sup> فرهنگ صادر میگردد مجری میشد و بقدر امکان از قتل نفوس اجتناب میورزیدند. در باب حقیقت اخباری که توسط جاسوسان میرسید تقشیش بلیغ بعمل میآوردند. سپاهیان هیچوقت در قید خیمه و خرگاه نمیبودند و همیشه بزحمت و جفا عادت میداشتند. کسی را بدون جرم ثابت از شغلش معزول نمیکردند و بخود کسانی که عمر خودشان را در خدمت صرف کرده

بودند و هم به عیالشان روزی مقرر میداشتند. از جانب مردان و زنان جدا-  
 گانه بیمارستانها بود که بیماران غریب و بیگس را در آنجا معالجه و پرستاری  
 میکردند، پرستاران زنان نسوان بود. کوران و شلان و عاجزان و بیگسان  
 در بیمارستانهای پادشاهی روزی خوار میبودند. در هیچ سرزمین فقیر و گدا  
 نمیشد. <sup>۱</sup> در خدمت پادشاه همیشه ندیمان خردمند نیکو نهاد میبودند و  
 همیشه پادشاه را بکارهای نیک رهنمونی میکردند. علاوه بر ندیمان در  
 حضور پادشاه موبد بزرگی نیز قیام میداشت که از جمیع علوم خصوصاً حکایات  
 و تواریخ و احکام پیمان فرهنگ با خبر میبود و در امور مشکله به پادشاه  
 مصلحت نما و رهنما میشد. پادشاه هر روز بار میداد اما در هر هفته یک روز  
 مخصوص بار میبود یعنی روز سماع <sup>۲</sup> عرایض مردم. در روز مزبور هر حاجتمند  
 را مقدور میشد که پادشاه را دیده درد خود را اظهار بکند. پادشاه بار عایا  
 در یک خوان طعام میخورد. دریاخانه <sup>۳</sup> ها از جانب دولت اسبها گذاشته و  
 چاپاران تعیین کرده بودند که اخبار و وقایع را از ولایات بموجب اعلام  
 و کلا بعرض پادشاه به و کلا میرسانیدند. در پیمان فرهنگ اجرو مکافات  
 اعمال نیک و بد معین بود. اگر کسی گناهکار میشد <sup>۴</sup> از نزدیکان پادشاه احدی

۱- وجود نداشت یا پیدا نمیشد. ترکی است.

۲- استماع، شنیدن.

۳- چاپارخانه

۴- بود. ترکی است.

قادر بر شفاعت او نمی‌بود. اگر کسی در منفعت ملت و مملکت مصدر خدمتی  
میشد مستحق اجر مقرر می‌گردید. اگر بخصم غالب می‌شدند به عجزه و  
مساکن و مسافرین و عامه سکنه و رعایا خسارت نمیرسانیدند. بدان واسطه  
حضرت یزدان سلاطین آن عهد را مؤید فرموده بود که عروس مملکت را  
بزیور عدل و انصاف آرایش داده بودند. طلاب و تجار و مسافران در عهد  
ایشان به اکناف عالم با سودگی تردد کرده در هر جا همیشه معزز و محترم  
می‌بودند. ندیمان پادشاه هر روز از احکام پیمان فرهنگ [را] در حضور او  
میخواندند. بجهت مشکوی زرین یعنی حرمخانه پادشاه نیز قانون مخصوص  
برقرار بود. پادشاه را باتوی بانوانی میشد عمله و خدمه او از طایفه نسوان،  
اما او اختیار فرمانروائی در امور مملکت نمیداشت.

ای جلال الدوله قواعد سلطنت فرس بسیار زیاد می‌بود و برای هر  
امری فارسیان قاعده مقرر می‌داشتند. نسبت بآن عصر که هنوز علوم و صنایع  
را ترقی زیاد نبود ذکر همه قوانین ملوک فرس باعث تطویل کلام می‌شود.  
احکام پیمان فرهنگ بسیار است همه را در این مکتوب درج کردن  
موجب اشکال می‌باشد.

از فتایح احکام پیمان فرهنگ می‌بود که سلاطین فرس در عالم  
نامداری داشتند و ملت فارس برگزیده ملل دنیا بود [و عدالت ایشان به

مرتبه‌ای بود که تا امروزه در السنه طوایف روی زمین عدالت فریدون و  
نوشیروان ضرب المثل است [ و بر جهانیان آشکار است که در دور قدیم  
عرصه ملک سلاطین فرس در چه وسعت میبود: از طرف شمال رود جیحون  
و دریاچه آرال و باب‌الابواب در بند، از طرف جنوب خلیج فارس و بحر عمان،  
از سمت مشرق رودخانه ستلج<sup>۱</sup> هایین سند و هندوستان، از سمت مغرب تا  
باسفور یعنی بغاز اسلامبول و کنار بحر سفید. بالجمله ولایات بلوچستان  
و افغانستان و کابلستان و غورو سیستان و لاهورو کشمیر و شکارپور و تمامی  
سند و بلخ و خیوه و اورگنج و دشت قپچاق و شیروانات و بابل زمین و بلاد حیره  
و دیاربکر و ارمن زمین و ولایت سیری<sup>۲</sup> یعنی شام و حلب همه این ممالک در  
زیر اقتدار سلاطین ایران میبود و رعایای ایشان در چه عزت و سعادت  
میبودند. حیف بتو ای ایران. کوآن شوکت، کوآن قدرت، کوآن  
سعادت، عربهای برهنه و گرسنه یک هزار و دوست و هشتاد سال است که ترا

---

۱ - در نسخه تاجیکی این اسم با ضم س و لام آمده است. انگلیسی  
آن سوتلج Sutleg است. رودخانه‌ای است که از غرب تبت سرچشمه میگیرد  
و در پنجاب جریان مییابد.

۲ - سوریه.

بدبخت کرده اند. زمین تو خراب و اهل تو نادان و از سیویلیزاسیون جهان  
بیخبر و از نعمت آزادی محروم و پادشاه تو دیسپوت است. تأثیر ظلم دیسپوت و زور  
فنائیز [م] علما به ضعف و ناتوانی [اهل]<sup>۱</sup> تو باعث شده و جوهر قابلیت ترا  
زنگ آلود و ترا به دنائت طبع و رذالت و ذلت و عبودیت و تملق و ریا و  
تفاق و مکر و خدعه و جبن و تقیه خوگر ساخته و جمیع خصایص حسنه را  
از صداقت و عدالت و وفا و جوانمردی و شجاعت و علوی طلبی و بلند همتی و  
بی طمعی از طبیعت تو سلب کرده و طینت ترا باضد این صفات معدوده مخمر  
نموده و یحتمل چندین صد سال خواهد گذشت که تو رونق نخواهی یافت و  
با سایش و سعادت نخواهی رسید و ملت تو با ملل سیویلیزه شده برابر نخواهد  
شد. اهل تو فزون از حساب در ممالک عثمانی و روس و افغانستان و هندوستان  
و ترکستان و عربستان و فرنگستان از کثرت ظلم و شدت فقر پراکنده شده  
بی سرمایه در کمال ذلت به فعلگی و نوکری روزگار میگذراند. در هر جا  
منکوب و خوار و مبتلای انواع مشقت ها هستند و قریب به دویست هزار از  
اهل تو ذکوراً و انثاً با عیال و اطفال در دست ترکمان در سخت ترین اسیری  
گرفتار و همیشه با ناله و افغان روزگار بسر میبرند و کسی بداد ایشان نمیرسد  
و در خیال خلاصی ایشان نمیباشد.

---

۱ - نقل از نسخه تاجیکی.

پادشاه تو از پروقری دنیا غافل و بیخبر در پایتخت خود نشسته چنان  
میداند که سلطنت عبارتست از پوشیدن البسه فاخر و خوردن اغذیه لطیفه  
و تسلط داشتن بمال و جان رعایا و زیردستان بی حد و انحصار، ورکوع و  
سجود کردن مردم به او و ایستادن ایشان در فرمانبرداری او مثل عبد و ذیل  
[و ستودن شعرای احمق او را به اغراقات طفولانه مثل این فرد:

بتخت آسوده داری دل، هراسان قیصر و خاقان

بهروم از ناله شیپور به چین از ناله شندف<sup>۱</sup>.

و از اینگونه تملقات ابلیس فریب خرسند میشود و به دروغگو صله  
هم میدهد و مطلقاً نمیداند که نه قیصر و نه خاقان و نه دیگران در هیچ مکان  
او را بحساب نمی آورند] و هرگز مقید نمیشد که در ممالک خارجه  
بخلاف نیکنامی شهرت دارد و اهالی هر مملکت بیگانه وقتی که نامش  
میشنود او را خوار می شمارد و نسبت به رعایا و مأمورین او بحقارت نظر  
میکند و با ایشان مغرورانه رفتار مینماید. پادشاه غیر تمند و صاحب ناموس  
از چنین سلطنت عار باید داشت و از چنین ریاست بیزار باید شد. ای ایران،

بیچاره فردوسی علیه‌الرحمه هشتصدسال قبل ازین این روز ترا بالهام دانسته  
از زبان رستم پور هر مزد شاه خبر داده است .  
از نامه رستم که به برادرش نوشته است :

|                                         |                              |
|-----------------------------------------|------------------------------|
| چو بخت عرب بر عجم چیره شد               | همی بخت ساسانیان تیره شد     |
| برآمد ز شاهان جهان را قفیز <sup>۱</sup> | نهان شد زرو گشت پیدا پشیز    |
| همان زشت شد خوب، شد خوب زشت             | شده راه دوزخ پدید از بهشت    |
| دگر گونه شد چرخ گردون بچهر              | ز آزادگان پاك ببرید مهر      |
| به ایرانیان زار و گریان شدم             | ز ساسانیان نیز بریان شدم     |
| دریغ آن سرو تاج و اورنگ و تخت           | دریغ آن بزرگی و آن فرو تخت   |
| دریغ آن سرو تاج و آن مهر و داد          | که خواهد شدن تخت شاهی بیاد   |
| کزین پس شکست آید از تازیان              | ستاره نگردد مگر بر زیان      |
| چو با تخت منبر برابر شود                | همه نام بوبکر و عمر شود      |
| تبه گردد این رنجهای دراز                | نشیبی دراز است پیش فراز      |
| نه تخت و نه دیهیم بینی نه شهر           | ز اختر همه تازیان را است بهر |
| ز پیمان بگردند وز راستی                 | گرامی شود کثری و کاستی       |

---

۱ - پیمانه. واحد وزن و سافت هم‌عست که در هر زبان فرق میکند.

در اینجا یعنی پیمانه شاهان پر شد یعنی عمر شاهی بسر رسید.

ر باید همی این از آن آن ازین  
نهانی بتر ز آشکارا شود  
شود بنده بیهنر شهریار  
بگیتی نماند کسی را وفا  
از ایران و از ترك و از تازیان  
نه دهقان ، همه ترك و تازی بود  
نه جشن و نه رامش نه گوهر نه نام

این عربها

بریزند خون از پی خواسته  
زیان کسان از پی سود خویش

ز نفرین ندانند باز آفرین  
دل مردمان سنگ خارا شود  
نژاد و بزرگی نیاید بکار  
روان و زبانها شود پر جفا  
نژادی پدید آید اندر میان  
سخنهای بکردار بازی بود  
بکوشش ز هرگونه سازند دام

شود روزگار بد آراسته  
بجویند و دین اندر آرند پیش +

---

+ [ قید : ای جلال الدوله بر صدق قول فردوسی که پیغمبر عربها  
برای نهب کردن و خوردن مال مردم دین را وسیله کرده بود شاهد معتمد  
است و حید عصره فی العلم و المعرفة الفاضل المغربي عبدالرحمن بن خلدون  
که در جزء اول تاریخ خود در بیان طبیعت عربها میگوید : فصل فی ان العرب  
لا یتغلبون الا علی البسائط (فصل بیست و پنجم در اینکه قوم عرب تنها بر جلگه های  
صاف دست مییابند.)

فصل فی ان العرب لا یحصل لهم الملك الا بصیغه دینیة من نبوة او ولاية  
( فصل بیست و هفتم در اینکه پادشاهی و کشورداری برای تازیان حاصل نمیشود  
مگر بشیوه دینی از قبیل پیامبری یا ولایت. )

فصل فی ان العرب اذا تغلبوا علی اوطان امرع الیها الخراب ( فصل  
بیست و هشتم در اینکه هرگاه قوم عرب بر کشورهای دست یابد بسرعت آن ←

←

سمالك روبيرواني ميروند . )

### در فصل اول

وذلك ان العرب بطبيعة التوحش الذي فيهم اهل انتهاب وعيث ينتهبون ما قدر و اعليه ( در فصل اول: زیرا این قوم بر حسب طبیعت وحشیگری که دارند بغارتگری و خرابکاری عادت گرفته اند و بی آنکه آهنگ غلبه و جهانگیری داشته باشند بآنچه دسترسی پیدا کنند آنرا بغارت میبرند... )

### در فصل ثانی

وانهم لخلق التوحش الذي فيهم اصعب الاسم انقيادا بعضهم لبعض للغلظة والانفة و بعد الهمة والمنافسة في الرياسة قفلها تجمع اهو آوهم فاذا كان الدين بالنبوة او الولاية كان الوازع لهم من انفسهم و ذهب خلق الكبر والمنافسة منهم فسهل انقيادهم واجتماعهم وحصل لهم التغلب والملك ( در فصل دوم: زیرا چون این قوم برخوی وحشیگری هستند رام شدن و انقیاد گروهی از آنان نسبت بدسته دیگر بعلت درشتخوئی و عار و ننگ و فزون جوئی و رقابت و همچشمی در ریاست از دشوارترین کارهاست از اینرو کمتر تمایلات ایشان در پیرامون يك امر هماهنگ و متحد میشود لیکن هنگامیکه از راه پیامبری یا ولایت به کیشی گرایند آنوقت حاکم و رادع آنان از نفوس خودشان برمیخیزد و خوی خود خواهی و همچشمی از میان آنان رخت برمی بندد و در نتیجه انقیاد و اجتماع ایشان آسان میشود و... غلبه و کشورداری برای ایشان حاصل میشود. )

### در فصل ثالث:

هذا في حالهم على العموم وفي طبيعتهم انتهاب بافي ایدی الناس وان رزقهم في ضلال رماحهم وليس عندهم في اخذ اموال الناس حد ينتهبون اليه بل كلما مدت اعينهم الى مال او متاع او ماعون اتتهو و اذا تم اقتدارهم على ذلك بالتغلب

←

والملك بطلت السياسة في حفظ اموال الناس و خرب العمران. ( در فصل ثالث؛ بطور کلی عادت و طرز رفتار عرب چنین است و گذشته از این خوی آنان غارتگریست که هر چه را در دست دیگران بیابند میربایند و تاراج میکنند و روزی آنان در پرتو نیزه های ایشان فراهم میآید و در ربودن اموال دیگران باندازه وحد سعینی قائل نیستند بلکه چشم ایشان بهر گونه ثروت یا کالا یا ابزار است و هنگامی که فرمانروائی و قدرت آنان در آن سرزمین مسلم گردد آنوقت سیاست حفظ اموال مردم توجهی ندارند و حقوق و اموال همگان پایمال دستبرد زورمندان میشود و از میان میرود و عمران و تمدن به ویرانی میگراید. )<sup>۱</sup> پس واضح و روشن میگردد که عرب طایفه ایست بی شغل و یکار و متهور و شجیع و وحشی و تعیش ایشان بالترجیح باتاخت و تاراج است و اتفاق ایشان با یکدیگر امریست بسیار مشکل مگر اینکه شخصی بشیوه نبوت یا امامت ایشان را بر سر خود جمع کند و برایشان آمر باشد آنوقت عالم را زیر و زبر تواند کرد چنانکه کردند. و اول کسی که مقتضای عربها را فهمید و شیوه نبوت را در میان ایشان شعار خود کرد پیغمبر اسلام بود اگر چه بعد از مشاهده ترقیات او در این شیوه اسود العین و مسیلمه و سجاح و طلیحه بن خویلد نیز این مطلب را فهمیدند و در عهد خود او بتقلید او ذاهب شیوه اش شدند و ادعای نبوت کردند و بعضی قبایل را تابع خودشان نمودند و کم و بیش فرمانروا گشتند اما ایشان نه در عقل و نه در تدبیر حریف پیغمبر اسلام نبودند. کار ایشان از پیش نرفت، پیروان اسلام بحسب عدد از پیروان ایشان زیاد بودند و دین اسلام بواسطه اسبقیت

۱ - برای ترجمه های فارسی از کتاب « مقدمه ابن خلدون » ترجمه محمد پروین گنابادی، تهران بنسگاه ترجمه و نشر کتاب، سال ۱۳۳۶ از صفحه ۲۹۰ تا ۲۹۵ استفاده شد.

دیگر بار فردوسی مرحوم در نامه‌ای که از زبان رستم پور هرمزد  
شاه به سعد وقاص نوشته است خبر میدهد :

یکی نامه‌ای بر حریر سفید      نوشتند بر بیم و چندی امید  
بعنوان بر ازپور هرمزد شاه      جهان پهلوان رستم کینه خواه

استقرار یهم رسانده بود لهذا مسلمانان این مدعیان نبوت را از میان برداشتند.  
بعد از آنکه با نبوت کسی نتوانست نام آوری بجوید عربها بنا را بدعوت ولایت  
و امامت گذاشتند.

در يك سمت عباسیان در سمت دیگر علویان به بازار امامت بازی رواج  
میدادند و متصل این هنگامه برپا بود تا اینکه چنگیزیان ظهور کردند و سلطنت  
عربها را بر باد دادند و دنیا را از آشوب مدعیان امامت آسوده نمودند و عربها  
باز رجوع کردند به حالت سابقه‌ای که قبل از بعثت پیغمبر اسلام داشتند . تنها  
دین اسلام در غقاید ایشان و در عقاید طوائفی که زیاده بر شصت سال محکوم  
حکم ایشان بودند باقی ماند. از آثار وحشیت عربها چنانکه ابن خلدون اشاره  
کرده است بعضی اینهاست که ایشان به سحر و جادو و چشم زخم و کهانیت و  
دیو و پری و غفریت و جن و شیطان و ملک و بائثال این قبیل موجودات خیالیه  
باور میکنند . همین حالت در میان وحشیان آفریقیه و ینکی دنیا و آفسترالیا  
مشاهده میشود . وحشیت ایشان را پیغمبر اسلام به بارت جاهلایت تعبیر کرده است.  
و هم یکی از آثار وحشیت غربها اینست که بر اسم هر مرد اگر صاحب  
پسر باشد اسم پسرش را ملحق مینمایند مثلا محمد را یا ابا القاسم ، علی را یا  
ابا الحسن ، حسین را یا ابا عبدالله خطاب میکنند. این رسم در میان بعض وحشیان  
آفریقیه و ینکی دنیا و آفسترالیا متداول است. سبب اینست که فیما بین جماعات  
وحشیان مساوات مالیه برقرار است و کسی نمیتواند که مال مخصوص داشته  
باشد پس تعیش ایشان همیشه از غنایم جنگ و از محصولات شکاربری یا بحری  
←

|                             |                               |
|-----------------------------|-------------------------------|
| سوی سعد وقاص جوینده جنگ     | پر از رای و پردانش و پردرنگ   |
| بمن بازگوی آنکه شاد تو کیست | چه مردی و آیین و راه تو چیست  |
| بنزد که جوئی همی دستگاه     | برهنه سپید برهنه سپاه         |
| بنانی تو سیری و هم گرسنه    | نه پیل و نه تخت و نه بار و نه |
| ز شیر شتر خوردن و سوسمار +  | عرب را بجائی رسیده ست کار     |

←  
 و از محصولات ارضیه میشود که پیران قوم دریک جا جمع میکنند و پیریک از افراد جماعات از آنها قسمت میدهند. کسی که ولد داشته باشد نسبت به مرد بی ولد از غنائم و محصولات نصیب زیاد میرد چونکه وحشیان خطندارند لپذا برای امتیاز مردان ذی ولد از مردان بی ولد اسم ولد را بر اسم پدر الحاق میسازند عربها نیز در قدیم الایام بکلی وحشی بودند و این رسم از زبان وحشیت تا این عصر در میان ایشان باقی مانده است. علمای ما تا امروز تفهیده اند که آیا به چه سبب بر اسماء عربها اسماء اولاد ایشان الحاق مییابد. وحشیت عربها تا امروز هم بکلی زایل نشده است.]

+ [ قید : ای جلال الدوله ، جناب عبدالرحمن بن خلدون در جزء اول تاریخ خود مینویسد در فصل انقلاب خلافت بملك (فصل ۲۸ از باب سوم از کتاب اول) :

الاعراب لقد كانوا كثرًا مايا كالون العقارب والخنافس ويتخرون باكل العلوزو هو وبر الابل يمھونه بالحجارة في الدم ويطبخونه وقریباً من هذا كان حال قریش فی مطاعمهم وساكنهم حتی اذا اجتمعت عصیة العرب علی الدین من نبوة محمد صلی الله علیه وسلم زحفوا الی اسم فارس والروم فاجتزو املكهم وامتباحوا دنياهم فزخرت بحار الرفه لديهم حتی كن الفارس الواحد یقسم له فی بعض الغزوات ←

|                            |                                    |
|----------------------------|------------------------------------|
| تفو باد بر چرخ گردان تفو   | که تاج کیان را کند آرزو            |
| ز راه خرد مهر و آزرم نیست  | شما را بدیده درون شرم نیست         |
| همی تخت و تاج آیدت آرزوی   | بدین چهر و این مهر و این راه و خوی |
| سخن بر گزافه نگوئی همی     | جهان گر باندازه جوئی همی           |
| جهان دیده و گرد دانا فرست  | سخنگوی مردی بر ما فرست             |
| به تخت کیان رهنمای تو کیست | بدان تا بگوید که رای تو چیست       |

ثلاثون الفاً من الذهب اونحوها فاستولوا من ذالك على ما لا يأخذه الحصر. [ ( اعراب' غالباً انواع کژدمها و خبر ذولک<sup>۱</sup> سیخوردند و به خوردن علّهز افتخار میکردند و آن پشم شتر است که آنرا روی سنگ باخون درسیاسیزند و میپزند و وضع قریش نیز در خوراک و مسکن نزدیک باین شیوه زندگی بود تا اینکه عصیت عرب در زیر لوای دین متحد گردید زیرا خداوند ایشان را به نبوت محمد ص گرامی داشته بود از اینرو بسوی کشورهای ایران و روم لشکر کشیدند و سرزمین هائی را که خداوند بر حسب وعده صدق بآنان ارزانی داشته بود مطالبه کردند و حق سلطنت را بیزور بازستند و باسور دنیای خود متوجه شدند در نتیجه دریای بیکرانی از رفاه و توانگری بدست آوردند یحیی که سهم یک تن سواره از غنایم در بر خی غزوات سی هزار قطعه زر یا قریب بدان شده بود و بدین سبب بر ثروتی استیلا یافتند که حد و حصر نداشت. )<sup>۲</sup>

( آخوندزاده این قید و قید قبلی را در نامه ۲۵ مارس ۱۸۷۱ برای میرزا یوسف خان فرستاده که به نسخه خود اضافه کند. )

- ۱ - خبر ذولک جانور کثیفی است که از موسک کوچکتر است و آنرا سرگین گردانک هم میگویند.
- ۲ - ترجمه فارسی از صفحه ۴۰۲ و ۴۰۳ از «مقدمه ابن خلدون» ترجمه محمد پروین گنابادی نقل شده است.

ای جلال الدوله سعد و قاص مغیره را بسفیری فرستاده در جواب نامه  
رستم بین چه نوشت و بنگر که بخاطر چگونه خیالات جفنگ و عقاید پوچ  
سعادت اهل ایران را این راهزنان برباد دادند :

|                               |                              |
|-------------------------------|------------------------------|
| چو بشنید سعد آن گرانمایه مرد  | پذیره شدش با سپاهی چو گرد    |
| هم آن گاه فیروز الف نامه بداد | سخنهای رستم بدو کرد یاد      |
| سخنهایش بشنید خون او بخواند   | وزان نامه پهلوی خیره ماند    |
| بتازی یکی نامه پاسخ نوشت      | پدید آورد اندرو خوبوزشت      |
| سر نامه بنوشت نام خدای        | محمد رسولش بحق رهنمای        |
| ز جنی سخن گفت وز آدمی         | ز گفتار پیغمبر هاشمی         |
| ز توحید [و] قرآن و وعد و وعید | ز تهدید و ز رسمهای جدید      |
| ز قطران و ز آتش ز مهریر       | ز فردوس و جوی می و جوی شیر   |
| ز کافور و از مشک و ماء معین   | درخت بهشت و می انگبین        |
| که گر شاه بپذیرد این دین راست | دو عالم بشادی و شاهی و راست  |
| همان تاج یابد همان گوشوار     | همه ساله با بوی ورنگ و رنگار |
| شفیع از گناهش محمد بود        | تنش چون گلاب مصعد بود        |
| بکاریکه پاداش نیایی بهشت      | نباید بیاغ بلا خار کشت       |

---

الف - فیروز نام ایلچی رستم است.

۱ - گلاب تبخیر شونده.

|                                |                                 |
|--------------------------------|---------------------------------|
| تن یزدگرد و جهان فراخ          | چنین باغ و میدان و ایوان و کاخ  |
| همه تخت و تاج و همه جشن و سرور | نیرزد بدیدار يك موی حور         |
| دو چشم تو اندر سرای سپنج       | چنین خیره گشت از پی تاج و گنج   |
| بس ایمن بدستی برین تخت عاج     | بدین گنج و مهر و بدین تخت و تاج |
| جهانی کجا شربت آب سرد          | نیرزد برو دل چه داری بدرد       |
| هر آنکس به پیش من آید بجنک     | نبیند بجز دوزخ و گور تنک        |
| بهشتت اگر بگردد جای اوی        | نگر تا چه آید کنون رای اوی      |
| همیشه بود آن و این بگذرد       | چنین داند آنکس که دارد خرد      |

بتکلیف سعد و قاص دین اسلام را قبول کردیم . نظر بوعده های اوبایستی در هر دو عالم بشادی و شاهی بوده باشیم . از عالم آخرت هنوز که خبر نداریم حرفیست که سعد و قاص و سایرین میگویند بیاییم بعالم دنیا ، از هجرت تا این زمان بایرانیان مصیبت هایی رسیده است که در هیچ يك از صفحات دنیا خلق بدانگونه مصایب گرفتار نگردیده است . آریا لشکر کشی و خونریزی عربها را بگویم یا لشکر کشی و خونریزی دیالمه و صفاریان و سامانیان و غزنویان و ملوک طبرستان و ملوک مازندران و ملوک اولاد زیار و ملوک طبقه اسماعیلیه و ملوک سلجوقیان و اتابکیان و خوارزمشاهیان و چنگیزیان و آل مظفر و تیموریان و سلاطین غور و ملوک رستم داران و سرداران و ملوک کرت و شیبانیان و چوبانیان و آغ قویونلو

وقر اقبو نلو وباد شاهان صفویه و خوانین افغانیه و افشاریه و زندیه و قاجاریه  
و علاوه برینان در گوشه و کنار آنقدر ملوک طوائف و صاحبان داعیه و خروج  
پیدا شده است که بحساب نمی آید. نتیجه بشارتی که سعدوقاص خبر داده  
بود این شد. تنها اهل ایران نیست، خود عربها به چه روز رسیدند. حالا  
در دنیا گمنام تر و بدبخت تر از عربها طایفهای نیست پس چرا دین اسلام  
مایه سعادت ایشان نشد الحال گرسنه و برهنه، بی علم و بی هنر در گوشه ای  
افتاده میمانند؛ هرگاه در بت پرستی باقی میبودند یحتمل بهروزی میرسیدند.  
احتمال زیاد میرود که افسانه های عقاید اسلامیه آن بیچارگان را نیز از  
طوائف سیویلتر [ه] شده عقب انداخت.

ای جلال الدوله، از این سخنها تو گمان مبر که بلکه من سایر  
ادیان و مذاهب را بردین اسلام مرجح میدارم. اگر بنا بترجیح میشد باز  
دین اسلام از سایر ادیان مقبول و برگزیده منست، اینقدر هست که  
من کل ادیان را بیمعنی و افسانه حساب میکنم. [من نسبت به جمیع ادیان  
بی اعتنائیم و به هیچیک از آنان بامید نجات در آخرت مایل نیستم. ترجیح  
من به آن دین است که بواسطه آن انسان درین دنیا نیکبخت و آزاد  
تواند شد.] حالا تو بمن جواب بده که آیا در مدت این یک هزار و دو بیست  
و هشتاد سال ظهور اینهمه سلسله های سلاطین برای ملت چه فایده داشت  
و ملت چرا باید اینقدر ناتوان باشد که هر دودام از گوشه و کنار سر بلند  
کرده ملت ایران را دوچار اینگونه بلیات نماید. به این نوع بدبختی

اهل ایران عربها سبب شدند. از چهارصد سال متجاوز است که در دنیا باسمه‌خانه<sup>۱</sup> اختراع شده به انتشار علوم و کثرت لیتراثر واسطه عمده گردیده [اما]<sup>۲</sup> اهل ایران دیروز باسمه‌خانه بنا کرده است آنرا هم از سفاقت باسمه‌خانه سنگی که با اعتقاد خودشان در آن حسن خط ظاهر است؛ دیگر آنقدر شعور ندارند بفهمند که حسن خط شرط لازم نیست و در باسمه‌خانه سنگی کتب غلط چاپ میشود چنانکه يك کتاب باسمه بی غلط در ایران وجود ندارد و نیز گرانها میباشد و کتب وفور بهم نمیرساند و هر بینوا به تحصیل آن قادر نمیکرد؛ و لیتراثرش نیز شامل اینگونه مطالبست که طهارت را فلان طور باید گرفت و نماز را فلان وضع باید گذارد [اگر در رکعت‌های نماز شك بکنی میان يك و دو بنا را به هیچ باید گذاشت و اگر شك بکنی میان دو و سه بنا را به چهار باید گذاشت] و فطره و زکوة و خمس را بفلان نهج باید داد و هنگام قضای حاجت رو بقبله نباید نشست و سنگینی بدن خود را برپای چپ باید انداخت و اسم اینگونه هذیانات را احکام شرعیه نهادماند و یا شامل است بر نقل پادشاهی از افسانه‌های بی اصل که اسم آنها را معجزات گذاشته‌اند و یا بر تصنیفات مملو از اغراقات و مبالغات و قافیه‌پردازی و عبارات مغلقه و تملقات بی اندازه که اسم آنها را تاریخ گذاشته‌اند و ابداً نمی‌دانند که پوئری چگونه باید

---

۱ - چاپخانه.

۲ - از نسخه تاجیکی.

بسود . هرگونه منظومه‌های پر بوج<sup>۱</sup> را پوئری حساب میکنند و چنان  
 پندارند که پوئری عبارتست از نظم کردن چند الفاظ بیمعنی در يك وزن  
 معین و از قافیه دادن به آخر آنها و از وصف نمودن محبوبان با صفات غیر  
 واقع و ستودن بهار و خزان با تشبیهات غیر طبیعی چنانکه دیوان یکی از  
 شعرای متأخرین طهران متخلص به قاتلی ازینگونه مزخرفات مشحونست  
 دیگر خیال نکرده‌اند<sup>۲</sup> که در پوئری مضمون باید براتب از مضامین  
 منشآت تشریه مؤثرتر باشد و پوئری باید شامل شود بر حکایتی یا شکایتی  
 در حالت جودت موافق واقع و مطابق اوضاع و حالات فرح افزایا حزن انگیز  
 مؤثر و دلنشین چنانکه کلام فردوسی رحمه الله است . الحق میتوان گفت  
 که در میان ملت اسلام پوئری فقط عبارت از اشعار فردوسی است که نظیر  
 آن تا امروز بهیچکس از ملت اسلام مقدور نگردیده . اگر مردم از حقیقت  
 پوئری و از شرایط آن آگاه باشند یحتمل به شعر گفتن مانند فردوسی  
 قادر میشوند زیرا که کلام فصیح و شعر مقبول از قبیل خوارق عادات و  
 ممتنعات نیست بلکه از قبیل ممکناتست . در عهد قدیم میان ملت یونان  
 شاعری مشهور بود اسمش هومر که محاربات و وقایع حادثه ملت یونان را  
 در عصر قدیم و مبارزات و هنرهای پهلوانان ایشان را مثل فردوسی بنظم  
 آورده است بطوریکه تا حال بگفتن نظیر اشعار او آفریده‌ای قادر نیست

۱ - تو خالی .

۲ - فکر نکرده‌اند ، نیاندیشیده‌اند .

و همچنین در میان ملت انگلیس چند صد سال قبل ازین شاعری پیدا شد  
 شکسپیر نام که مصائب سلاطین انگلیس را برشته نظم کشیده بطرزی مؤثر  
 که در حالت سماع شنونده هر قدر سختدل باشد از گریه خودداری نمی تواند  
 کرد. این قبیل شعرا در میان کل ملل موجود است. در نشر نیز  
 گاهگاه این نوع کلام فصیح و مؤثر و جید<sup>۱</sup> اتفاق می افتد. مثل قرآن در  
 لسان عرب. این نوع قابلیت از ودایع طبیعت بشریه است که گاهگاه بر  
 حسب اتفاق از افراد بنی نوع انسان بروز میکند و اینگونه ودیعه را نسبت  
 الیهام داده میشود. اهل ایران حتی صنعت صحافی را نیز تا حال درك نکرده اند،  
 کتبی که صحافت میکنند اوراق آنها در دو روز مانند احکام دولت خودشان  
 پراکنده و متفرق میشود با اینکه هر روز می بینند کتبی که در فرنگستان  
 مجلد شده است چه قدر محکم است که اگر صد سال هم استعمال یابد رخنه  
 نمی پذیرد و زحمت کمش هم کمتر است و سایر طوایف امروز به راه عراده  
 اکتفا نکرده در هر جا راههای آهن می سازند اما در غالب جاهای مملکت  
 ایران راه مسواره هم دشوار است. ملت و رئیس ملت هنوز درك نکرده اند  
 که برای آبادی مملکت و رواج تجارت و آزادی ملت از فقر تعمیر طرق  
 از الزم و سایل است. راهها خراب، قریدها ویران، شهرها بی رونق،  
 کوچه ها تنگ و بی اندام و قبرستانها در میان کوچه باعث بر کثافات هوا

محض بخاطر اینکه به استخوان‌های پوسیده مترددین<sup>۱</sup> هر روز در لسان عرب پنج‌شش کلمه با اسم فاتحه خوانده باشند. علاوه بر عیوب مذکوره در بعضی از این مزارها که از تحلیل مواد حیوانیه قازی<sup>۲</sup> موسوم به قاز مولد الماء کبریتی<sup>۳</sup> حاصل میشود و از آن شعله‌های کوچک و ضعیف نمایان می‌گردد. همچنین در مزیله‌ها و با تلاق‌ها از اجن و گل ولای از تحلیل و تفتن مواد نباتیه قاز مزبور تگون یافته بترکیب شمع خود بخود می‌سوزد بیچاره مردمان بیسواد و از علوم بیخبر ایران شعله‌های قاز را در قبرستانها حمل می‌کنند بر اینکه صاحب مزار گناهکار بوده و ملائکه عذاب در قبر او را با آتش عذاب میکنند و شعله‌های قاز را در مزیله‌ها معجزه پنداشته اعتقاد می‌تمایند که محل ظهور آن مدفن یکی از امامان یا اولیای دین است و بتعجیل تمام در محل مزبور مبلغها خرج نموده آثار و ابنیه بزرگ برپا داشته همان مزیله را مقام استجاب دعاها و محل استشفای مرضای خودشان میدادند علما نیز بعرض اینکه عوام را از این اعتقادات بوج منع کرده باز دارند و بایشان بگویند همان پولها را که باین قسم چیزها خرج مینمایند مریضخانه‌ها بسازند و مدارس عالیه بجهت علم طب و حکمت و شیمی و سایر علوم بامنفعت بنا نموده ملت را از ظلمت جهالت خلاص کرده بروشنائی علم و بصیرت

---

۱ - رهگذران.

۲ - قاز تلفظ ترکی گاز است.

۳ - ظاهراً منظور همان گاز ئیدرژن سولفورده است.

داخل سازند مردم را باینگونه اعمال بیفایده و عوامفریب و ناپسندیده  
زیاده ترغیب میکنند [وهم اکثری از مسلمانان، ایرانی باشد یا عثمانی،  
بداشتن ساعت در بغل خودشان معتاد است. اگر وقتی بسبب ضرورتی از  
آشنائی میپرسی فلان ساعت کدام است او قبل از آنکه بتو جواب بدهد از  
تو میپرسد در کدام ساعت آفتاب غروب میکند. وقت غروب بملاحظه فصول  
سال و وضع اقالیم مختلف است درینصورت از هر دو طرف در خصوص  
دانستن وقت غروب بخدس و تخمین بی معنی شروع میگردد. عاقبت آشنای  
تو جواب غیر صریحی بتو میدهد که بغروب آفتاب چهار ساعت و بیست و هفت  
دقیقه مانده است. بعد از این جواب باید تو خود قیاس بکنی که هنگام سؤال  
تو ساعت چندم باید بشود خواه دلت چاک شود باید این قیاس را تو خود بکنی.  
آشکار است که بداهتاً بدون تأمل مخصوص نخواهی دانست که کدام ساعت  
است و از هلال خاطر با چین ابرو که علامت دلتنگی است با آشنای خود  
خطاب میکنی شما چرا ساعت خودتان را با سیاقی فرنگیان از نصف النهار  
تا نصف النهار کوک نمیکنید این جواب طعن آمیز را از او میشنوی عجیب است  
از شما که ما را بتقلید کفار تکلیف میکنید. توقیر جوابش را چنین رد  
میکنی پس شما چرا در استعمال عینک به کفار تقلید میکنید مگر اختراع  
عینک و استعمالش عمل این کفار خا کسار نیست اما شما در کمال میل خاطر از  
این اختراع ایشان منتفع میشوید و در استعمال عینک بایشان تقلید میکنید؟  
در مقابل این ایراد دیگر جواب نمیشنوی. نگاه کن که این ملت در تحت

قیود دین اسلام به چه درجهٔ سفاقت رسیده است .]

در روی آب خزینۀ حمامها چرك مانند فقط نمایان و هر تاپاك و صاحب قروح<sup>۱</sup> و متعفن داخل حمام شده چابك خود را بهیشت غریب بخزینۀ غلطانید، غسل میکند با اعتقاد خودش گویا تاپاك میشود بجهت اینکه مجتهد گفته است آب خزینۀ حمام کمر است مردار نمیشود با اینکه مردم نادان می بینند که تاپا کترین ناپاکهاست باز قیاس میکنند که پاکست . کجائی حمامهای اسلامبول که در خزینۀهای حمامها از چندین جا شیرها یعنی فوارهها قرار داده اند در وقت لزوم شیر را باز میکنند آب پاکیزه جاری میشود، در زیرش غسل ترتیبی بعمل میآورند .

ایرانیان خانه خراب در مادهٔ حمام نیز خدما خالف العامه<sup>۲</sup> را معمول کرده اند . باینطرف نگاه میکنند می بینی که تجار بیمایه، با نظرف دیگر نگاه میکنند می بینی که دهقان بی استطاعت و مداخل خزینۀ پادشاه کم ، دخل گمر کنخانه و سایر مداخل دیوانیه بی نظم . از دولتمندان و ارباب مداخل و صاحبان املاك و كل نجبا و جمیع علما که صاحبان هكنت و استقلال هستند و از همهٔ موقوفات يك پشیزی بخزینۀ پادشاه عاید نمیشود . در هر جا تحمیل در گردن فقرا است و محصلان ایشان [را] در هر گذرگاه

---

۱ - زخم ها .

۲ - آنچه مخالف عامه است آنرا بگیر و ببر گزین .

بجهت تحصیل مالیات بر<sup>۱</sup> شکنجه می‌کشند. نه بجهت تحصیل مالیات قانونی معین است و نه بجهت صرف مالیات قاعده‌ای مقرر است. تحصیل مالیات هر ولایت بعهده حاکم ولایت محول میشود و صرفش نیز بر<sup>۲</sup> موجب برات معمول میگردد. اکثر اوقات از مهرهای بسیار مدخل دیوان بحصول نمیرسد، اکثر اوقات بر موجب برات وجوه مطلوبه وصول نمی‌یابد و ازین جهت بعض مخارج ضروریه بی‌ادا مانده مورث اختلال در امور عظیمه می‌باشد و نسبت بدولت باعث کسر شأن می‌گردد. مثلاً بعض اوقات در دول خارجه وجوه وظایف مأمورین دولت بر موجب برات لاوصول میماند و اشخاص مذکوره در ممالك اجنبیه خوار بلکه رسوا میگردند [جنابان سفرا و قونسولان و سایر مأموران خارجه صبر کنید خواه از گرسنگی بمیرید. نه خیر، چنین خیال نباید کرد. ایشان نیز الحمد لله خریستند] + مگر در ممالك خارجه تبعه ایران نیست. چرا ایشان را باقسام بهاندها لخت نکنند تا که وظیفه برسد. [با وجودیکه درین عصر بواسطه ترقی علوم و تجارب در دول منظمه برای این امر بنوعی قاعده وضع کرده‌اند که هرگز از مال دیوان فلسی<sup>۳</sup> تلف نمیشود و هرگز حبه‌ای از وظیفه<sup>۴</sup> ارباب مناصب لاوصول نمیماند. مثلاً در هر جا مداخل ولایات کلاً

---

۲۰۱- «بر» غالباً بجای «به» بکار رفته. نمونه‌هایی از این قبیل در

موارد دیگر نیز دیده میشود.

۲- پول سیاه، پشیز.

۴- مواجب، حقوق.

+ قید: کلام حاجی بابا در داستان معلوم تصنیف موریر.

بمقام خاص و جدا گانه انتقال مییابد و این مقامها را یاسم خزینه موسوم  
میدارند و بعد مخارج سلطنت موافق تعیینی که پیش از وقت صورت یافته  
است کلاً بهمان مقامها حواله می شود و همان مقامها هرگز صرفه ای ندارند  
که در اجرای وجود مطلوبه بتأخیر اقدام کنند حتی دولت عثمانیه نیز الآن  
این قاعده را معمول می دارد. و در ضمن وجود این قاعده که وضعش امری  
است ساده و آسان چه فواید<sup>۱</sup> لاتحسی<sup>۱</sup> مندرج است که به تعداد نمی آید و  
در ضمن عدمش چه مفاسد عظیمه هویدا است که به حصر نمیگنجد و مردم  
نیز گرسنه و نادان و بیسواد و در معابر و کوچه ها گدایان بی حساب؛ در هر  
طرف سادات باشال و عمامه سبز و آبی جلومردم را گرفته میگویند من  
به هیزم چینی نمیروم، آب نمیآورم، زمین نمیکارم، کشت نمیدروم، نفت  
نمیخورم، ویل ویل<sup>۲</sup> میگردم، من از اولاد آن اجداد هستم که ترا باین روز و باین  
ذلت انداخته اند. به پادشاه مالیات بده، به فقرا فطره و زکوة بذل کن، قربانی  
کش. صد تومان یا دوست تومان خرج کش به حج برو، عربهای گرسنه را  
سیر نما و پنج یک مداخل خود را نیز بمن ده. علاوه بر اینها بیچاره مردم بمرتبه ای  
نادان هستند که وجود این بلیه ها را ابدأ درك نکرده در کوچه و برزن سینه  
زنان و موی کنان ناله شاخسی و اخسی<sup>۳</sup> را بعرض میرسانند؛ می پرسند که

---

۱ - بيشمار، بی حساب.

۲ - ولول.

۳ - شاخسین، و اخسین.

با آنچه خبر است، آخر چه شده است؟ جواب میدهد که چرا هزار و دو است و چند سال قبل ازین ده و پانزده عرب ده و پانزده عرب را در صحرای کوفه کشته است.

ازینطرف اوضاع ایالت بمرتبهای مغشوش است که بوصف نمیداید: نه قانونی هست و نه نظامی و نه اختیار معینی. اگر کسی به کسی سیلی بزند مظلوم نمیداند که بکدام اختیار رجوع نماید. یکی نزد مجتهد می‌دود و دیگری بخدمت شیخ الاسلام میرود، یکی به امام جمعه شکایت میبرد دیگری به داروغه رجوع میکند، یکی به یگلربیگی عارض میشود دیگری بدر خائنه شاهزاده تنظیم مینماید. يك قانون معین و دستاویز هر کس موجود نیست تا بدانند وقتی که به کسی سیلی زده شد بکدام اختیار رجوع باید کرد: مقصرا بعضی جریمه میکند، بعضی به چوبکاری مستحق میداند، برخی عفو مینماید. اگر کسی مصدر جرمی باشد در بعضی جاها کم از مجرم جریمه میگیرد و در بعضی جا در سزای همان جرم بحبسش مینشانند، در بعضی جا از شغلش معزول میکنند. حتی نقل میکنند که در پاره‌ای جا بواسطه وابستگی مقصر باشخاص بزرگ و صاحب‌شان اتفاق میافتد که او را انعامی و خلعتی نیز داده باشند تا موجب رفع شرمساری از تقصیرش گردد. خلاصه يك کتاب قانون در دست نیست و جزای هیچ گناه و اجر هیچ ثواب معین نمیشد، بعقل هر کس هر چه میرسد معمول میدارد. وقتی که بتقویم یعنی سالنامه این

ملت نگاه میکنی بعضی اینکه تاریخ وقایع عمده و عدد نفوس متوفین<sup>۱</sup>  
و متولدین مملکت را ثبت کنند یا از دخل و خرج دولت اطلاع دهند و یا  
اسامی رجال دولت و صاحبان مناصب را بنگارند و یا احوال و اوضاع ممالک  
خارجیه را شرح بسازند می بینی که در صفحه اولش تقویم معرفت اختلاجات  
را بیان کرده اند و تأثیر خلیجان فرج و ذکر و مقعد و خصیه را شرح داده اند  
[ علاوه برین منجمان دولت از تأثیر سلطنت استبدادیه بمرتبه ای متملق  
و رذیل الطبع شده اند که در سر هر صفحه تقویم سالی مینویسند :

اوضاع کواکب در این ماه صفر دلالت دارد بر سلامتی مزاج مبارک  
پادشاه روحنا فداء و اوضاع کواکب درین ماه ربیع الاول دلالت دارد بر کثرت  
عظمت پادشاه جمجاه و بسیاری نشاطش و افزونی جاه او روحنا فداء، و امثال  
ذالك الی آخر کتاب. و کسی یارا ندارد بایشان بگوید که ای سفها اوضاع  
کواکب را با سلامتی مزاج پادشاه شما چه کار و چه مناسبت. چرا امثال  
این حرفهای احمقانه را مینویسید.

و چرا بدینگونه دروغ خودتان را در کل عالم رسوا میکنید و آلت  
تمسخر کل امم میسازید. پادشاهی که از اوضاع عالم بیخبر و از علوم  
اداره و تربیت نادان، و از رسوم عدالت و مروت و رعیت پروری و وطن پرستی  
عاری و غافل، و در مقابل رهنان ترکمانان و ادنی ترین بادیه نشینان مغلوب  
و منکوب باشد چه نوع کثرت و عظمت و شوکت برای او متصور تواند شد و

چه نوع افزونی جاه برای او مقدور خواهد گشت و بکدام [کار]<sup>۱</sup> او را شبیه  
جمشید تواند شمرد. پادشاهی که زیر دستانش ورعایا بیش از شدت ظلم و جور  
و غایت فقر و فاقه پراکنده آفاق شده اند و او مع هذا هر روز مهر خود را  
بدین سجع<sup>۲</sup>

تا که دست قدرت من خاتم شاهی گرفت  
صیت داد و معدلت از ماه تا ماهی گرفت<sup>۳</sup>

بر فرامین صادره خود ثبت میکند و نمیفهمد که در جمیع صفحات  
ملك خود بقدر ذره ای از معدلت علامتی و اثری ندارد و از این سجع دروغ  
هیچ منفعل نمیکرد و مانند طفلان و پیرمزان تا امروز باور میکند که  
کره زمین در پشت گاو و گاو در پشت ماهی قرار گرفته است چگونه  
نظیر جمشید و فریدون تواند بود و بکدام خصلت شایسته اشتهار و  
بلندنامی خواهد شد. کو آن داد و معدلت که صیتش از ماه تا ماهی گرفته است.

---

۱- ظاهر آيك كلمه اینجا از قلم نسخه بردار افتاده است. با مراجعه به متن  
ترکی کلمه «کار» بجای آن گذاشته شد.

۲- نقش و نشان مهر؛ ویت و مصراع یا عبارت مسجعی که بر مهرها  
نقش می کردند.

۳- اشاره است به سجع مهر ناصرالدین شاه که بدینگونه بوده است :

تا که دست ناصرالدین خاتم شاهی گرفت  
صیت داد و معدلت از ماه تا ماهی گرفت

همان ماهی که باعتقاد این پادشاه گاو را یعنی حامل کرئ زمین را در پشت خود نگاه داشته است و هرگز بخالش نمیرسد که این سجع مهر او را در جمیع دول اجنبیه ترجمه کرده بر خفت عقل او میخندند. اگر ماهی را بمعنی ماهی متعارف فرض بکنیم نه بمعنی حامل گاو باز این نوع اغراق از چنین پادشاه زمینده نیست و رضایش بدین سجع گواء سبک ساری<sup>۱</sup> اوست. شاعری که این سجع را گفته است مستوجب توبیخ است نه مستحق تحسین .

و پادشاه خودتان را جمجاه مینامید و برای او کثرت عظمت وعده میکنید. اگر پادشاه شما از اوضاع عالم با خبر شود و از علوم اداره و تربیت و از رسوم عدالت و مروت و رعیت پروری و وطن پرستی آگاه باشد و ظلم و فقر و نادانی را دربارهٔ زیردستان و رعایای خود بالمره رفع سازد و ایشان را از عریانی و گرسنگی برهاند و حدود مملکت خود را از تعرض رهنان تر کمانان و ادنی ترین بادیه نشینان محفوظ دارد و در صفحه ای از صفحات مملکت خود مدارس و شفاخانه ها احداث کند و مشاغل ملکیه را بر لپویات شکار ترجیح دهد و با الجملدما نند پطر کبیر و فرید ریخ کبیر وطن خود را در هر خصوص معمور و نظیر ممالك منظمهٔ یوروپا گرداند در آن صورت او را جمجاه و صاحب عظمت و مستحق بلند نامی میتوانید شمرد والا او را برابر جمشید فریدون نمیتوان گفت و کثرت عظمت برای او میسر نمیتواند شد. [

وقتی که روزنامه دولتی را باز میکنی می بینی که هنوز بکار زندگان

۱- سبکسری، پستی، بیمایگی.

نظم نموده بکارمردگان پرداخته‌اند و برای عملۀ موتی قانون و قرار جدید نوشته‌اند و اسناد اینگونه امر پسترا بشخص اول دولت داده‌اند. در يك روزنامه هفته گذشته میخوانی که پیشکش و پای انداز را هنگام تشریف فرمائی پادشاه بخانه امرا و علما موقوف کرده‌اند در روزنامه هفته آینده می بینی که اعلیحضرت پادشاهی بفلان جا تشریف برده بودند فلان نجفدرا پیشکش حضور نمودند مطبوع طبع همایون افتاد. در يك صفحه روزنامه طهران می بینی که نوشته اند بربیدن گوش و بینی در دولت ایران هرگز وقوع ندارد، این افترا را انگلیسان از راعداوت به دولت ایران بسته درغازیته<sup>۱</sup> - های خودشان مینویسند در صفحه دیگر همان روزنامه در ذکر اخبار مازندران میخوانی که مهدیقلی میرزا گوشهای عطاری را عبرة للمناظرین<sup>۲</sup> بریده است چونکه صد تومان پول سیدی را بتقلب خورده بود.

[ در مملکت فرانسه وانگلیس زدن و آزریدن خرها، اسبها و گاوها را نیز جایز نمیدانند. اما در مملکت ایران بفرمان دیسپوت حتی پایهای امرای عالیشان را بفلك گذاشته، چوب میزنند و بعد از چندی باز از همان امرای رسوا شده وزیران و سرداران تعیین میکنند و از آنها توقع اخلاص و ارادت عینمایند، در طبیعت این امرای بیچاره نیز از تأثیر ظلم دیسپوت رذالت،

---

۱ - گارت، روزنامه .

۲ - برای عبرت بینندگان .

بندگی و بی‌غیرتی طواری به‌هم رسیده‌است، که چوب‌کاری را نسبت به خودشان هرگز عار نمی‌شمارند و بعد از این نوع خاکساری و رسوائی باز در این دنیا طالب زندگی میشوند و این کیفیت، اخلاص و ارادت کسانی را که دچار غضب گردیده‌اند از دولت میگرداند و از بینندگان نسبت به سلطنت اطمینان و دلپری<sup>۱</sup> را از بین میبرد.<sup>۲</sup>

[وهم اهل ایران تا امروز نفهمیده‌اند که در تربیت اطفال بایشان چوب و سیلی زدن اخلاق ایشان را رذیل و طبایع ایشان را دنی و جوهر فطری ایشان را خفه و ایشان را جبان و دروغگو می‌کند. هیچ‌مکتبی در ایران نمی‌یابی که مکتب‌دار سفیه آن چوب و فلک‌ه نداشته باشد. عجب تر اینست که پدر کودن هر يك از اطفال وقتی که طفل خود را بجهت تعلیم و تربیت پیش مکتب‌دار میبرد اول حرفی که در حضور طفل خود به مکتب‌دار میگوید اینست: ملا این پسر مرا بتو می‌سپارم گوشتش مال تو استخوانش مال من او را خوب تربیت کن. ملای نادان هم جواب می‌دهد:

خاطر جمع باش، چوب و فلک‌ه همیشه در برابر چشم او خواهد بود. بعد از این قسم تربیت در بزرگی چگونه انسانیت و معرفت و عالی-همتی و نجیب‌الخلق امید میتوان داشت. دیگر عجب تر غفلت وزارت علوم

---

۱ - ظاهراً بمعنای اطمینان قلب است.

۲ - این قطعه در نسخه اصل و نسخه ترقی نبود و در اینجا عیناً از نسخه

تاجیکی و با همان انشاء تاجیکی نقل شد.

است که این حرکت را به مکتبداران قدغن نمیکند.<sup>۱</sup>

وقتی که به تاریخ دولتی مطالعه میکنی از بدو تا ختم پراز غلطش میبایی. عجیب تر اینست که مؤلف در آخر کتاب معذرت نیز خواسته است که بسبب شغل دولتی فرصت اصلاحش نبوده است. در آخر اکثر نوشتجانی که برسم مراسله از طرف شخص اول دولت بفرمایش پادشاه او باسم امرای خاصه و یا باسم بعضی از امرا و شاخصان و جماعات دول همجوار مرقوم شده است تاریخ ماه و سال و محل کتابت آنها رقم نمییابد و اگر بعد از قری مورخی بخواهد که از مضمون آن نوشتجات پاره ای اخبارات را داخل تاریخ بکند از تعیین وقت و محل وقوع آنها عاجز است و منصب شخص اول نیز نه از امضایش و نه از مهرش مشخص نمیکرد محض از مضمون مراسله اش قیاس میتوان کرد که او شخص اول دولت باید بشود<sup>۲</sup> و همچنین در جمیع مراسلات که مردم بیکدیگر مینویستند قطع نظر از آنکه تاریخ ماه و سال و محل کتابت آنها مرقوم نمیشود در جوف مراسله اسم مخاطب نیز رقم نیافته فقط به ترقیم<sup>۳</sup> القابش اکتفا میگردد و اسمش در یک روی لقاؤه<sup>۴</sup> راسله نوشته

---

۱ - دو قطعه اخیر را در یادداشتی که بتاريخ ۲ آوریل ۱۸۷۱ برای سیرزایوسف مستشارالدوله نوشته فرستاده که اونیز آنها را به نسخه ای که نزد خود داشته اضافه کند.

۲ - یعنی « باشد ». در این کتاب بارها فعل شدن بجای بودن بکار رفته که تعبیر تر کی است .

۳ - نوشتن .

میشود؛ وقتی که مخاطب مراسله را بدست میآورد لفافه را دریده میآندازد، اسم خودش هم با همان لفافه از میان بدر میرود و اگر بعد از مدتی مضمون آن مراسلات در خصوص مطلبی سند باشد کسی نخواهد دانست که آنها به که و از کجا تحریر یافته است حتی راقمش نیز مشخص نیست زیرا که در ظهر مراسله تنها يك مهر است باسم محمد یا علی یا ولی. آیا این محمد و علی و ولی چه کس بودند و چه کاره بودند معلوم نمیگردد و باز همچنین در قبالات و قطع نامه جات شرعی که محل کتابت آنها نیز معلوم نیست در فوق متن این عبارت مرقوم شده است:

قد جرت صیغة المبايعة لدى وقد جرت ما جری فیہ لدى، و یا قد وقعت المرافعة لدى، و یا قد وقع الترافع بمحضری<sup>۱</sup>، و مہری نیز در تحت این عبارت ثبت است باسم کاظم یا باقر. اگر بعد از چندی این نوع سندات در امکان بعیده برای مطلبی لزوم داشته باشد و حاکم آنها طالب شود که در جعلی نبودن آنها تحقیق درستی بعمل آورد هرگز نخواهد دانست که صاحب مهر قاضی بوده است یا شیخ الاسلام یا مجتهد و یا ملای غیر معروف و یا فی الحقیقه هیچ وجود نداشته است و عبارات مرقومہ قشنگی که حضرات در کمال وجد گویا بجهت اعلان درجات خودشان اختراع کرده اند هرگز بکار ایشان نمیآید و ایشان را معروف نمیسازد. با وجودیکه برای استحکام این

---

۱ - عقد بیع در نزد من جاری شد و هر چه در آن گذشت در حضور من جاری شد؛ مرافعه در نزد من واقع شد؛ مرافعه در حضور من وقوع یافت.

نوع سندات دقت زیاد واجب است و باید منصب حاکم شرعی که باطلاع او این سندات صدور مییابد صراحتاً با قلم مرقوم گردد و باید هر يك از حاکمان شرع مهر مخصوص با علایم خاصه و تشخیص بلدی که محکمه اش در آنجا بنا شده است داشته باشد و هم در جمیع مراسلات که فیما بین دوستان نگارش مییابد و فی نفس الامر عبارتست از مکالمه متکلم با مخاطب بواسطه نامه متکلم خود را و هم مخاطب را در مقام شخص غایب ذکر میکند و احیاناً نقل يك شخص یا دو شخص غایب حقیقی نیز در مرسله واقع میشود و از هر طرف ذکر و ضمایر غایبان یکدیگر مخلوط میگردد و بدینجهت کلام بمرتبه ای از وضوح افتاده سردویی نمك میباشد که تأثیر منظور به خود را در مزاج مخاطب فوت میکند. ایرانیان نادان این سیاق را از شروط فصاحت می شمارند غافل از این که این سیاق مخالف سیاق تکلم است که وضعش بر مقتضای طبیعت بشریه و امین از ایراد بحث و چون و چراست. بجهت ضبط امور نه در محکمه های شرع دفتری هست و نه در اکثر دیوانخانه های عرف [ و هم در هیچ مقام محفظ سواد نوشتجات ]. اگر نزاعی اتفاق بیفتد کلی و یا جزوی و در محکمه شرع یا دیوان قطع یابد بعد از ده پانزده روز نسیاً منسی است و اگر يك امر غریب یا يك حادثه نيك و یا بد واقع گردد بعد از چند مدت برای مورخ بیان آن ممکن نیست مگر پاره ای کلیات امور که از بعض

محل‌ها بآلاربط و ترتیب دستگیر میشود. در محاصرهٔ آفاغنه اصفهان را مصایبی  
را که به شاه سلطان حسین رسیده و حالانی را که با و رو داده مفصلاً  
فرنگی‌ها مینویسند اهل ایران نمیدانند، و نادر قبل از خروج چه بوده و  
در چه حالت گذران میکرد و شغلش و پیشه‌اش چه بود مورخان ایران بتفصیل  
نمیدانند اما مورخان فرنگ میدانند. خانه خراب کورکچی اوغلی<sup>۱</sup> در  
مهماندوست در جنگ اول اشرف غلیجائی بنوعی طرح اندازی نموده است  
و در شکستن اشرف هنری و فراستی ظاهر کرده است که در کل روی زمین  
از آدم تا خاتم سوای از ناپولیون بوناپارت از هیچ سپهسالار اینگونه هنر  
ظاهر نشده است چه فایده مورخ بی‌انصاف اینچنین هنر را با پنج‌شش کلمه  
بیان کرده به آن شرح و بسط نداده است که برای سپهسالاران آینده ایران  
سرمشق باشد و برای آنها نیز در چنان مواقع طرح جنگ و تدبیرات  
کورکچی اوغلی دستورالعمل بشود. مورخ بی‌انصاف بیان نمیکند که  
نادر در هنگام جنگ چقدر قشون میداشت و سان پیاده و سوارهٔ قشون چه  
بود و توپ و زنبورکش<sup>۲</sup> چند میشد و توپهایش از کدام قسم و وضع میدان  
جنگ به چه قرار بوده و سواره به چه ترتیب ایستاده و پیاده به چه نحو محیط  
آن شده بودند، خود نادر و سرکردگان معروف در کدام محل توقف داشتند  
و برای هر سرکرده چگونه دستورالعمل داده شده بود و حین جنگ نادر

---

۱- پسر پارو کش. منظور همان نادر شاه است.

۲- يك نوع توپ كوچك بوده.

درچه حالت بود و سر کردگان چه میکردند و سبب عمده برای فتح کدام عمل شد و کدام يك از سر کردگان فرمایشات را درست بجا آورد و جنگ چند ساعت طول کشید و امثال ذلك همینقدر مینویسد که نادر در آن جنگ تمامی لشکر فیروز را يك قول<sup>۱</sup> قرارداد و تفنگچیان پیاده را با توپخانه صاعقه بار محیط آن کرد . « معنی این چه چیز است ؟ پس معلوم میشود که لشکر فقط عبارت از سواره بوده است . يك قول یعنی چیست ، چطور يك قول ؟ مگر درینگونه امر معظم باینچنین کلمه مجهول اکتفا میتوان کرد ؟ دیگر اینکه کور کچی اوغلی<sup>۲</sup> بعد از شکست اول اشرف فرصت چشم گشادن بسا و نداده قدم بقدمش او را تا تختگاه ته قب کرده است اینگونه تدبیر يك سرخفی بود که بجز ناپولئون ، آنکه مورخان او را فرزند قضا و قدر نامیده اند ، هیچ سپهسالار بدان واقف نبود . فقط ناپولئون این سر را فهمیده بود که بنشمن بعد از شکستش در جنگ صحرا مجال نداده او را تا تختگاه در کمال سرعت تعاقب میکرد چونکه نتیجه فتح در چنین عمل ظاهر میشود . میرزا مهدی استرآبادی حکمت این سر و شرافت ذهن و عقل نادر

---

۱ - کلمه ترکی و بمعنی دست و پا بال و در اینجا بمعنی «جناح»

است .

۲ - منظور نادر است .

را هرگز درك نكرده فقط با الفاظي مكروه خود خوانند را مشغول ميسازد  
گويا خواننده بايد از صنعت او خبردار بشود نه از هنر نادر، و همينقدر  
مينويسد « زهي خديوي كه در ميدان رزم چون سپيد عرش به سكون  
بحر اشارت نمايد موج انگردار طوفان شود و هنگاميكه بجنبش كوه گران  
احر فرمايد صخره صما سبكتر از ريگ روان شود و در شام كين چون منع  
آتش افروزي كند برق را قدرت و قوت چنماق زدن نباشد و وقت شيگر  
چون به خاموشي فرمان دهد صبح را جرأت نفس كشيدن نه . » خانه  
دروغگو خراب شود اي مورخ احمق تو كه زحمت كشيده اينقدر كلمات را  
مينويسی باري اين زحمت را در خصوص مطلبي بكش كه فايده اي از  
آن حاصل بشود نه در خصوص جفنگيات. آخر خيالي بكن كه كور كجي -  
اوغلي كيست و بحر و كوه و برق و صبح چيست.

كو حكيمي به هزا پرسد از و كاي نادان

كيست آنكس كه يرو بستد اي اين بپتان را

معهدا در ولايت ها از جانب پادشاه ديسپوت شاهزادگان بي علم و  
بي خبر مقيمند و مردم نسبت بايشان در كمال رذالت و عبوديت رفتار ميكند.  
ايشان در صدر مجلس نشسته اند و مردم، از اءرا باشند يا از عوام الناس ،  
هنگام دخول بحضور ايشان ركوع كرده و دست بر سينه نهاده مي ايستند و  
منتظر ميشوند كه از دهان ايشان چه بيرون خواهد شد. وقتي كه بتكلم

اقدام میکنند از هر طرف صدای بلی بلی بلند میشود :

اگر خود روز را گوید شبست این

مردم میگویند :

بلی اینك نمایان ماه و پروین

و هنگام عبور شاهزادگان از کوچه‌ها فرایشان جلو آنها افتاده فریاد بروید بروید گوشزد مردم میکنند اگر بیچاره‌ای بغفلت از راه کنار نشود دچار كتك و دگنگ فرایشان خواهد شد و مردم از تأثیر ظلم دیسپوت و از نتایج عقاید پوچ مذهب هرگز قابلیت ادراك این معنی را ندارد که این وجودها در بشریت با ایشان مساوی و از عالم و فضل مثل ایشان محروم و از جهت اخلاق نیز بمراتب از خود ایشان پست تر پس چرا باید بدینگونه ترجیح مستحق گردند که حین آمدن ایشان باید از راه کنار بشوند با وجود اینکه حضور ایشان در راه بهیچوجه مانع مرور آنان نیست. آیا محض جهت اینست که آنان بر حسب اتفاق از والدین متشخصین بوجود آمده‌اند و هرگز خیال نمیتوانند کرد که آنان چرا باید باین فضیلت سزاوار باشند. آنان بجان و مال ما حمایت میکنند؟ نه. آنان ثغور مملکت ما را که یکسرش مداین و سر دیگرش زابلستان است صیانت مینمایند؟ نه. آنان عیال ما را از اسیری تر کمانان حراست میکنند؟ نه. آنان اسرای

ما را از دست ترکمانان مستخلص میسازند؟ نه. آنان به اطفال ذکور و  
 اناث ما حری می هستند؟ نه. آنان برای ما شفاخانه ها بنا کرده اند؟ نه. آنان  
 بجهت ما مدرسه ها گشاده اند؟ نه. آنان به تجارت و کسب ما رونق میدهند؟  
 نه. بواسطه آنان ما در ممالك خارجه احترام مییابیم؟ نه. بحمايت آنان  
 در داخل مملکت از شر اشرار امین میشویم؟ نه. بسبب آنان ما از فقر  
 نجات یافته ایم؟ نه. پس وجود آنان به چه چیز لازم است؟ وجود آنان برین  
 لازمست که هرچه ما تحصیل بکنیم و هرچه ما کم و بیش از طلا و نقره در  
 ملک خودمان از زیر زمین پیدا نمائیم از دست ما بگیرند و بتقاضای نفس  
 خودشان به خود رائی و بخلاف قانون انواع مصیبت ها بر سر ما بیاورند و  
 خودشان نیز در نوبت خودشان گرفتار بلا بشوند یعنی یا از  
 طرف دیسپوت مغضوب شده از وجود دنی خودشان دنیا را پاک کنند و هیچ  
 آثار خیر از ایشان باقی نماند یا اینکه از شرب مدام و سایر فسق و فجور  
 بامراض شدید مبتلا شده در گذرند. حکایت یکی ازین شاهزادگان  
 با صدری زدی در کل ایران مشهور است [شاهزاده مذکور بازن صدری زدی  
 که از شاهزاده خانم های سلسله قاجاریه و بسیار جوان و صاحب جمال  
 دلفریب بود علاقه محبت داشته عشق بازی میبرد. روزی صدری زدی را  
 بیپناه ضیافت بخانه خود دعوت کرده او را خفه ساخت. بعد از آن زنش  
 را بحیاله نکاح خود درآورد. اینگونه جرم فاحش بی جزا در گذشت  
 بعلمت اینکه قاتل ظالم خود را در نظر اولیای دولت از تقصیر مبرا نموده

بخود صدر یزدی تهمت خیانت داد که گویا این صدرالعلما خیال شورش داشته، معایب سلطنت را پیوسته در مجلس ذکر میکرد و مردم را به فتنه و جنبش میانگیزخت. معلوم است که صرف مبلغی هم از برای پیشکش به بعضی مقربان در دولت مقوی بی جرمی و دولتخواهی شاهزاده قاتل گردید. اهلاک<sup>۱</sup> صدر یزدی و جرم شاهزاده بی باک ماجرای داستانی تواند شد. [ای جلال الدوله اگر تو خود نیز از دیسپوت منضوب و از وطن مطرود و از همجنسان خود شاکی نشده بودی من هیچوقت عیوب همجنسان ترا بتو نمیتوانستم و ترا مکدر نمیکردم.

امرا نیز در اخلاق ذمیمه و فسق و طمعکاری و اخاذی و تشخیص فروشی ابلهانه بدشاهزادگان شیهه هستند. ای اهل ایران اگر تو از نشاء آزادیت و حقوق انسانیت خبردار میبودی باینگونه عبودیت و باینگونه

#### ۱- هلاک کردن، کشتن .

+ قید : هر فردی از افراد نوع بشر که از کتم عدم برعالم وجود قدم گذاشته است باید بحکم عقل سلیم از نعمت حریت کاسله بهره مند شود . حریت کامله عبارت از دو قسم حریت است یکی حریت روحانیه است دیگری حریت جسمانیه . حریت روحانیه ما را اولیای دین اسلام از دست ما گرفته ما را در جمیع اسورات روحانیه بالکلیه عبد رذیل و تابع اسرونی خودشان کرده اند و ما را درین ماده هرگز اختیارنداخله نیست. پس مادر ماده حریت روحانیه بنده فرمانبردار اولیاء دین بوده از نعمت آزادی محرومیم. و حریت جسمانیه ما را فرمانروایان دیسپوتی از دست ما گرفته درین حیات دنیویه بالمره ما را محکوم فرمایشات خودشان کرده بر طبق مشتبهات نفوس —

رذالت متحمل نمیگشتی، طالب علم شد و فراموشخانهها گشادی، مجمعها  
 بنا مینمودی، وسایل اتفاق را دریافت میکردی. تو در عدد و استطاعت  
 بمراتب از دیسپوت زیادهتری، برای تو فقط یکدلی و یکجهتی لازم است  
 اگر این حالت یعنی اتفاق بتو میسر میشد برای خود فکری میکردی و  
 خود را از قیود عقاید بوج و از ظلم دیسپوت نجات میدادی. چه فایده این  
 حالت برای تو میسر نمیشود مگر با علم و علم حاصل نمیکردد مگر با  
 پروقر و پروقر صورت نمی بندد مگر بالیبرال بودن و لیبرال بودن نمیشود  
 مگر بازستن از قید عقاید. چه فایده مذهب تو و عقاید تو بد لیبرال بودن تو  
 مانع است. آیا در صحنه های از صفحات ایران از ترس علمای شارلاتان و از  
 راهمه عوام میتوانی ذهن باز کرده بگوئی ای بیچاره خلق تعزیه میداری  
 بهر صورت، شاخسی و اخسی میزنی بهر صورت، به سرو سیند میکوبی بهر  
 صورت بدتن و اندام خود چرا کرد و خنجر فرو میکنی و مرده های خود را

→ خودشان ما را بار کثر انواع و اقسام تحولات و تکالیفات شاقه نموده اند. درین  
 ماده هم ماعبداللیل و بتدگان بی اختیار ظالمان بوده از نعمت آزادی بی بهره ایم.  
 این دو ماده مذکوره اصول حریت کامله شمرده می شوند و هر یک از این اصول  
 فروع متنوعه دارد که در کتب مبسوطه فرنگستانیان مشروحست و مساوات  
 عبارت از وجود این دو ماده است. طوائف مشرق زمین بواسطه ظهور دین  
 عربها و بواسطه تسلط ایشان در آسیا حریت کامله را بیکبار گنی گم کرده اند  
 و از لذت مساوات و از نعمت حقوق بشریت کلیتاً محرومند و بر فهم این حرمان  
 عاجزند. یزبان فرانسه حریت روحانیه را لیبرته سورال می گویند و حریت  
 جسمانیه را لیبرته فیزیقی می نامند.

چرا از هر جا در توی تابوت‌ها بداسبان و خران و قاطران بار کرده بدکریلا یا نجف نقل مینمائی والکاً و منازل و طرق را از بوی این جیفه<sup>۲</sup>‌های گندیده مردار میسازی و مسافران آشنا و بیگانه را که از راه تردد دارند متفر می‌کنی. بیچاره لیبرال، بیچاره پنزور، چه کند وقتی که باریاب خیالات صائبه و صاحبان عقول سلیمه این ظالمان یعنی علما راه تکلم نمیدهند و قوت علما از جهت امور اخرویه یعنی فنا تیزم بمرتبه‌ای است که ایشان هرگز خودشان را محکوم حکم سلاطین نمی‌شمارند بلکه بخلاف ذلك خودشان را نایب امام غایب و صاحب الزمان میدانند و هر يك از ایشان در هر دیار خود را مستقل و فرید عصر حساب کرده و اسناد اجتهاد بخود داده همین در فکر از دیار میریدان و مقلدان خود می‌باشند حتی از جهت امور اخرویه علما را بر سلاطین نیز تفوق هست و درین ماده سلاطین نیز تابع ایشانند و بجهت شکستن غرور سلاطین ایشان پادشاهان را صراحتاً کلب آستان امام خطاب میکنند چنانکه شیخ بهائی در یکی از تصنیفات خود شاه عباس را کلب آستان علی بن ابیطالب نامیده است و در عهد شاه سلطان حسین سکه دنانیر<sup>۳</sup> مضروبۀ خراسان کلب آستان رضا حسین است سلاطین هم طوعاً یا کرهاً باین امر رضا داده‌اند و از مال چنین خفت هرگز اندیشه

---

۱ - زمین و ناحیه.

۲ - سردار.

۳ - دینارها.

تکرده اند و نفهمیده اند کسیکه نسبت به امام درجه کلبیت داشته باشد نسبت به نایب امام درجه آقائی که نمیتواند داشت. در واقع هم نایب امام چگونه خود را تابع و محکوم کلب امام بداند. آیا اینگونه محکومیت و تبعیت مناسبت و صورت دارد و علما تفضلاً از اینکه سلاطین را کلب امام شمرده اند بخود ایشان نیز لقب ظالم و به عاملان ایشان لقب ظلمه داده اند سلاطین نیز باین امر بی اعتنا و از میان انگشتان بآن ناظر میباشند و چاره دیگر هم ندارند زیرا مادام که عقاید دینی در خیال ملت راسخ و ثابت است رفع این اسناد از قوه سلاطین خارج است. از طرف دیگر طرز سیاست متداوله بجهت نظم مملکت هر عاقل را غریق بحر تحیر میکند. رسم سیاست که در میان طوایف وحشی و بربری معمول است الآن در ایران مشاهده میشود. می بینی آدم دو نیمه شده از دروازه های شهر آویزان گشته است؛ میشنوی که امروز پنج دست مقطوع گشته، پنج چشم کنده، پنج گوش و دماغ بریده شده است. نقل میکنند که در تهران در قننه بایان بجهت سیاست مقصرین انواع و اقسام طرزها اختراع کرده بودند که از شنیدن آن آدم متحیر میشود. با وجودیکه الآن در ممالك سیویلز شده اینگونه سیاستها بالعمره موقوف است و طوایفی که اجرا کنند این نوع سیاست باشد در زمره بربریان بل از گروه حیوانات وحشی حساب میشوند. برای نظم ولایت وسایل دیگر هست. اگر امرای ایران از علم و قانون اداره و پولیتیک خبردار میبودند میدانستند که بواسطه قتل نفوس و قطع اعضا مملکت را منتظم داشتن از

اعظم قبایح است . چه فایده امرای ایران بلکه کل اهل ایران حتی خود دیسپوت بد تحصیل هیچیک از علوم راغب نیستند . سلاطین دیسپوت نه خودشان علم اداره و پولیتیکه را تحصیل میکنند و نه بدو ارثان خودشان در آن علوم تربیت میدهند و چنین خیال میکنند که علم اداره و پولیتیکه اصلاً بعمل سلطنت لزوم ندارد و اگر لزوم هم داشته باشد ایشان و وزیرای ایشان این علوم را از جند فرنگی هم بیتر میدانند . ای جلال الدوله تو میدانی که تحصیل علم اداره و پولیتیکه در ایران ممکن نیست و لازمست که به فرنگستان سفر نموده در آنجا تحصیل کرد . آیا این ممکنست . چگونه سفر میتوان کرد و چگونه با کفار ملاقات و معاشرت میتوان نمود . آیا علمای قاناتیک و شارلاتان باین امر راضی میشوند . آیا این عقاید بوج باین عمل فتوی میدهد . کل اهل ایران چنین ظن میکنند که در عالم دانانتر از ایشان هیچ طایفه ای نیست بجهت اینکه از علم آخرت گویا ایشان بهره ور هستند و جز علم آخرت علوم دیگر بیفایده و عبث است . مکرر از اهل تبریز می شنوم که میگویند فرنگیها واقعاً در علوم صوریه یعنی دنیویه ترقی کلی کرده اند چه فایده در علوم معنویه یعنی دینی در غفلت و ظلمت میباشند . سبب اینگونه اشتباهات بیچارگان ظالم ملا و واعظ است .

دیروز در مسجد جامع در مجلس وعظ آخوند ملا صادق نشسته بودم . کاش تو هم حاضر بودی و بشنیدی که چه پرپوچات بدتر از افسانه های الف لیله تقریر میکرد . بیچاره مردم پرپوچاتی را که تقریرات او میبود علم فرض

کرده خود را در بصیرت گمان میکند و اهل فرنگستان را در ظلمت می‌شمارد.  
قسم بخدا که طفل دوازده ساله فرنگی با اینگونه پرپوچات باور نمی‌کند.  
مجلس وعظ را در مکتوب دوم خود وصف خواهم کرد. حالا خسته شده‌ام،  
خدا حافظ. از حاجی فتح‌اله رشتی بشما<sup>۱</sup> یک بسته تنباکوی شیراز فرستادم  
از وصول آن مرا مخبر کنید.

کمال الدوله

---

۱ - یعنی «برای شما». طرزیان ترکی است. موارد مشابه دیگری نیز  
در متن وجود دارد که از اشاره به آنها صرف‌نظر می‌شود.

## مکتوب دوم کمال الدوله.

باز از تبریز در ماه رمضان در سال ۱۲۸۰

ای روح عزیز من جلال الدوله، درین مکتوب مجلس وعظ آخوند ملاصادق را بتو وصف میکنم که حیرت کنی و موهای بدنت درفش آسا بایستد اما ازین مطالب مرقومه<sup>۱</sup> من چه حاصل که انتشار آنها ممکن نیست. اهل ایران غالباً بیسوادند بلکه از عدم توجه و اهتمام دیسپوت و از بی انصافی علما و از قصور حروف زمان بر بریت<sup>۱</sup> یکی از هزار ایشان بخواندن قادر نیست. بر فرض ددوپا نژده نفر مطالب مرا خواندند و فهمیدند آیا بدینوسیله مراد حاصل میشود.

سرشك از رخم پاك کردن چه حاصل

علاجی بکن کز دلم خون نیاید

---

۱- منظور از «حروف زمان بر بریت» همین خط امروزی است.

عاجی بکن که اهل ایران بخواندن قادر بشوند و چاره‌ای بنما که در  
 انقبای زمان بر بریت حروف با اعراب متصل نوشته شود و نقاط کلا ساقط  
 گردد و حروف با اشکال مخصوصه بی واسطه نقاط از هم تشخیص یابد  
 [و در ترکیب کلمات حروف متصله مبدل به حروف منفصله گردند و خط از  
 طرف دست چپ بطرف دست راست مانند خطوط اروپائیان نوشته شود]  
 تا اینکه هر کس در مدت قلیل با اهتمام جزئی اگر چه بی استطاعت هم  
 باشد بخواندن و نوشتن زبان خود قادر گردد و الا هزار هزار سال خواهد  
 گذشت و این مراد حاصل نخواهد شد. دولت ایران قدرت و قوت و عظمت  
 قدیمه خود را محال است دوباره بدست آورد مگر بتربیت ملت ،  
 تربیت ملت به سہولت میسر نخواهد شد مگر با کسب سواد، کسب سواد  
 برای عموم ناس حاصل نمیتواند بشود مگر با تغییر و اصلاح خط حاضر،  
 تغییر و اصلاح خط مقدور نمیکردد مگر با تدابیر و مؤثرانہ حکیمانه و مرور  
 زمان که کمتر از پانزده سال نباشد. دیگر از وسایل تحصیل این مرام  
 رفع تعصب از حالت دو ملت است که بواسطه علماء و روحانیان میسر تواند شد  
 بشرطی که دولت سابقاً بدین منظور شروع بتربیت علماء و روحانیان بکند و  
 ایشان را بفہم منافع اتحاد و درک خسارات مغایرت در میان ملتین قابل سازد  
 و در مساعدت بانجام منظور خود حاضر دارد بعد از آن بکار اقدام نماید زیرا  
 که بدون این نوع تدبیر مقدم برق درخشندہ افشاری باین کار جسارت  
 نمود اما سلطنت و سر خود را درین سودا برباد داد. خلاصه بی تدابیر

حکیمانده هزاران سال خواهد گذشت و اهل ایران از خواب غفلت بیدار نخواهند شد. ازین سخن دیسپوت خورسند نشود که اهل ایران در غفلت خواهد ماند او هم در میان این گروه عوام و گوسفندوار سلطنت یزوال خواهد کرد! چنین نیست. بتاریخ گذشتگان نظر اندازد و ببیند که کدامیک از سلسله‌های دیسپوت در سلطنت ایران دوام داشته است. مادام که اعتقادات پوچ در خیال مردم جاگیر است یا یک باب<sup>۱</sup> زیرک ظهور میکند یا یک صاحب مذهب هوشیار پیدا میشود و این ملت بی علم را به جن و شیطان و فرشته و معجزه و کرامت و کل خوارق عادت باور کنند، را در یک ساعت بخود می‌گرواند و دیسپوت را از میان بر می‌دارد. بایاتی که به پادشاه طپانچه خالی کردند<sup>۲</sup> آیا از کجا معلومست که دوباره به چنین عمل قبیح اقدام نکنند. پس دوام سلطنت و بقای سلسله موقوف است بعلم و آزاد شدن ملت از عقاید پوچ. و بعد ازین شرایط پادشاه باید فراموشخانه‌ها بگشاید و مجمع‌ها برپا نماید، با ملت متفق و یکدل و یکجهت باشد، ملک را تنها از خود نداند و خود را وکیل ملت حساب نماید و با عداخله ملت قوانین وضع کند و پارلمان مرتب

۱- ۱۲۶۶-۱۲۳۶ ه. ق (۱۱۹۹ تا ۱۲۲۹ ه. ش).

۲- اشاره است به واقعه روز ۲۸ شوال ۱۲۶۸ که بایان بطرف

ناصرالدین شاه تیر انداختند ولی تیر بخاطر رفتن پس از این حادثه گروهی از بایان

دستگیر و اعدام شدند.

سازد و باقتضای قوانین رفتار نماید و خودزای بهیچ امری قادر نباشد یعنی  
 به مسئلۀ پروقره بیفتد و بدایرۀ سیلو و یازده قدم گذارد تا اینکه برسلسلۀ این اسباب  
 مملکتش از زمان تحصیل قدرت کاهلۀ سابقۀ خود بجهت امین بودن از تعرض  
 یارهای سلطنت های حریص و پرزور به حوزۀ ضمانت دول قادرۀ فرنگستان  
 مستحق وسر او از باشد و مردم او را برگزیده دانسته محبوبش بدانند و بحق  
 او کسی را شریک ندانند و نگذارند که کسی به سلسلۀ او مدعی بشود و وجود  
 او را باعث امن و آسایش و موجب عدل و سعادت بدانند و پاتریوت بشوند  
 یعنی باسم پادشاه در حب وطن مال و جان خودشان را عطا یقه نکنند تا اینکه  
 بروش زمان حال از راه ترس یا اظهار اطاعت بکنند. اطاعتی که بسبب  
 خوف و خشیت باشد دوام و ثبات نخواهد داشت. بالاتر از نادر دیسپوت و  
 قهار نمیتوان شد و بالاتر از اطاعتی که باو مینمودند تصور نمیتوان کرد  
 عاقبت به عالمیان معلومست که نتیجۀ اش چه شد. بنیان اطاعت در صورتی  
 محکم میشود که ناشی از محبت و ارادات باشد. بر فرض که درین حاز اهل  
 ایران بیادشاه اظهار اطاعت میکنند آیا از اهل ایران هیچکسی هست که  
 نسبت به پادشاه محبت داشته و خواهان دوام سلطنت و بقای سلسلۀ او باشد.  
 سبب اینست که پادشاه بخاطر منافع ملت سلطنت نمیکند، فقط بجهت  
 اغراض نفسانیۀ خود سلطنت میکند و ملت را بواسطۀ تربیتش و اهتمام در  
 حسن حال و حسن اوضاعش بخود مرید نمیسازد و او را از خود دور میاندازد  
 چنانکه در طهران مسافران مکرر دیده اند وقت بیرون آمدن پادشاه مردم

را که عیال او هستند فراشان با چوب و چوماق دور میکنند و اگر کسی اندک  
اعمال نماید سرودستش را خرد مینماید. اگر این پادشاه پدر ملت است و ملت  
اولاد او پس این پدر نسبت به اولاد خود چقدر نامهربان باید باشد که آنهارا  
با ضرب چوب و چوماق از کنار خود دور میکند، اگر دور و کنار کردن مردم  
بجهت اینست که اشارت قصد وجود پادشاه نکنند پس چرا پادشاهان فرنگ  
را مکرر گلوله انداخته هدف تیر بالا کردند باز تو کل و جرأت خودشان  
را نباخته همیشه بکوتنهای بسیر بیرون می آیند منتها مستحفظین از دور  
داشته بهیچوجه با مردم کاری ندارند.

چوپرده دار بشمشیر میزنند همه را

کسی مقیم حریم حرم نخواهد ماند

یعنی اخلاص و ارادت از کسی امید نمیتوان داشت. خلاصه ای  
جلال الدوله، اساس سلطنت از روی قوانین باید وضع بشود. درینصورت  
فقط سلطنت دوام پیدا میکند و ملت به عدم زوال ملک پادشاه جان نثار  
میشود.

اسم آخوند ملاصادق را دیده خودش را در پیش نظر مجسم کن و به  
تقریرات او مستمع باش. هنگام نماز ظهر با چند نفر از رفقا داخل مسجد  
جامع شدیم. مسجد از هر صنف مردم مملو بود. در یکطرف تجار و در  
جانب دیگر سایر کسبه و در طرفی نجبا نشسته بودند، طایفه اناث نیز در  
مجلسی قرار گرفته بود، من هم با رفقای خود در گوشه ای نشستم. آخوند

ملا صادق از نماز فارغ شده بیالای منبر صعود کرده اول خطبه‌ای در زبان عربی ادا کرد. میتوان گفت که معنی آنرا از اهل مجلس احدی نفهمید. واقعاً پاکیزه خواندواز اینکه حروفات عربیه را از مخارج خود ادا مینمود معلوم میشد که در قواعد تجوید و تعویف کامل داشته است حیف که خطبه‌اش در خاطر مماند. بعد ابتدا کرد. آخوند ملا صادق:

امروز احوال جهنم را به شما وصف خواهم کرد که از غفلت بیدار بشوید و باین مرتبه بدنیآلوده نباشید. آخوند ملا محمد باقر مجلسی رحمه الله در کتاب حق الیقین بموجب احادیث صحیحہ نوشتند است اولاً باید معتقد بشوید که صراط حق است و آن جسر<sup>۱</sup> جهنم است و جمیع خلائق در روز محشر از روی آن عبور خواهند کرد، آنرا پل صراط تعبیر میکنند. از موباریکتر و از شمشیر برنده تر و از آتش گرم تر است. آنان که دژمن خالصند مانند برق باسانی از روی آن میگذرند و آنانی که گناهکارند بالای آن میلرزند، پایشان لغزیده به جهنم میافتند. جهنم را هفت طبقه میباشد: اول جهنم، دوم سعیر، سیم سقر، چهارم جحیم، پنجم لظی، ششم حطمة، هفتم هاویه است. شراب جهنم حمیم گرم و قطران و طعانش زقوم است. حمیم گرم عبارت از چرك و ریم است. این حمیم گرم چنان چیزی است که اگر قطرم ای از آن به آب دنیا مخلوط شود از تعفن آن تمامی اهل دنیا هلاک میگردد. در جهنم دره‌ای است که در میان آن هفتاد هزار خانه هست و در میان هر خانه

هفتاد هزار حجره و در هر حجره هفتاد هزار افعی سیاه و در شکم هر افعی هفتاد هزار سبوی زهر دار . شدت گرمی آتش جهنم هفتاد درجه از آتش این دنیا زیاده تر است . علاوه بر اینها در جهنم چهل زاویه هست و در هر زاویه چهل افعی هست و در شکم هر افعی سیصد و سی غریب هست و در نیش هر غریب سیصد و سی سبوی زهر دار هست . در جهنم چاهی است که هنگام باز کردن سر آن جهنم شعله ور میشود و يك كوهی است از مس که نام آن صعود است و نهری هست از مس گداخته که در دور همان كوه جاری است . گرمی و کثافت و تعفن آن كوه بمرتبه ای است که اهل جهنم همیشه از زحمت آن فریاد میکشد و اهل جهنم را از مس گداخته پیراهن ها و جبهه ها هست و از آتش زنجیر ها هست . در پای هر يك از اهل جهنم نعل های آتشین میباشد که از شدت حرارت آنها مغز ایشان در کله میجوشد . خلاصه انواع اقسام عذابها مقرر است که با وصف کردن فهم آنها ممکن نیست . خازن جهنم ملکی است مالك نام که هیچ نمیخندد و همیشه خشمناك است . گناهکاران متصل در جهنم معذب بوده و همیشه فریاد میکشند که ای مالك به حالت ما ترحم کن . مالك ظرفی از آتش پراز خون و ریم آورده پیش روی آنها میگیرد . از حرارت آن پوست و گوشت صورتشان میریزد . اهل جهنم را که در روی سنگ های گرم نگاه میدارند مغز در سر ایشان مانند آب در میان ديك بجوش میآید ، پوست و گوشت و رگها و استخوان های گناهکاران تمام سوخته میریزد . خدا باز اعضای ایشان را میآفریند و

باز آتش ابتدا میکند به تأثیر کردن و از آتش جهنم شراره‌ها برخاسته  
میشود هر يك به بزرگی شتر و هر کس را که میان آن شراره‌ها میاندازند  
اورا خرد خرد کرده مانند سر مه سائیده میکند باز حق تعالی او را بصورت  
اولی می‌آورد . طعام گناهکاران همیشه زقوم است و همیشه به سرایشان  
با گرزهای آهنین میکوبند و ملائکة غلاظ و شداد ایشانرا بشکنجه میکشند  
و ایشان را با زنجیرها بسته منکوباً از روی آتش میکشند. ایشان التماس  
میکند قبول نمیشود و هرگز عذاب ایشان تخفیف نمیابد و هرگز بحال  
ایشان ترحم نمیباشد .

جهنم را نوزده خازن هست که چشم ایشان مانند برق میدرخشد .  
اهل جهنم فریاد میکشند که ای خازنان یكروز ما را از عذاب نجات دهید  
میگویند که آیا شما پیغمبران مبعوث نشدند؟ جواب میدهند که بلی  
آمدند ما ایشان را تکذیب کردیم . خازنان میگویند پس استغاثه شما  
فایده‌ای بشما نمی‌بخشد، مخلص در آتش خواهید ماند ، از نجات ناامید  
شوید. هرگز برای اهل جهنم رونمیدهد که یکدفعه بمیرند و از عذاب  
خلاص بشوند. طول يک روز جهنم با هزار سال این دنیا برابر است . اهل  
جهنم فریاد و ناله و استغاثه میکنند که پروردگارا ما را از جهنم بیرون آر  
تا که عمل شایسته بکنیم خطاب میرسد که آیا در دنیا بشما عمر نداده  
بودم که متذکر بشوید و عاقبت خود را تفکر کنید و آیا نفرستادم بسوی

شما پیغمبر نذیر یعنی ترساننده، حال بکشید این عذاب را که رحم بشما نیست .

آخوند ملاصادق اوصاف جهنم را زیادتر تقریر کرد. واقعاً مرحوم آخوند ملا محمد باقر مجلسی انسانیت ظاهر کرده در خصوص جهنم شرح کشفی نوشته بوده است اما مرآتوانا بنوشتن همه آنها نیست ، بهمین قدر اکتفا کردم ، مثنی تمثله خروار است. ای جلال الدوله خیالی مکن که اهل جهنم کیست [ایشان ابتهای اشرف مخلوقاتند که عبارت از بشر است.] بانوچنان تکلم خواهیم کرد که تصفیه مبنی به براهین عقلیه و نصف دیگرش مبنی باصطلاحات نصیه و ادله شرعیه بوده باشد . براهینی را که صرف از عقل ناشی باشد بعد خواهی شنید حالا گوش کن . يك اصل اصول دین عدالت است یعنی آنکسی که مسلمان است باید خالق را عادل بداند . خالق مرا آفریده است .

ای جلال الدوله اقوال بیمعنی بعضی از علمای متأخرین را کنار بگذار که گویا قابلیت من شقاوت را تقاضا کرده است یا اینکه من خودم در بدو خلقت تکلیف را رد کرده‌ام و خودم سبب سزاوار شدن بآتش دوزخ گشته‌ام، بجهت آنکه در بدو خلقت هنگام تکلیف کردن بمن اگر بهشت و جهنم را به پیش چشم من کشیده تکلیف کرده‌اند و من رد کرده‌ام آنوقت باید که من دیوانه بشوم<sup>۱</sup> . از دیوانه باز خواست کردن بر عاقل چه شایستگی

---

۱- یعنی باشم .

دارد، و اگر بهشت و جهنم را بمن نشان نداده تکلیف کرده اند پس مکلف باید در دنیا نیز زحمت کشیده برای من بشیر و نذیر نفرستد زیرا که من در بدو خلقت بدون بشارت و نذری<sup>۱</sup> یکدفعه تکلیف را رد کرده ام. در دنیا بشیر و نذیر فرستادن حاصلی ندارد و قبول کنندگان تکلیف را هم بشیر و نذیر فرستادن هیچ لزومی ندارد بجهت آنکه ایشان بی آن هم تکلیف را قبول کرده اند.

خلاصه ای جلال الدوله اگر درست تعقل بکنی اینچنین عقیده جفنگ در هیچ ملت یافت نمیشود. بهر صورت، خالق مرا آفریده است بر فرض در دنیا بمن صد سال عمر داده است. بپیمه کس معلوم است که این صد سال به چه قرار میگذرد. هر قدر صاحب دولت و هر قدر صاحب مکنات هم بشوم باز از آلام و اسقام و غموم و غموم<sup>۲</sup> آزاد نخواهم بود. بر فرض که درین صد سال هر روز من به قتل نفس مرتکب شده ام و هر روز به خالق بشر يك قرار داده ام و علاوه بر اینها با انواع و اقسام معاصی اقدام کرده ام و مردم را اقتضای عدالت اینست که خالق عادل مرا در ازای جرم من مستحق عقوبت نماید. من راضی هستم که در عوض صد سال خالق صاحب عدالت مرا صد سال بلکه دوست سال بلکه سیصد سال بلکه چهارصد سال بلکه پانصد سال بلکه هزار سال بسوازند زیاده برین خالق باقتضای عدالت به سوزاندن من آیا حق دارد؟ خالق در حیات دنیوی من چه نعمت های وافر بمن کرامت

۱- ترس. در اصل «نذرای» بود.

۲- رنج ها و بیماری ها و آندها و غمها.

کرده بود که باینگونه عقوبت مرا گرفتار سازد و در جهنم تن و اندامم  
 پوسیده و ریخته و استخوانهایم کوفته و مثل سرمه سائیده بشود باز از گریبان  
 من دست برندارد و از نو بمن گوشت و استخوان داده ابتدا به عذاب کردن  
 نماید الی زمان نامتناهی. آیا لذت صدساله دنیا به عذاب یکروزه جهنم  
 برابر میتواند شد زیرا که يك روز جهنم با هزار سال دنیا مساوی است. با  
 وجودیکه این خالق را باید تو ارحم الراحمین و معدن کرم و منبع رحمت  
 بدانی خالق که صاحب این چنین جهنم است، خالق که چنین منتقم  
 است از میر غضب و جلاد و قصاب و هر قسم ظلام بدتر است. اگر خالق با من  
 اینگونه رفتار میبایست کرد چرا مرا آفرید. من کی ازو حیات خواستم.  
 اگر عاقبت من چنین باشد زهرمار بشود حیات صدساله دنیوی او اگر چه  
 متصل با نعمت و سرور هم بگذرد. اگر جهنم راست است خالق رحیم و عادل  
 در نظرها يك وجود نامحبوب، يك وجود مکروه و ظالم مشاهده میشود و  
 اگر دروغ است پس ای واعظان وای عالمان و ای شارلاتانان چرا بیچاره  
 عوام را از نعمات پروردگار عالم محروم میسازید، چرا عیش او را تلخ  
 میکنید، چرا از ترس جهنم او را نمیگذارید که با سایر ملل ملاقات کرده  
 علوم و صنایع یاد بگیرد، دنیا محل اقتباس است، شما بواسطه این پرپوچات  
 نمیگذارید که بیچاره عوام از نعمات الهی برخوردار شود: نغمه پردازی  
 مکن حرام است، به نعمات گوش مده حرام است، نعمات یاد مگیر حرام است،  
 تیاتر یعنی تماشاخانه مساز حرام است، به تیاتر مرو حرام است، رقص مکن

مکروه است ، به رقص تماشا مکن مکروه است ، سازمزن حرام است ،  
 به ساز سماع مکن حرام است ، شطرنج مبارز حرام است ، نرد مبارز حرام  
 است ، [ تصویر مکش حرام است ، تصویر مجسم در خانه نگه مدار حرام  
 است ] . اگر چه این چیزها در نظر ظاهراً عمل سبک مینماید اما خبر  
 ندارید که اگر در حد اعتدال باشد به ذهن جلا میدهد و جوهر عقل را زیاد  
 میکند چونکه طبیعت انسان مجبول<sup>۱</sup> است با حزن و فرح و هر جنبه را  
 قوای هست که اگر آن قواها کار نکنند کند میشوند چنانکه دست را  
 اگر یکسال حرکت ندهی خشک میشود . پس ، از وسایل فرح و سرور  
 کناره جوشدن حواس را معطل و عقل را مکدر میکند و اگر بعد اعتدال  
 نباشد یعنی در استعمال کردن قوای فرح و سرور افراط بشود قواها به تحلیل  
 میروند ، شما باید از علم طبیعت مطلع بشوید تا حقیقت این اشاره را فهم  
 توانید کرد . اگر حرمان این لذایذ در دنیا موجب ترقیات میشد زاهد  
 بایستی عقل ناس باشد و حال آنکه کودن ناس و ابله زمانه است . فقط شرب  
 مسکرات را منع کنید که فی الواقع حرمت مسکرات در اسلام قانون بی نظیر  
 است زیرا که بدن از مسکرات در صورت تجاوز از حد اعتدال بی شبهه  
 به امراض مختلفه مبتلا میشود و در آخر بالکلیه اضمحلال مییابد<sup>+</sup> . فقط

۱- سرشته است ، آفریده شده است .

+ قید: عروس پس خوشی ای دختر روز ولی گه گه سزاوار طلاق

قمار را منع کنید زیرا آن عادتِی است کہ در دنیا عمر انسان را بی‌مصرف و لذت اورا چون زهر مار می‌سازد بلکه مرضی است بی‌علاج. بعض اشخاص کوتہ نظر اعتقاد میکنند کہ خوف جہنم باعث عدم صدور جرایم است + . آیا کدام مسلمانست کہ فقط از بیم جہنم مال مردم را وقتی کہ بدستش افتد نخورد و هنگامیکہ بچہ بی‌ریش دو چارش گردد دست باو تزنند و بہ دختر و زن مردم در حین فرصت متعرض نشود؟ جمیع دزدان و راهزنان و قاتلان از عوام الناس و از معتقدات جہنم بظہور میرسند . هیچ از عرفا دزد و راهزن و قاتل دیدہ‌ای؟ کسانی کہ در افریقہ از جنس بشر اطفال خرده سال ذکور را گرفته از عین قساوت قلب خواجہ کردہ در ممالک اسلامیہ مانند حیوانات می‌فروشند و کسانی کہ ایشان را می‌ستافند ہمدار معتقدان جہنم هستند] حتی نقل میکنند، الہدے علی الروای، کہ در یکی از قصبات حوالی

---

+ [قید: در قرآن مذکور است کہ خداوند عالم روز حشر بہ التجا و زاری عبد مذنب خود ترحم نکردہ بہ ملائکہ غضب می‌فرماید خذوہ فقلوہ ثم الجحیم صلوہ<sup>۱</sup>. لہذا جمیع مسلمانان کہ بہ سعاد اعتقاد دارند هنگام گنگو فیما بین خودشان در خصوص تربیت اطفال یکدیگر چنین می‌گویند اطفال را در خوف و سخط حضرت باری تربیت باید داد بتصور اینکہ حضرت باری گویا وجودی است دیوسیرت و غضبناک و منتقم و بیرحم و گویا اطفال کہ در خوف و سخط او تربیت یافتہ شوند در بزرگی از سخط او احتراز کردہ از صلحا و از معصومان تواند شد ولیکن اطفالی کہ بدین نوع تربیت می‌یابند در بزرگی کردن محض و علاوہ بر آن اکثر اوقات خطا کار میشوند .]

---

۱- اورا بگیرد و بزرنجیر بیند و بہ دوزخش اندازد. (سورۃ الحاقہ، آیہ ۲۰)

مکه مکرمه برده فروشان مریضخانه مخصوص برای این اطفال معصومه  
 میدارند بادلکان و جراحان مخصوص که در آنجا صد - صد آلت تناسلی  
 ایشان را دلاکان قطع میکنند. بعد از آن جراحان با اهتمام تمام مشغول  
 معالجه ایشان میشوند، که ثلث ایشان تاب این نوع بیرحمی را نیاورده  
 به هلاکت میرسند و عوض قیمت هلاک شدگان از گرانی قیمت بازماندگان  
 سه باره چهار باره زیادتر بوصول میرسند [و سبب بدبختی این اطفال معصومه  
 عقلاً مشتریان ایشانند از مسلمانان که در موسم حج و در سایر مقامها طالب  
 خریدن ایشان میباشند. اگر اشترای<sup>۱</sup> نباشد بایعان چه فایده ای منظور  
 خواهند کرد که مرتکب این نوع عمل شنیع بشوند. پس به عدم صدور  
 جرایم سبب عمده جهنم نیست بلکه خوف سیاست<sup>۲</sup> دنیویه است و سرزنش  
 امثال<sup>۳</sup> و اقران و ناموس و غیرت و عقل و علم و هم در طبیعت بشر یک قوه و  
 خاصیت مودوعه<sup>۴</sup> میباشد که انسان را به تشخیص عمل خیر از عمل شر و  
 عمل حسن از عمل سی<sup>۵</sup> و به محظوظ بودن از عمل خیر و منتظر شدن از عمل  
 شر قابل میکند. مثلاً یک طفل یتیم بیصاحب و مسکین رحم کردن را  
 هر طبیعت میفهمد که عمل خیر و حسن است و از آن محظوظ میشود و زدن  
 یک طفل یتیم بیصاحب و مسکین را هر طبیعت درک میکند که عمل شروسی

۱- خرید.

۲- تنبیه، مجازات.

۳- مثلها، شبیهها.

۴- بهودیت یا بهامانت نهاده شده.

۵- بد، زشت.

است و از آن ضجر مییابد. همچنین در خصوص سایر جرایم نیز خود طبیعت رهنماست پس هر قدری که بواسطه علم به جوهر عقل انسان سیقل داده شود هم به تقویت علم و هم به امداد طبیعت همان قدر خود را از معاصی کنار میگیرد معیناً قانون سیاست نیز باید در نظر باشد اما نه آن قانون سیاست که در ضمنش قتل نفوس و قطع اعضا باشد بلکه آن نوع قانون سیاست که در دول منظم مغفول میگردد و الا اعتقادات پوچ و بیم جهنم و امید بهشت هرگز بصورت جرایم مانع نمیتواند شد و جهنم و بهشت را بیا کد امنی سبب دانستن ظن بخطاست. بلی ظاهراً بعض اشخاص چنین خیال میکنند کد فی الواقع از بیم جهنم و بهشت پرهیز کار شده است اما در اشتباه است هر چند به خود او چنین ظاهر میشود و بیم جهنم و امید بهشت در ظاهر اگر چه فی الجمله مدخلیتی دارد ولی در باطن سببهای بار بار دیگر نیز مقوی این حالتست که خود شخص آنها را درك نمیتواند کرد از قبیل اغراض نفسانیه مانند محترم شدن در نظر علما و عزت و اعتبار یافتن از عوام و امثال آنها.

ای علما، دیگر هم میگوئید که تشریح اموات مکنتید حرام است بسبب اینکه اگر اعضای میت قطع بشود با اعضای ناقصه به حشر میآید. بگذار میت با اعضای ناقصه به حشر آید چه امر بسیار عمد است؟ اما بواسطه تشریح او در علم طب تبعات کثیره بعمل خواهد آمد و برای مردم فواید غیر محصوره عاید خواهد شد. الآن در او و روپا علم طب تغییر یافته بواسطه تشریح و بر همین قاطعه مشخص کرده اند که مجلس مرض در نسیج<sup>۱</sup>

است یعنی رگهای باریک و سفید خالی از خون و بدین جهت در علم طب ترقیات و افرة ظاهر شده است اما شما همان قواعد زمان سقراط و بقراط را دست آورز کرده در تشخیص امراض بارآی سفیهانۀ خود همه جاهی مینویسید اما من سوء مزاج حار فسیبه صفراء اما من سوء مزاج بارد فسیبه بلغم اما من سوء مزاج حار فسیبه دم اما من سوء مزاج فلان فسیبه سوداء خیر هیچکدام نیست . شما نمیدانید ، پروید یاد بگیرید و از گریبان این اخلاط بیگناه دست بردارید و برضد آنها به امراض بنای معالجه مگذارید و مردم را مکشید و بالاسبب در فصل بهار مردم را تکلیف بدفصد مکنید و جوهر حیات را بدون جهت کم مسازید که در بدن انسان هیچیک از اخلاط عوض خون نمیتواند شد و تصفیه آن یا فصد خطای محض است و برای سرکلاه از پوست تجویز منمائید بجهت آنکه خون دائماً در بدن گردش و دوران دارد و تقاضای خون همیشه در بدن میل کردن بطرف گرم و رم کردن از طرف سرد است بواسطۀ کلاه از پوست سردایما گرم میشود و خون را بسوی خود زیاده جلب میکند و بدین جهت انواع امراض پیدا میشود مانند درد چشم و امثال آن ، حالا موقع بسط دادن به این مطلب نیست .

فردای آنروز باز با تفاق رفقا جهت استماع و وعظ آخوند ملا صادق به مسجد رفتیم . مسجد مثل دیروز با جمعیت مالا مال بود . باید بدانی که مرا نه رفقا می شناسند که کیستم ندکس دیگر ، گویا سیاحی هستم اسمم آقا

- 
- ۱- اما در مورد بدی مزاج گرم سبیش صفر است ، اما در مورد بدی مزاج سرد سبیش بلغم است اما در مورد مزاج تند سبیش خون است اما در مورد بدی مزاج فلان سبیش سودا است .
  - ۲- رگ زدن ، حجامت .

کمال - بارغفا خود را کشیدیم به يك گوشه ، آخوند ملاصادق رفت بیالای منبر و بعد از خطبه فصیحه آغاز کرد ، حالا بماند . ای جلال الدوله کتاب الف ليله را که میرزا عبداللطیف طسوجی در نهایت پاکیزگی و وضوح وجودت بزبان فارسی ترجمه کرده است تو مکرر میخواندی و میگفتی تعجب میکنم از مصنف این الف ليله که اینقدر دروغ را از کجا پیدا کرده است حالا من بتو میگویم که تعجب مکن طایفه عرب در بافتن دروغ و ساختن افسانه در میان کل طوایف دنیا بی نظیرند و اهل ایران هم در باور کردن بد دروغ و افسانه بیمثل اند و لو کان الاسلام معلقاً بالثریاء لئن اهل الفارس<sup>۱</sup> . حالا بدو عظم آخوند ملاصادق گوش ده که از کتاب حق الیقین آخوند ملا محمد باقر مجلسی نقل میکرد و بین که بعض عرب خودشان را سفرای امام غائب نامیده برای جمع کردن خمس و نذر چگونه افسانهها ترتیب داده اند و اهل ایران هم بد افسانهای ایشان چگونه باور میکنند و این افسانهها را برای خودشان عقاید دینی قرار میدهند . اولاً از تواریخ صراحته<sup>۲</sup> ثانیاً از حالات و روایات خود سفر و هم از حکایات سایر اشخاص ضمناً مفهوم میشود که امام حسن عسکری پسر نداشته است و اگر هم داشته

---

۱ - اگر اسلام از ستاره پروین هم آویزان باشد اهل فارس قطعاً آنرا بدست میآورند .

حدیثی است منسوب به پیغمبر اسلام که بصورت دیگری معروف است : لو کان العلم معلقاً بالثریاء لئن اهل الفارس . یعنی اگر علم از ستاره پروین آویخته باشد مردانی از ایران بآن خواهند رسید .

است یادر طفولیت وفات کرده است و یا یحتمل بعد از رحلت امام حسن  
 عسکری بامر معتضد خلیفه بقتل رسیده است علی ای حال بعض عیاران و  
 شارلاتان و گرگان در لباس گوسفندان بجهت منفعت پنج روزه خودشان  
 ملت بزرگی را سالهای دراز در عقیده باطله مفید و از شرافت عقل محروم و  
 در ادنی ترین پایه مراتب انسانیت نگذاشته اند. حالا بیائیم به وعظ آخوند  
 ملا صادق .

آخوند ملا صادق : بموجب احادیث صریحه خروج مهدی یعنی  
 امام دوازدهم را متواتر روایت کرده اند و مهدی ظهور خواهد کرد در دنیا  
 زمانی که از ظلم و جور ممنو باشد + و پر خواهد کرد دنیا را از عدل و قسط و  
 جمع کثیر ولادت آن حضرت را دیده اند و از زمان ولادت تا زمان غیبت  
 کبری او را ملاقات کرده اند و شیعه همیشه انتظار ظهور او را میکشد .  
 اکثری از مخالفین بخیال تضییع ولادت آن حضرت افتاده بودند لهذا حقتعالی  
 حمل مادر آن حضرت را مستور کرد چنانکه حمل مادر حضرت موسی را  
 از فرعون مستور داشته بود اما جمع کثیر از ولادت آن حضرت مطلع شدند  
 مانند حکیمه خاتون خواهر امام علی النقی و قایلدای که در همسایگی بودو

---

+ [قید: ای جلال الدوله از جدش چه خیر دیدیم که از نبیره اش نیز اسید  
 خیری داشته باشیم. بلی از آمدن جدش کم فتنه ها در دنیا ظهور کرده است و  
 کم خونریزی ها بوقوع رسیده است نبیره اش نیز یباید فتنه های خفته را بیدار  
 کند و خونریزی ها را بتکمیل برساند .]  
 ۱ - عدل ، داد .

دیگران، و بعد از ولادتش تا وفات امام حسن عسکری جماعت زیاد به خدمت آنحضرت مشرف شده بودند. امام حسن عسکری به احمد بن اسحاق فرمود پروردگار عالم از روزی که آدم را خلق کرده است تا این زمان دنیا را از حجت خالی نگذاشته است و تاقیامت نیز خالی نخواهد گذاشت. من سؤال کردم که یا بن رسول الله که خواهد بود آن حجت. برخاسته داخل خانه شد و بیرون آمد، در دوش خود یک طفل مانند ماه چهارده شبه در سن سه سال و گفت ای احمد بعد از من امام و حجت اینست که غایب خواهد بود. عرض کردم که آیا معجزه و علامتی ظاهر میشود که خاطر من مطمئن باشد پس طفل بتکلم آمد. بلغت فصیح عرب گفت که منم بقیه الله در دنیا و انتقام کشنده از دشمنان او. بعد عرض کردم که یا بن رسول الله غیبت این طفل طول خواهد کشید؟ فرمود بلی ای احمد، این غیبت طول خواهد یافت تا اینکه تمام خلق از دین روگردان بشوند. ای احمد، این امریست از امور غریبه خدا و سریست از اسرار او و غیبی است از غیبهای او. و باز یعقوب منقوس روایت میکند که روزی بحضور امام حسن عسکری مشرف شدم در حجره نشسته بود. در طرف راست آن حجره دری بود به دیگر حجره علیحد و بر سر آن در پرده ای آویزان شده بود. پرسیدم که ای سید من امامت بعد از تو با که خواهد بود اشاره کرد که پرده آن در را بردار، وقتی که [پرده را] برداشتم طفلی بیرون آمد که پنج و جب بلندی قداو بود، تقریباً در سن هشت یا ده بنظر میآمد، گشاده پیشانی، سفید چهره، رخسند چشم،

سطر بازو، در چهره راستش خالی و در سرش کالی داشت. آمد در آغوش پدرش نشست. حضرت فرمود که بعد از من امام اینست. پس طفل برخاست حضرت فرمود ای فرزند گرامی برو تا وقت معلوم که به تو مقرر است. پس طفل باز داخل همان حجره شد. حضرت فرمود ای یعقوب داخل آن حجره شو نگاه کن بین که هست. داخل شدم باینطرف آنطرف گردیده نظر انداختم هیچکس را ندیدم ایضاً محمد بن معاویه و محمد بن ایوب و محمد بن عثمان روایت کرده اند که یک دفعه در منزل امام حسن عسکری بودیم فرزند خود حضرت صاحب را بناتشان داد و فرمود که اینست خلیفه من بعد از من، به او اطاعت کنید اما غیر از این روز او را نخواهید دید. محمد بن عثمان که دومین سفر است روایت میکند که چون مولای من حضرت صاحب متولد شد امام حسن عسکری پدرم عثمان را طلب نموده فرمود که ده هزار رطل<sup>۱</sup> نان و ده هزار رطل گوشت ببر به بنی هاشم تصدق کن. شیخ محمد بن بابویه و شیخ طوس بسند<sup>۲</sup> از بشر بن سلیمان برده فروش که اولاد ابو ایوب انصاری است روایت کرده اند که روزی امام علی- النقی او را احضار کرده فرمود که تو دوستدار ماهستی برو در فلان جا در روی جسر هنگام آمدن کشتی اسرا، کنیزی که صاحب فلان صفت باشد از عمرو بن زید بده و فروش خرید کن. رفتم خریدم. در آخر معلوم شد که

۱- واحد وزن، پیمانه بزرگ هم هست.

۲- یعنی باشند، بحکم سند.

این کنیز دختر قیصر پادشاه بوده است . اورا به امام حسن عسکری عقد کرد ، حضرت صاحب از او تولد یافت و اسم آن کنیز فرجس خاتون بود و در او اثر حمل تازمان ولادت حضرت صاحب معلوم نبود بجهت آنکه امام حسن عسکری در زمان وضع حمل فرجس خاتون بدعمه خود حکیمه خاتون فرمود که حمل ما ائمه در شکم نمیشاید ، در پهلوی می باشد و ما از رحم مادر تولد نمیشاییم بلکه از زبان مادر تولد مییابیم بسبب اینکه ما نور حق تعالی هستیم از محل چرک و کثافت که فرج والدہ باشد خروج کردن برای ما سزاوار نیست + . روزی احمد بن اسحاق ، سعد بن عبدالله را با خود بحضور امام حسن عسکری برده بود که مسئلای چند از او سؤال نماید سعد بن

---

+ [تغیید : عزیز من جلال الدوله این زیاده لغو تر است نه که هر قسم افسانه ، زیاده تر بی معنی است نه که هر قسم معجزه<sup>۱</sup> و لیکن این را امام یازدهم حسن عسکری حیثانکرده میگوید و صدق این را اشهر<sup>۲</sup> اولیای دین در عصر صفویه . آخوند ملا محمد باقر مجلسی ، عارض داشته تصدیق میکند بموجب اخبار متواتره ای که از علمای متقدمین باور رسیده است در تصنیفات متعدده ایشان ، و اینرا واعظان مسلمین عزم نکرده متصل از منابر مساجد به مردم اعلان میسازند . بلادتی<sup>۳</sup> که آدم بموجب آن بدین قسم جفنگ باور تواند کرد البته بالاتر از

---

۱- ظاهر آ منظور اینست که «این خیلی لغو تر است از هر قسم افسانه

و خیلی بی معنی تر است از هر قسم معجزه».

۲- مشهورتر .

۳- بلاغت ، نادانی.

عبدالله روایت میکند که هنگام داخل شدن بحضور حضرت دیدیم که طفلی در کنار آنحضرت نشسته در کمال حسن و جمال، در سرش کاکل. در نزد حضرت سیبی بود از طلا که از اکابر بصره یکی باو هدیه فرستاده بود و نامه‌ای در دست خود مینوشت چون طفل مانع میشد حضرت سبب طلا را می‌فطانید طفل مردم که بعقب آن میرفت حضرت مشغول کتابت میشد. چون سعدخواست که مسائل خود را سؤال کند حضرت فرمود ازین فرزند من پرس که وصی و جانشین من است.

— حماقت هبنقه است اما جسارت داری که به علما و مردم خاطر نشان کنی که جناب امام خدیان خالص فرموده است و علمائی که در خصوص صدق آن شهادت کرده اند مردم را کودن می‌شمارند در آنصورت علما بلا تأمل به قتل توفتوی خواهند داد و مردم بلا مضایقه و بلا ترحم به اجرای آن فتوی خواهند نمود. نگاه کن که علما بواسطه ریاکاری اهل ایران را در مراتب فرزاندگی به چه درجه پست تر افکنده اند و لکن اهل ایران فطرتاً از نعمت عقل جلی و دکاوت و قابلیت ذاتی بی بهره نیست، نهایت جوهر فولاد در زیر ژنگ ناپدید شده است یعنی عقاید باطله حیرت انگیز از مرحمت عربها او را بدبخت کرده است و این کیفیت نیز از جمله غرایبات است که علمای ما در جمیع تصنیفات خودشان و مواعظ آشکارا و لاترحم به کل حکما و صاحبان خیال که بطریق حقیقت و حقوق عقل و بشریت دلالت میکنند نام به نام فحش میدهند و لعنت میفرستند و خود ایشان را ملاحده و زناده می‌نامند و عقیده ایشان را کفر آمیز و ضالالت افزایند. مردم هم در خصوص این نوع بی انصافی هرگز به علما دقتی نمیگیرند. ۱ حکما و صاحبان خیال با تحمل و بلا تظلم بدینگونه جفای ایشان صابر می‌شوند.

به معتقد خلیفه خبر داده بودند که از امام حسن عسکری طفلی باقی مانده است. خلیفه رشیق را با دو نفر غلام دیگر فرستاد به سامره و فرمود به خانه امام عسکری داخل شوید و هر کس را در همان خانه بیاید سرش را بمن بیاورید.

رشیق روایت میکند که وقتی به خانه حسن عسکری رسیدم در دهلیز خانه غلامی سیاه نشسته بند زیر جامه میافید. پرسیدم که درین خانه کیست جواب داد که صاحب آن دیگر بهما زیاده ملتفت نشد ما داخل خانه شدیم رزمقابل پرده ای دیدیم چون پرده را برداشتیم حجره بزرگی بنظر آمد و اندرون آن حجره آبی<sup>۱</sup> بزرگی مانند دریاچه

---

→ و تئیکه بیچاره حکیمی و صاحب خیالی گاهی از شدت دلتنگی گاهی از بابت شوخی برای تزییح خوانندگان جسارت کرده در تصنیف خود تمسخر خفیفی و یا استهزای جزئی در حق علما و در حق عقائد باطله بقلم میآورد، مثلاً چنانکه درین نید، آنوقت علما از هر طرف صدای فریاد و فغان بلند کرده میگویند نگاه کن به کافر نابکار از تل گیاه کشیش چنگسای ربوده میخورد چنانکه جانوران درنده در کتاب افسانه به گاو بیچاره گفته اند نگاه کن به زندیق ملعون چگونه گمراه شده است که رسد ادب و حیا را بالمره فراموش کرده به علمای راشدین و بدین بدین تمسخر و استهزا میکند؛ لعنت بر او باد و بر عقیده او. سرده هم درین باب شریک نیت علما میشوند بیچاره حکیم و صاحب خیال نمیداند که از تعدی و اذیت ایشان به که پناه آورد و در کجا خلاصی یابد. ]

---

۱- یابند آب بزرگی باشد.

مشاهده گردید و در انتهای حجره روی آب حصیری گسترده دیدیم و بر روی همان حصیر شخصی نیکو منظر مشغول نماز بود و هیچ بهما ملتفت نشد . یکی از رفقا احمد نام پای خود را بدان درون حجره دراز کرد همان ساعت در آب آغاز غرق شدن کرده با اضطراب افتاد . من دست دراز کرده او را کشیده بیرونش در آوردم بیهوش شد بعد از ساعتی بیهوش باز آمد . پس از آن رفیق دیگر اراده کرد که داخل بشود حالت او هم بدان قرار شد من متحیر شده عذرخواهی کردم و گفتیم ای مقرب درگاه الهی واللہ نفہمیدم بودیم ترد که می‌آئیم از حقیقت حال خبر نداشتیم ایندم توبه میکنیم هیچ بما متوجه نشد . بدل ما هیبت عظیم افتاد برگشتیم . معتضد منتظر ما بود وقتی که رسید گذارش را نقل کردیم فرمود اگر این سر را بد آفریده‌ای نقل میکنید بی شبهه گردن همه شما را خواهم زد . تا فوت معتضد ما جرأت نداشتیم که این حکایت را به کسی نقل بکنیم .

کلینی، روایت میکند که اسحاق بن یعقوب بخدمت حضرت صاحب عریضه‌ای نوشته به سفیر دوم محمد بن عثمان تسلیم کرد که به حضرت برساند اسحاق در عریضه خود از حضرت سؤال کرده بود که آیا علت غیبت تو چیست و در غیبت تو چه نفع از او به خلق عاید است .

ای جلال الدوله ببینیم حضرت چگونه جواب متین خواهد داد که سائل را سکوت حاصل بشود .

۲- منطقاً باید «از تو» باشد مثل جمله پائین تر .

و در غیبت توجه از تو به خلق عاید است<sup>۱</sup>. حضرت در جوابش نوشت اما علت غیبت، پس حق تعالی میفرماید که یا ایها الذین آمنوا لا تسألوا عن اشیاء ان تبدلکم تسؤکم<sup>۲</sup> و اما آنکه سؤال کرده بودی از وجه انتفاع خلق در حالت غیبت من. پس بدانکه انتفاع خلق از من در حالت غیبت من مانند انتفاعی است از آفتاب زمانی که در زیر ابر باشد بد رستی که من امان اهل زمینم از عذاب خدا چنانکه ستارگان امان اهل آسمانند پس بیندید باب سؤال را که برای شما نفعی ندارد و تکلیف نکند در کاریکه داشتن آنرا به شما تکلیف نکرده اند و دعا کنید که حق تعالی بزودی برای شما فرج کرامت کند صلاح شما درین دعاست. سلام خدا بر تو باد و بر کسانی که تابع هدایتند.

ازین چه حاصل شدای جلال الدوله. این مگر به آن سؤال جوابست  
بهر صورت.

امام جعفر صادق فرموده است که حضرت قائم را دو غیبت خواهد بود یکی کوتاه که آنرا غیبت صغری میگویند، یکی طولانی که آنرا غیبت کبری مینامند. در غیبت اولی کسی جای او را نخواهد دانست مگر خواص

۲- این جمله در نسخه ترکی نیز عیناً تکرار شده و علت تکرارش معلوم نیست.

۱- سوره مائده آیه ۱۰۴- ای کسانی که ایمان آورده اید از چیزهایی مپرسید که چون بر شما آشکار شود اندوهگینتان کند.

شیعیان و در غیبت ثانیه مکان اورا کسی نخواهد دانست مگر او نیا . پس  
 و قتی که احادیث متواتره به وجود حضرت قائم دلالت میکند انکار کردن  
 آن حضرت محض بسبب غرابت طول حیات بی صورت است با وجودیکه  
 به حیات حضرت خضر و به عمر هزار ساله حضرت نوح و به عمر سه هزار ساله  
 حضرت لقمان مردم قائلند + ؛ و سؤال کردن که در وجود امام غایب

---

+ قید : ای جلال الدوله من نمیدانم که کدام سنیه به حیات حضرت  
 خضر و به عمر هزار ساله حضرت نوح و به عمر سه هزار ساله حضرت لقمان قائل  
 است تا که این مثال بانسان حیات امام غائب دلیل تواند شد . سه هزار سال  
 بلکه یک هزار سال مدتی است که به جمادات نیز تغییر میدهد . انسان چقدر  
 کودن باید بشود که این مدت را در عالم حیوانات مؤثر نداند و به عدم انهدام  
 کاخ وجود ذیحیات در سرور این زمان اعتقاد ورزد . آخوند مرحوم این قول  
 را اگر از راه اعتقاد میگوید آشکارا سفیه است و اگر از راه ریاسیگوید آشکارا  
 شارلاتان است . اما نقل خضر باصطلاح ترکان ناله قاز است . آب زندگی کجا  
 بود که خضر بنوشد و زنده بماند . در تواریخ یونانیان نوشته اند که اسکندر  
 بطرف مسکن سیاهان در آفریقیه به زیارتگاه یکی ازخدایان مشهور و نیکو سیرت  
 یونانیان یوپتیر نام رفته بود که از او کمر بسته بشود و زندگی جاوید معنوی  
 بیابد نه صوری یعنی روحانی نه جسمانی چنانکه مانیز باشخاص نیکو خصال  
 اسناد زندگی جاوید معنوی و روحانی یعنی خیالی میا هم مثلا  
 زنده است نام فرخ نوشیروان به خیر گرچه یسی گذشت که نوشیروان نماند  
 بچشم که حکیمی نیز خضر نام در رکاب اسکندر روانه بوده است و او  
 نیز نظر به احوال پسندیده خود در عقیده مردم آن زمان زندگی جاوید معنوی  
 ←

در حالت غیبت چه فایده هست بی وجه میباشد زیرا که در حال غیبت امام

حاضر و روحانی یافته است دیگر اسناد زندگی جاوید عبوری و جسمانی چرا به او  
بدهیم و چرا بدین درجه احمق بشویم<sup>۱</sup>. [و اگر باعتقاد علمای ما این خضر  
همانست که خدای مازو در قرآن خبر میدهد و او را بصفت عثمانه من لدنا علما<sup>۲</sup>  
میستاید و آنکه با حضرت موسی رفاقت کرده است و در اثنای رفاقت يك نفر  
طفل معصوم را بلا جرم کشته است بدین فتوی که پدر و مادر او از جلا ببردند  
و این طفل بیچاره گویا در بزرگی میبایست مصدر طغیان و کفر شود و روح  
والدین خود را بر نجات بدن سبب مستوجب قتل شده است این خضر را  
نه اینکه از عالمان بلکه از دیوانگان باید شمرد زیرا که با کدام دلیل عقلی و  
نقلی آدم با شعور و نور حرم طفل معصوم را با همان فتوای یسعی میکشد  
که این ظالم کشته است و آیاروا است که چنین احمق بیرحم شایسته زندگی  
جاوید بشود. از چنین سفیه بعید نیست که سفینه راهم بناحق خرق کرده باشد  
و در حقیقت پادشاه زمان سفاین مردم را بزور نمیکرفت حرفی بوده است  
بی ثبوت که به موسی گفته است در صورت خرق کردن سفینه هم به مفاقت  
او دلالت میکند متلا اگر سفینه را چنان خرق کرده است که بالمره از مصرفیت  
افتاده است و آب بواسطه آن خرق داخل سفینه تواند شد آشکار است که همان  
ساعت سفینه بدنه آب رفته غرق میشود در آن صورت از عمل او به صاحبان  
سفینه چه فایده آید و اگر سفینه را چنان خرق کرده است که باز مصرفیتش باقی  
است لکن با عیب جزوی و بی خطر چنانکه آب از خرق او داخل سفینه نمیتواند  
شد و سفینه در روی آب مانده است در آن صورت پادشاه زمان که به سفینه  
احتیاج دارد البته آنرا خواهد گرفت و این عیب جزوی و بی خطری که از

۱- این قسمت از قید را بصورت ناقص تری ضمن نامه ای بتاريخ ۲

آوریل ۱۸۷۱ بمظور تکمیل نسخه میرزا یوسف خان مستشار برای او  
فرستاده است.

۲- او را از نزد خود دانش آموختیم (سوره الکهف آیه ۶۶)

همان فایده حاصل است که در حالت غیبت پیغمبران پیشین ثابت است

→ خرق خضر واقع شده است سقینه را از غضب شدن سالم نخواهد گذارد پس عمل او بازیمعنی است. ما چقدر باید نادان بشویم که این نوع عمل های او را دلیل عقلش بشماریم. تعجب میکنم که خدای ما از غرابت این گذارش صرف نظر کرده آنرا در مدح این قاتل به ماخیر بدهد معلوم میشود که خداوند عالم در مغز ما که بندگان اوئیم هرگز قوه دراکه فرض نمیکند. حق دارد. چه بگوییم مگر آخوند ملا محمد باقر مجلسی را نمی بیند گمان میکند که ما همه مثل او هستیم در آن صورت چرا چنین حکایات را خبر ندهد اگر مثل ملا محمد باقر نیستیم پس چرا در مدت تاریخ هجری اصلا به لغویت این خبر هیچ ملتفت نشده ایم و متصل خودمان نیز آن سفیه مجنون را که امروز خضرش میخوانند میستائیم و از دانش بی وقوع او وجد میکنیم گویا نظیر قوپرنیک است که حرکت کره زمین را دریافت کرده است یا اینکه نظیر نیوتون است که قوه جاذبه کرات فلکیه را مشخص نموده است حتی به بیچاره موسی میخندیم که گویا چگونه ساده دل و طفل منش بوده است که از عمل بیمعنی او بمقام تعجب آمده است با وجودیکه بیچاره موسی دیده است و دانسته است که مرد که دیوانه محض است. ای جلال الدوله درد مشکل اینست که این حکایت تأویل بردار هم نیست که باز به نوعی پرده کشی ممکن شدی. جناب عبدالرحمن بن خلدون نیز در جزء رابع تاریخ خود فی اتیان تصبة الخضر دلیلالنیة المهدی مینویسد والصحیح ان الخضر قد مات<sup>۱</sup>. خدای ما مثل این خضر عالم دیگر را هم در قرآن بهمانشان میدهد که در پیش حضرت سلیمان بوده است و گویا قبل از طرفة العین تخت بلقیس را از شهر سبابه بیت المقدس آورده است. یعوض آنکه در قرآن یکنی دنیا را وقوت بخار را وقوت الکتریسیت را به ما خبر بدهد اینچنین سفهارا به ما معروف میسازد و خبر بلقیس و خبر شهر مبارک نیز به سلیمان

۱- در کتاب ابن خلدون یافت نشد.

مگر این ثواب فایده نیست که شیعیان به امامت او اعتقاد کرده بظهورش منتظر میباشند .

ای جلال الدوله می بینی که در اثبات فایده غیبت آخوند ملا محمد باقر مجلسی چگونه برهان قاطع اظهار میکند . بلی بعد ازین دلیل دیگر هرگز امکان شبهه نیست .

از امام جعفر صادق منقولست که هر کس در انتظار حضرت قائم وفات کند بمنزله آنکسی است که در زیر خیمه آن حضرت در یکجا با آن حضرت جالس شده باشد و در خدمت حضرت رسول شهید شده باشد و هم ثابت است که هر سال امام غایب به حج میآید و مردم را میشناسد و مردم او را نمیشناسند و در ایام غیبت صغری حضرت صاحب بتوسط سفر ابد شیعیان توقیعات<sup>۱</sup> میرسید و این حدیث از امام غائب است که در حال غیبت من رجوع کنید به راویان احادیث ما آل رسول که ایشان حجت ماهستند و من حجت خدایم . درین باب احادیث از حداحصا<sup>۲</sup> بیرونست . پس ازین دلائل و نصوص که آخوند مرحوم بغیبت حضرت قائم اقامه کرده است به ذکر دلائل زیاده احتیاج نیست .

---

۱- فرمان شاهی، عباراتی که زیر نامه یا کتابی بنویسند

۲- شماره، حساب.

---

→ سرغ بدهد آورده بود... به پنه خدای ما را بین چها سیافد. فقال ای شدند  
احطت بعالیم تحط به وجئتک من سباء نباء یقین ، انی وجئت اسراة تملکهم  
واوقیت من کل شیئی ولها عرش عظیم<sup>۱</sup> الی آخر الآیات .

---

۱- سورة النمل آیه ۲۲ و ۲۳

## ای جلال الدوله ثبت المطلوب<sup>۱</sup>

حضرت قائم را در غیبت صغری سفرای بود که عراقی را  
به حضورش میرسانیدند و بخط شریف آن حضرت جواب میآوردند و  
خمس و نذورات که از مردم میرسید تحویل گرفته به حضرت عرض میکردند  
و حضرت نیز میفرمود که به سادات و فقرای شیعیان برسانند و انواع کشف  
و کرامات از سفرای ظاهر میشد. مدت غیبت صغری هفتاد سال کشید اول  
سفرای عثمان بن سعید اسدی بود که عدالت و امانتش به شهادت امام حسن  
عسکری ثابت بود. دوم ابو جعفر محمد بن عثمان بود یعنی پسر سقیر اول  
که پدرش در حین وفات سفارت و پیشه خود را به پسر خود سپرد. درین  
خصوص محمد بن عثمان از طرف امام غائب نامه‌ای نیز اظهار کرد که  
جانشین برحق پدر خود میباشد محمد بن عثمان حین وفات خود سفارت  
را بدایه القاسم حسین بن روح نوبختی وصیت کرد و حسین بن روح زیاده  
از بیست و یکسال مشغول سفارت شد و مرجع جمیع شیعه بود و در تقیه  
بنحوی مهارت داشت که سنیان او را از خوردشان میدانستند<sup>+</sup> تا که در  
تاریخ سید و بیست و شش به ریاض رضوان ارتحال کرد<sup>۲</sup> و بامر امام  
غائب سفارت را به شیخ جلیل علی بن محمد سمری تفویض نمود و شیخ

+ قید : یعنی طرق حيله گری و نادری را بواجبی میدانست.

۱- مقصود ثابت شد

۲- به باغ بهشت رحلت کرد.

جلیل سدسال به امر ستارت عسقل شد و در تاریخ سیصد و بیست و ندفات کرد ، غیبت کبری واقع شد ، چند نفر از شیعیان در حالت وفات شیخ جناب علی بن محمد سمری بحضور اورفته بودند از امام غایب فرمائی بیرون آورد که بسم الله الرحمن الرحیم ای علی بن محمد سمری حق تعالی بزرگ نماید اجر برادران ترا در مصیبت تو بعد از شش روز تو از دنیا مفارقت خواهی کرد پس کارهای خود را جمع کن و کسی را بخود وصی و قائم مقام مساز که از یندم غیبت کبری تمام ابتدا کرد میشود که مدت این غیبت به بار طول کشد و دلها سنگین گردد و زمین از جور و ستم پر شود اما در زمان این غیبت هر کس از شیعیان ادعا بکند که مرا دیده است کاذب و افترا گوست لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم .

ای جلال! ندوله پس معلوم میشود که در خصوص دیدن امام غایب احتمال ادعای دروغ از شیعیان بوده است . آیا در ین صورت همین احتمال در حق خود سفرا نیز شامل نمیتواند شد و صدق ادعای ایشان با کدام دلیل عقلی ثابت میشود . کیسانیه نیز در ین قائل هستند که محمد حنفیه غیبت کرده است شما خواهید گفت که ایشان دروغ میگویند . خیر شما خودتان دروغ میگوئید ، بر اثبات غیبت شما که دلیل عقلی ندارید اعتقاد شما در ین باب عینی بر وایت چند نفر عیار ابله فریب است ایشان مگر اینچنین عیاران نداشتند از کجا معلوم میشود که عیاران شما راستگو هستند و عیاران ایشان دروغگو بهر صورت .

از سفر معجزات بسیار ظهور میکرد از آنجمله ابوعلی بغدادی نقل میکند که از طرف ابن جاثلیق دو شمش طلا میآوردیم که در بغداد به حسین بن روح بدهم اتفاقاً در راه يك شمش آنرا گم کردم از بازار شمش دیگر خریده عوض آن گذاشتم وقتی که به حضور حسین بن روح رسیدم و شمشها را عرض کردم اشاره کرد که فلان شمش را بردار که آنرا از بازار خریده‌ای زیرا که شمش مفقود شده بدما واصل شده است همان ساعت دست برده شمش را که در راه مفقود شده بود درآورده نشان داد. دفعه دیگر در بغداد زنی از شیعیان میپرسید که وکیل امام غایب کیست یکی از شیعیان حسین بن روح را به او نشان داد زن نزد حسین آمده گفت خبر ده بمن که برای توچه آورده‌ام تا که تسلیم نمایم. حسین گفت: هرچه آورده‌ای بپرداز به دجله نگویم. زن آنچه آورده بود به دجله انداخت و رجوع به حسین کرد. حسین به خادم گفت یار همان حقه را. وقتی که خادم حقه را آورد بدزد گفت آورده تو این حقه بود در جوفش يك جفت دست بند طلا و چند دردانه و چند انگشتری فیروزه و عقیق هست، زن از حیرت بیهوش شد. یک دفعه هم در مجلس حسن بن احمد<sup>۱</sup> ناصرالدوله از غیبت امام صحبت افتاده بوده است حسن بن احمد استهزا میکرده است که غیبت دروغ است در آنحال عموی او حسین داخل شده گفته است که ای فرزند شك مکن و استهزاء منما من نیز اول مثل تو شك میکردم اما

۱- در یکی از نسخه‌های ترکی بجای احمد، «حمدان» آمده است.

وقتی که مرا حاکم قم کردند با قشون میرفتم بعقب شکاری افتاده تنها از  
 دسته‌ها دور شدم زیاده دورتر افتادم ناگاه سواری در پشت اسب اشهب  
 پیدا شد عمامه خروسبز در سرموزه سرخ درپا به من امیر خطاب نکرد  
 گفت ای حسین چرا در غیبت من شك میکنی و چرا خمس مال خود را  
 به اصحاب و نواب من نمیدهی . من از خوف لرزیدم عرض کردم فدای  
 تو بشوم هر چه میفرمائی عمل میکنم فرمود از فلان راه برگرد که به لشکر  
 خود میرسی و اگر چه اهل قم به خلیفه عاصی شده‌اند اما تو از برکت ما  
 بدون قتال و جدال داخل شهر میشوی و کامرانی می‌بینی و هر چه کسب  
 میکنی خمس آنرا به نایب من برسان . عرض کردم اطاعت میکنم فرمود  
 برو حالا به رشد و صلاح<sup>۱</sup> . بعد از نظرم غایب شد وقتی که من از حکومت  
 قم معزول شده با مال وافر وارد بغداد شدم مردم بدیدن من آمدند از آن جمله  
 محمد بن عثمان اسدی هم آمده نشست . همه می‌آمدند و میرفتند لیکن  
 محمد نشسته بود و هیچ حرف نمیزد . در دلم زیاد خشمناك میشدم که  
 آیا این چرا بر نمی‌خیزد و نمی‌رود تا اینکه مجلس منقضی شد محمد  
 بمن نزدیک آمده گفت که میان من و تو سری هست بشنو گفتم بگو گفت که  
 صاحب اسب اشهب میفرماید که ما بوعده خودمان وفا کردیم تو نیز بوعده  
 خود وفا کن گفتم بجان منت دارم برخاستم و از دستش<sup>۲</sup> گرفتم به اندرونش

۱- در نسخه تاجیکی نوشته شده است « فلاح » .

۲- یعنی دستش را گرفتم .

بردم سر صندوق های خود را گشادم خمس مال خود را کالا به او تسلیم کردم  
بعضی از مال من که فراغش شده خمسش میماند محمد بخاطرم می انداخت  
خمس آنرا هم میگرفت .

ای جلال الدوله من نمی فهمم که معجزات یا کرامات این سفر چرا  
فقط از بابت خمس و هدیه و نذر بروز میکرد بهر صورت .

ای جلال الدوله مادام که تو وهم مذهبیان تو از علم طبیعت و نجوم  
خبردار نیستی و مادام که بدانتن خوارق عادات و معجزات از ممنوعات در دست  
تو وهم مذهبیان تو بابت قاعده علمی نیست تو و ایشان همیشه به خوارق عادات  
و معجزات و جادو و سحر و ملائکه و جن و شیاطین و دیو و پری و سایر این قبیل  
موهومات باور خواهید کرد و همیشه در جهالت خواهید ماند . علم طبیعت  
و علم نجوم را تعلیم کردن به تو و سایرین در مکتوب ممکن نیست اما قاعده علمی  
را بنوعی تقریر میتوان کرد بحتمل که فی الجمله از آن بصیرت حاصل کنید .<sup>+</sup>  
اولا عامی بینیم که این عالم موجود است پس این موجود یا خود بخود موجود است یا  
قانون خود یعنی در وجود خود به یک وجود اجنبی دیگر محتاج نیست در آن صورت

---

+ [ قید : از متأخرین فیلسوفان فرنگستان دانشمند انگلیسی بوقل نام  
در تصنیف خود در سلك مطالب عالیہ سینویسد نیز اعظم آسمانی با آن عظمت  
و جبروت که دارد در پیشگاه عقل انسانی لاف برابری نمیتواند زد . پس ای جلال -  
الدوله برای فهمیدن مطالب من باید تو عقل صرف راست و حجت دانسته باشی  
نه نقل را که اولیای دین با آنرا بر عقل مرجح شمرده اند و چند هزار سال است  
بواسطه اغراض نفسانیه عقل را از درجه شرافت و اعتماد انداخته در حبس ابدی  
نگاه داشته اند . ]

ماتفق میشوند باینکه گروه از قائلین وحدت وجود مثل عبدالرحمان جامی +  
 و شیخ محمود شبستری [و کسنوفان] و بطرارق و ولتر فرنگی و میگوئیم که  
 کل کائنات یک قوه واحد [و قادره] و کامله [و محیط] است یعنی یک  
 وجود واحد و کاملست که در کثرات لا تحصی و اشکال و انواع مختلفه ظهور  
 کرده است بالا اختیار در تحت قانون خود یعنی در تحت شروط خود. مثلاً  
 قانونش اینست که مرد باید با زن مقاربت بکند، نطفه او در رحم زن قرار  
 گیرد، نهما، طفل در رحم مادر حیات نباتی یابد، بعد تولد کند و حیات  
 حیوانی پیدا نماید و با هوا نفس بکشد و شیر بمکد و نشو و نما بکند، جوان  
 شود، پیر گردد، بعد مضجع بشود که مابین آن موت خطاب میکنیم و به عالم  
 جماد انتقال نماید. در ذیحیات قانون اینست یعنی شرط اینست، و قانون  
 نباتات یعنی شرطش چنین است که حبه درخت باید بزیر خاک نشانیده شود،  
 در وقت خود بآن آب داده باشند و آفتاب و هوا به او پرورش نمایند و نمو  
 کند، نهاله گردد، بعد بزرگ بشود، سالها عمر نماید، بار بدهد، در  
 آخر پیر بشود، بخشکد، پیوسد، بپفتد، تلف گردد؛ در نبات نیز قانون  
 اینست یعنی شرط اینست. خواهی پرسید که پس نطفه و حبه اول از کجا  
 پیدا شد. جواب اینست که این کائنات یک قوه واحد و کامله است، یک

[+ قید: جناب عبدالرحمن جامی میگوید:

در کون و مکان نیست و لا جزیک نور ظاهر شده آن نور بانواع ظهور  
 حق نور تنوع و ظهورش عالم توحید همین است و گروه و غرر]  
 ۱- در نسخه ترکی بجای آن جمله زیر نوشته شده است: «یک قوه واحد

و قادر و کامل است»

وجود واحد کامل است ، اولش هم اینست آخرش هم اینست ؛ نه اول به او  
 سبقت کرده است و نه آخر به او خاتمه خواهد شد یعنی عدم به او نه سبقت  
 کرده است و نه خاتمه خواهد شد ؛<sup>+</sup> زمان هم از مقتضیات اوست مکان هم  
 از تکلیفات اوست . اگر بگوئی که آمدن وجود خود بخود به عرصه ظهور  
 محالست این کائنات باید با اراده يك وجود دیگر ظهور بکند پس همان  
 وجود دیگر نیز به موجب این دلیل به حیثیتی که وجود است باید به اراده  
 يك وجود دیگر موقوف باشد و همان وجود دیگر هم بنخواستش غیر وجود  
 محتاج بشود همچنین بلا نهایت ؛ این به تسلسل میکشد و پایش در جایی بند  
 نمیشود . اگر بگوئی که وجود دیگر صاحب قدرت است پس صاحب قدرت  
 شدن امری است موجود . همان قدرت را درین وجود که با چشم  
 خود آنرا می بینی بدان ، آن وجود دیگر که موهوم است پسر عموی  
 تو نیست که این قدرت را در او ثابت میکنی اما درین وجود مرئی  
 روانمی بینی . پس تو چاره نداری مگر اینکه فقط در اینجا بایستی و گوش  
 بدهی زیرا که با حواس پنجگانه تو زیادترین نمیتوان دانست ، در این صورت  
 هر جزو این قوه واحد [ وقادره ] و کامله و این وجود واحد [ وقادر ] و کامل  
 که در کثرات ظهور کرده است خواه کرات سماویه و خواه کره ارضیه و هر  
 قسم موجود نسبت به وجود واحد فرداً فرداً جزواست و فرداً فرداً ذره است و تمام  
 ذرات يك کل است و همان کل وجود واحد است . پس این وجود واحد  
 خالق هم خودش است مخلوق هم خودش است . پس کدام ذره از ذره دیگر

---

<sup>+</sup> قید : چنانکه تو عدم را بوجود موهومی سبقت کننده و خاتمه شونده

نمی شماری .

خواهش خواهد کرد که فلان امر را بر عاقلان بساز بخلاف قانون معلوم ،  
و آیا کدام ذره قادرست که بر حسب خواهش این ذره این امر را بخلاف قانون  
معمول بدارد . دیگر واضحتر با مثال بگویم مثلاً کدام ذره به ذره دیگر باید  
رجوع کند که فلان سر بریده را به بدن صاحبش متصل کرده زنده کن و آیا  
کدام ذره قادرست که به این تکلیف خلاف قانون انجام بدهد و آیا کدام ذره به  
ذره دیگر باید رجوع کند که مرا هزار سال عمر بدهد و آیا کدام ذره قادرست  
که این خواهش خلاف قانون را بعمل تواند آورد. شمس و قمر را که آنها  
نیز ذرات هستند قانون اینست که طلوع نمایند، روشنی بپاشند هر يك با  
قانون معین. آیا کدام ذره به ذره دیگر باید رجوع بکند که شمس را معدوم کن و  
قمر را شق بساز، آیا کدام ذره قادرست که چنین تکلیف مخالف قانون را معمول  
بدارد. در کره ما که ارض است قانون چنین است که ذی حیات باره ای با هوا و پیاره ای  
دیگر با آب تنفس میکند آیا کدام ذره ذی حیات ارضی و هوایی به ذره دیگر  
باید رجوع کند که مرا از مسافت هوا به فوق ملک اعلا صعود کنند و بگردان  
یا مرا در قمر دریا سیار کن و آیا کدام ذره به این امر خلاف قانون مقتدر باشد.  
آیا کدام ذره ذی حیات ارضی و آبی از ذره دیگر باید تمنا بکند که مرا  
خارج از آب در روی زمین و جو ف هوا بگردان، آیا کدام ذره به انجام این  
تمنا قدرت دارد. در کره ما که ارض است قانون اینست که کل اجسام باید  
مرئی یا محسوس باشد. اگر ملک و جن و شیطان و دیو و پری از اجسام کره  
ماست باید مرئی و یا محسوس باشند اگر از اجسام کرات دیگرند به کره

ما نزول نمیتوانند کرد بجهت آنکه هر کوه را قوه مغناطیسیه یا قوه جاذبه  
 هست و به موجوداتی که در سطح آن عیاشند از نزول و عبور به سایر کرات مانع  
 میگردد. آیا کدام ذره از ذره دیگر استعدا باید بکند که فاذن ملئکرا نزد من  
 بفرست و آیا کدام ذره است که به اجابت این استعدا قادر باشد. بموجب این  
 قاعدۀ علمیۀ کل خوارق عادات یعنی کلی امور مخالف قانون مثل معجزات  
 [و کشف و کرامات] و جادو و سحر و زمن و جفر و کیمیا + ممتنع میباشد  
 و کل ملئککه و کل اجنه و شیاطین و دیو و پری و امثال اینها در کرۀ ما  
 موجودات خیالی مینمایند.

+ [تقدیر : بعضی از درویش عیار پیشه اشخاص ناقص العقل را با انواع  
 شعبه بازی ها ، که فنی است جدا گانه و در فرنگستان به فن : بازی معروف است ،  
 معتقد میکنند که کیمیا : در دنیا وجود دارد و اکسیر از ممکنات است و بعضی فزات  
 کثیفه به فزات نفیسه متقابله میشود و برای اثبات دروغ های خودشان در شعبه  
 بازی از راه اقتراح چهار مصراع منسوب بامام نیکو خصال عنی این ابوطالب  
 را شاهد میآورند :

|                  |                    |
|------------------|--------------------|
| خذالفرار والطنقا | وشیئا یشبه البرقا  |
| اذا مزجتہ سحرا   | ملکت الغرب والشرقا |

و میگویند که حضرت کیمیا را به معاویه آموخت و معاویه با واسطه این  
 علم زر فراوان گرد آورد و به مردم داد و ملئکرا از دست امام گرفت .  
 مردم بیچاره وقتی این چهار مصراع و نام امام را میشنوند بدون تعقل  
 مانند شکار بیشعور بدام قریب صیادان میروند و میافتند و بوجود کیمیا معتقد  
 میشوند و شعبه بازی عیاران را شاهد می کنند و بیخاطر بیمعرفتی از علوم و  
 فنون شعبه های آنان را در باره وجود علم اکسیر مثبت می شمارند و چنین گمان

ثانیاً این عقیده‌میینها را بکنار میگذاریم وقائل میشویم که این عالم

میکند که جیوه واقعاً در بوته به طلای خالص منقلب شد و نمیتواند بدانند آن جیوه که عیار در بوته ریخته بر روی آتش نهاده بود پریده و آن زر که از درون بوته در آورده طلای خالص و حقیقی است که عیار بامداد فن شعبده در پیش چشم آنان در بوته افکنده بود و آنان ندیده بودند . بسبب این نوع اعتقاد باطل بیچاره‌ها جان و مالشان را در راه آنگونه شارلاتان‌ها نثار کرده ، خانه خراب شده عاقبت در کمال بدبختی کیمیا کیمیا گویان ، عنقا عنقا جویان از دنیا میروند .

بیائیم بر سر آن چهار مصراع . اگر این مصراع‌ها از امام است و اگر امام کیمیا میدانست چگونه آنرا به معاویه آموخت که دشمن او شده خلافت را از دستش بگیرد ؟ معاویه بیست سال قبل از خلافت در شامات در کمال استقلال حکومت کرده بود و پول گرد آورده بود ، این چه دخلی به کیمیا دارد ؟

اگر بواسطه داشتن این علم تملک بر غرب و شرق ممکن بود پس امام چگونه حتی بر عربستان نیز نتوانست تسلط یابد ؟ با وجودیکه آرزویش در ریاست از اول تا آخر به عشق شبیه بود و چرا پول نداشت که به اعوان و انصارش بدهد که از او رو گردان نشده بجانب معاویه روی بگردانند ؟

چنانکه بر کل عالمیان ثابت است امام خیر خواه ملت و محب بنی نوع بشر بود . اگر کیمیا وجود داشت و امام آنرا میشناخت و تعلیمش را جایز میدید باید با وضوح و صراحت بتصریح بیان میکرد که افراد بشر از آن بهره‌ور میشوند نه اینکه با چند کلمه معماوار خلق را در اشتباه بیاندازد و تا انقراض عالم خانه خرابی بنی نوع بشر را باعث شود . معاذ الله که علی بن ابوطالب صاحب چنین صفاتی باشد تعالی شأنه عما یقولون الکاذبون .

موجود است بواسطه يك وجود كل كه منبع است و جميع موجودات نسبت به

پس با دليل عقلی مبرهن میشود که این چهار مصراع قول امام نیست ،  
عیاری این الفاظ را موافق بدعای خویش یکدیگر بافته از راه افترا اسناد آنرا  
به امام داده و بمروزیام این اسناد ناحق بنام امام شهرت بافته و حتی مصراع ها  
در دیوان او داخل شده است<sup>۱</sup> .

[و اما وجود کیمیا ، پس امروز بواسطه قانون علم شیمی ثابت و روشن  
است که انقلاب ماهیت اشیاء بسیطه به بسیط دیگر یعنی انقلاب ماهیت مس و  
آهن و سرب و ارزیز و امثال آنها به تفره یا طلا از ممکنات نیست]  
+ [قید : الملك جوهر مجرد و بسیط بتشکل باشکال مختلفه الا الکلب  
والخنزیر<sup>۲</sup> . این کلام علماء منطقین ماهیچ معنی ندارد و ترجمه اش در هیچیک از  
السته روی زمین مفهوم نمیشود تنها زبان عرب قابل است که برای افاده  
اینگونه پرپوچات الفاظ باشکوه و طمطراق پیدا کرده در نظرها جلوه بدهد .  
جوهر مجرد و بسیط چه چیز است و چه معنی دارد . فرض کنیم که ملك و جن  
جوهر لطیف یعنی سرشت لطیفند درین صورت آشکار است وجود دارند و هم  
ظاهر است که ذی حیاتند و داخل جماد نیستند و چون ذی حیاتند باید ترکیب حیاتی  
داشته باشند . و قتیکه ترکیب حیاتی دارند چگونه ممکن است مرئی نشوند  
و چگونه باشکال مختلفه تشکل توانند پذیرفت . تشکل پذیرفتن یعنی چه ،  
مگر سوم بودند که گاهی از آنها تشکل شتر توان کرد و گاهی تشکل شتر را برهم  
زده تشکل گاو و گوسفند توان ساخت . ما ملاحظه میکنیم که این قبیل حقه بازی

---

۱- تا اینجا فقط در نسخه ترکی و بزبان ترکی بود که بفارسی معمولی

ترجمه شد .

۱- فرشته جوهر مجرد و بسیطی است که بصورت های گوناگون بجز

سك و خوك تشکل میگیرد .

همان کل جزو است مانند نسبت موج به دریا یا نسبت حباب به آب<sup>۱</sup> و جمیع

از قانون خود آفریننده کائنات نیز بیرون است. خود آفریننده کائنات هم بخلاف قانون خود قادر نیست ترکیب حیاتی را که یک دفعه از شکل اولی برهم خورد باز به همان شکل اولی بگرداند پس چگونه ملك و جن از يك ترکیب مثلاً از ترکیب حیات انسانی به ترکیب حیات شتر و اسب متشکل شده باز بمیل خودشان از ترکیب ثانی به ترکیب اولی رجوع توانند کرد. خلاصه ای جلال الدوله، بن که این کلام را نمی فهمم شاید تو می فهمی، اما گمان ندارم که تو نیز فهمیده باشی. پس این کلام چه چیز است که در اکثر کتب معتبره مابیه ما دوچار میشود. آیا چرا علمای ما این کلام را در درجای مقام آورده اند. جواب را من به شما بگویم. چون مبدأ کار مبنی به هر قسم و سایل عوام فریب است این کلام نیز یکی از آن وسایل است تعجب است که تا امروز کسی تلفت نشده است که این کلام معنی ندارد. خود پیغمبر ما نیز در مراتب تربیت یکی از عربهای عصر خود بود و خودش نیز مانند سایر عربها از علوم طبیعت و حکمت خبر نداشت و خودش نیز بوجود ملك و جن و به جمیع خوارق عادات قلباً باور میکرد و چنان می پنداشت که در کل دنیا طایفه ای نمیشود که بدین نوع چیزها اعتقاد نورزد و بهمین اعتقاد در کمال اطمینان نقل اصحاب کهف را و نقل هدهد و بلقیس را و ایمان آوردن طایفه جن را و امثال این قسم افسانه ها را در قرآن خبر میدهند و هرگز به عقلش نمیرسد که بعد از مرور قرون و اعصار علوم طبیعت و حکمت ترقی کامل در دنیا پیدا خواهد کرد و مردم بقوت آنها این چنین نقلها را از اخبار لغو و طفلانه خواهند شمرد و بر آنها خواهند خندید و اگر لغویت آنها به پیغمبر

۱- در نسخه تاجیکی پس از کلمه «آب» این جمله آمده است «یا نسبت

خطوط به قلم».

جزو جدا شده است از همان کل، و وجود کل اصل است و وجود جزو فرع  
و این فرع باز به اصل رجوع خواهد کرد یعنی دریا تموج خواهد نمود،  
موج خواهد برخاست، باز موج از هم پاشیده به دریا رجوع خواهد کرد؛ آب  
حرکت خواهد کرد، حباب خواهد انداخت، حباب بترکیب قبه‌های کوچک  
نمودار خواهد شد، بعد باز هم خواهد خورد و به آب واصل خواهد گشت.

سیل بر اوج برده بود خروش چون به دریا رسید گشت خموش  
بود موری زدانه‌ای خوشدل چون به خرمن رسید گشت خجل  
و در حقیقت کل و جزو يك وجود واحد است که ظهور کرده است باز  
بلا اختیار<sup>+</sup> در کثرات لا تحصی و انواع و اشکال مختلفه بر وفق قاعده مذکوره

مائیز ظاهر میبود چنانکه بر ما ظاهر است ابدأ به اخبار آنها جسارت نمی‌کرد و  
ابداً به ذکر آنها خود را دانسته و فهمیده محل تسخر آیندگان نمی‌ساخت.  
الحاصل اعتقاد پیغمبر ما این بود که اگر درین باب از طرف منافقان شکی ظهور  
کند همین شك در صدق قول او ظهور خواهد کرد نه در وجود ملك و جن و نه در  
امکان خوارق عادات و این معنی برای او سهل مینمود و باعث کسرشان او  
نمیشد چونکه پیغمبران پیشین نیز این چنین افسانه‌ها را خبر داده‌اند و اخبار  
آنها را برای خودشان باعث خفت و کسرشان نشمرده‌اند پس پیغمبر ما نیز  
در این باب اقتدا به متقدمین خود کرده است.<sup>۱</sup>

۴ قید: بلا اختیار بودنش را ازین قیاس میتوانی کرد که جنین را در شکم  
مادری بینی گاهی پلك چشم‌هایش پوشیده و چسبیده و گاهی موضع معتادش بسته و

در تحت قوانین خود یعنی تحت شروط خود. درین صورت ما متفق میشویم  
با گروه دیگر از قائلین وحدت وجود مانند [برهمن و] شمس تبریزی و  
ملای رومی [واسپینوزای یهودی] و سایر عرفا چنانکه ملای رومی گفته است:

بشنواز نی چون حکایت میکند      وز جدائی ها شکایت میکند

کز نیستان تا مرا ببریده اند      از نفیرم مرد و زن نالیده اند

پس از ظهور این جزوها از کل باز همان قاعده و قانون و شروط جاری

---

گاهی با دوسرويك شكّم متكون میشود یعنی سببی واقع شده تكون اورا از  
قانون معلوم منحرف میسازد درین صورت نه در چنین اختیار هست که این سبب  
را رفع کند و نه در قوه خارجۀ موهومۀ که بقلب آفریننده مشهور است و همچنین  
هزار گونه دلیل قاطع بر اثبات این مطلب موجود است که ایراد آنها درین  
مختصر ننگند.

هر آنکس را که مذهب غیر جبر است      نبی فرمود که مانند گبر است  
جبر عبارتست از بلا اختیار بودن وجود کل در بروز خود و اگر کسی جبر  
را بمعنی دیگر تعبیر بکند تفهمیده است.

[عارفی کو که کند فهم زبان سوسن      تا پیرسد که چرا رفت و چرا باز آمد  
هر عارف حقیقی زبان سوسن را فهم کند و این سؤال را از او بکند این  
جواب را از او می شنود که: مرا نه در آمدن اختیار بود نه در رفتن. وقتی من  
در هر دو حال بی اختیار بوده ام علت آمدنم و رفتنم را چرا از من میپرسی؟]<sup>۱</sup>

---

۱- پاراگراف آخر در نسخه های فارسی نبود و از متن ترکی ترجمه

شد.

است که در عقیده اولی ذکر شد و درین ظهور نه کل را اختیاری هست نه  
 جزو را. پس کل به جزو یعنی خود به خود چگونه میتواند گفت که مرا  
 بشناس. آیا کل را از جزو چه فرق است بغیر از اینکه او کل است و این  
 جزو است مثل سربادست. آیا کل را به جزو و جزو را به کل چه ترجیح هست  
 بجهت آنکه هر دو شیئی واحد است در کمال قدرت محض در باب بروز در  
 دایره قوانین و شروط معیند آیا جزو از کل امری را تمنا کند کل چگونه  
 آنرا بجا میتواند آورد، آیا کل از جزو چیزی خواش بکند جزو چگونه  
 انجام آن خواش را میتواند چونکه نه در کل اختیار هست و نه در جزو آیا  
 کل به جزو چگونه تکلیف میتواند کرد که تو مرا ستایش کن، آیا سر چگونه  
 به دست میتواند گفت که تو بمن عبادت کن یعنی شیئی واحد خود به خود  
 چگونه تکلیف عبادت میتواند کرد. پس موجد و موجود شد وجود واحد  
 و یک قوه [واحد و] قاهره و کامله در تحت قوانین خود بلا اختیار. با این  
 قاعده نیز خوارق عادات و معجزات و سحر و جادو و رمل و جفر و کیمیا و  
 و ملائکه و جنه و شیاطین و دیو و پری و امثال این وجودهای موهومی که  
 برخلاف قانون متخیل میشوند از ممکنات نیستند. اکثر قائلین وحدت  
 وجود درین عقیده میباشند، اینست معنی آن کلمه که حقهالی لامکان است  
 یعنی شیئی واحد خود بر خود مکان واقع نمیتواند شد [بعبارت دیگر  
 شیئی واحد خود بر خود ظرف نمیتواند شد] اینست معنی آن آیه که و نحن

اقرب الیه من جبل الوریث<sup>۱</sup>، اینست معنی آن حدیث<sup>۲</sup> که مارمیت از رمیت  
ولکن الله رمی<sup>۳</sup>، اینست توجیه لولاك لولاك<sup>۴</sup> یعنی اگر جزوی از اجزای  
کل که با جمیع جزوهای خود در یکجا شیئی واحد شمرده میشود معدوم  
میشد دیگر جزوهایش نیز میبایست معدوم گردد و هیچ وجود نباشد.  
[اینست تفسیر این کلام من عرف نفسه فقد عرف ربه، هر کس ذات خود  
را بشناخت بتحقیق پروردگار خود را شناخته است باین معنی که میان

+ قید:

دوست نزدیکتر از من بمن است      وین عجب تر که من از وی دورم  
چه کنم با که توان گفت که او      در کنار من و من موجودم

سألها دل طلب جام جم از ما میکرد  
آنچه خود داشت زیگانه تمنا میکرد  
گوهری کز صدف کون و مکان بیرون بود  
طلب از گمشدگان لب دریا می کرد  
بیدلی در همه احوال خدا با او بود  
او نمیدیدش و از دور خدایا می کرد

- ۱- مانند یکتریم به او از شاهرك گردن (سوره ق آیه ۱۶)
- ۲- در بسیاری از نسخه های فارسی نوشته است «آیه» و آیه صحیح است.
- ۳- وقتی تیری پرتاب میکنی تو پرتاب نمیکنی ولی خداست که پرتاب میکند (سوره انفال آیه ۱۷)
- ۴- اگر تو نبودی اگر تو نبودی. اشاره به حدیث قدسی «لولاك لما خلقت الافلاك» یعنی اگر تو (محمد) نبودی افلاك را نمیآفریدم.

ذات او و پروردگارش جدایی نیست اگر ذات خود را بشناسد پروردگار خود را شناخته است اگر پروردگار خود را بشناسد ذات خود را شناخته است.<sup>۱</sup> اینست معنی قول منصور که انا الحق<sup>۲</sup> گفت یعنی باین تعبیر که من وکل عبارت از یک قوه و از یک وجود واحد و کامل و صاحب قدرتست فی نفسه، یعنی که قدرت در خود نفس او با قوانین معلومه لازم افتاده است چنانکه حرارت لازم وجود آتش است و از و منقک نمیتواند شد

روا باشد انا الحق از درختی چرا نبود روا از نیکبختی  
اما نه باین تعبیر که کل از من سوا بوده، بر من حلول کرده است و  
یا کل از من سوا بوده با من اتحاد پذیرفته است،

حلول و اتحاد اینجا محالست که در وحدت دوی عین ضالاست  
[اینست معنی فرد ملای رومی:

چونکه بیرنگی اسیر رنگ شد موسی باموسوی در جنک شد  
چون به بیرنگی رسی کان داشتی موسی و فرعون کردند آشتی

یعنی موسی و فرعون هر دو و محمد و ابوجهل هر دو یک وجود بودند،  
وقتی که از اصل خودشان جدا شده به عالم تعین در آمدند بایکدیگر

۱- در نامه مورخ ۲ آوریل ۱۸۷۱ به میرزا یوسف مستشار این قطعه را نیز فرستاده که به نسخه خودش اضافه کند.

۲- در نسخه های فارسی مورد مقابله بجای «انا الحق» «انا الله» نوشته شده است.

به جنگ افتادند زمانی که به اصل خودشان رجوع کردند باز همان وجود واحد شدند که بودند. [اینست معنی فنا که جزو، وقتی که خودی را کالعدم دانست به کل واصل است. خوب ادا کرده است این عقیده را امام غزالی<sup>+</sup> در وصف معراج:

|                              |                               |
|------------------------------|-------------------------------|
| ختم نبوت چو علم بر کشید      | دامن معراج بر اختر کشید       |
| رفت به جائی که در او جا نبود | رفتن آن راه بدین پا نبود      |
| رفتش آن بود که از خویش رفت   | باقدم بپقدمی پیش رفت          |
| بلکه کجا بود درو پیش و پس    | ذات خداوند جهان بود و بس      |
| سر محبت ز دو سو جوش کرد      | بلکه ز خود گفت ز خود گوش کرد  |
| عشق دوئی را زمین برده بود    | گفته شد آن راز که در پرده بود |

این عقیده ثانیه و عقیده اولی هر دو در حقیقت اعتقاد واحدست اما اصطلاح عرفا و حکما آنرا بنوعی از یکدیگر متفاوت مینماید.

ثالثاً این عقیده را نیز بکنار میگذاریم و رجوع میکنیم به عقاید متشرعین و میگوئیم که این عالم موجود است و آنرا یک موجودی هست که او قدیم و غیر از موجود است و همان موجد مرئی نیست و قادر مختار

---

<sup>+</sup> قید: این امام غزالی نه آن امام غزالی است که معاصر نظام الملک بود، این امام غزالی همانست که لطفعلی یگ در آتشکده او را در سلک شعرا ذکر میکند معاصر پادشاهان صفویه.]

است و این عالم را با قدرت خود از عدم به وجود آورده است. + و اختیار دارد که باز این عالم را معدوم بکند درین صورت ما این موجد را فرض میکنیم مثل خودمان يك وجود صاحب غرض و صاحب مهر و کین و طالب حب جاه و شهرت و يك وجود منتقم که از آفریدن ما غرض شهرت خود بوده است بگفت کمتر مخفيا فاحببت ان اعرف في خلقت الخلق لكي اعرف و غرض این بوده است که ما با وستایش بکنیم. ما خلقت الجن والانس الا ليعبدون<sup>۱</sup> و از ستایش ما لذت خواهد برد، و قتی که ما به واسطه ستایش سبب التذاز او خواهیم شد از ما خوشنود خواهد گشت و او هم بما اجر خواهد داد و ما را به بهشت خواهد برد [و به ما حور خواهد بخشید] و اگر ستایش او اقدام بکنیم و به او شريك قرار بدهیم بما خشنماك خواهد شد و از ما متنفر خواهد گشت، صورنا خواهد نوازایند، قیامت برپا خواهد ساخت، حشر فراهم خواهد آورد، قیان و ترازو خواهد آویخت، از ما حساب خواهد کشید، پل صراط آویزان خواهد نمود، مارا بریسمان بازی مجبور خواهد کرد، بدو زخ خواهد افکند، مخلص در عذاب خواهد داشت، انتقام از ما خواهد گرفت،

---

+ [قید: من در اینجا عمداً از ایراد سکوت میورزم که عدم به وجود

ماده نمیتواند شد و از عدم هیچ چیز بوجود نمیتواند آورد.]

۱. من گنجی پنهان بودم پس خواستم تا شناخته شوم پس مردمان را

آفریدم برای اینکه شناخته شوم (حدیث قدسی)

۲- جن و انس را نیا فریدم مگر برای عبادت کردن (سوره الذاریات آیه ۵۶)

آسوده خواهد شد.

بعد از آن؟

[متشرعون جواب میدهند] چطور بعد از آن. بعد از آن نمیدانیم که

چه خواهد شد ما تا همینجا میدانیم.

پس چرا تا اینجا میدانید و بعد این را نمیدانید. پس آخر این معرکه

بکجا منجر خواهد شد؟

ما چه بدانیم که بکجا منجر خواهد شد، آخرش همین بود که

گفتیم.

پس آن مهجد اگر غیر از تست باید در هر ماده غیر از تو باشد، وقتی

که تو او را در وجود از خود سوا میدانی چرا در مقتضیات وجود خودت او

را بخود مساوی میکنی؛ وقتی که تو ذات او را از ذات خود جدا فرض

میکنی اسناد صفات را چگونه باو میتوانی داد، با کدام دلیل عقلی

در اینخصوص بتو یقین حاصل میشود، چونکه موجد غیر از تو است تو او را

هرگز درك نمیتوانی کرد پس تو راه نداری که نسبت اغراض و خصائص ذات

خود را باو بدهی و هرگز توحق نداری بگوئی که آن موجود با فلان و فلان

صفات موصوفست چونکه تو تنها آن صفات را میدانی که در وجود خود

آنها را می بینی؛ کل ما میز نموه باو هاکم فهو مخلوق مثلکم و مردود الیکم

---

۱- هر آنچه را که به پندارتان تیز بیدخید آن آفریده ایست همچون شما

و بشما باز میگردد (حدیث)

درینصورت نمیتوانی گفت که آن موجد از عرب یا عبرانی یا سریانی یا ترکی یا  
فرنگی یکی را برگزیده کرده است که این برگزیده هرطور بنوازد تو با ساز او  
برقصی زیرا که این نوع خواهش در وجود خود تو میباشد، این نوع خواهش را  
تو بچه دلیل به موجد اسناد و اثبات میتوانی کرد، اگر در واقع ذات موجد  
غیر از ذات موجود است و اگر در واقع این عقیده صحیح است باز تو حق  
نداری که آن موجد را بخود تابع کرده هر چه بفرمائی او فرمانبردار باشد،  
مثلاً خواهش کنی که او قمر را شق کند شق بکند و خواهش بکنی که  
بلا قانون مرده را زنده سازد زنده بسازد و خواهش کنی که هزار سال بتو  
عمر دهد بدهد و اگر بدون خواهش تو موجد ترا برداشت کرده این نوع  
امور خارق العاده را از تو بظهور آورد فایده این برای آن موجد چیست.  
اگر بگوئی فایده ای هست پس آن موجد نیز فایده طلب شد و صاحب  
غرض شد، این صفات باز صفات خود تست. [ای جلال الدوله اگر تو] در این  
عقیده ثابت [هستی] ترا هیچ علاج نیست بجز اینکه در عالم تحیر و سکوت  
توقف کرده بگوئی که نمیدانم و به بافتن جفتگیات اقدام نکنی و ادعاهای  
جفتك نمائی و اگر بگوئی که اسناد غرض به موجد دادن چه منافات دارد،  
وقتی که موجد را جاعل مختار دانستی خلقت عالم آیا آشکارا بغرض او  
دلاله نمیکند. میگوئیم که موجد صاحب غرض و صاحب اراده است، این  
چه عیب دارد. درینصورت عدالت را از موجد باید سلب کنیم. آیا به عدالت  
موجد شایسته است که عمرو را پیغمبر کند و مرا امت او و وزیرا امام کند

و مرا بنده ذلیل او و عمرو و زید را قبل از خلقت چه فضیلت بود که بمن مرجع باشند ، آیا بعدالت موجد لایق است که جبرائیل خود را روزی دوسه بار خصوصیت ورزیده بنزد این و آن بدواند و بنزد من هیچ یکبار هم نفرستد و امام را از پهلوی مادر متولد کند مرا از فرج از چنان منفذ کثیف و مردار ، و یکی را گوسفند خلق کند یکی را اگرک ، یکی را تندر و خلق کند یکی را باز تیز چنگال .

[و باید عظمت و جبروت را از سلب بکنیم. آیا عقل سلیم تجویز میدهد که آدم با شعور موجد عالم را بدان اغراض موصوف بداند که پیغمبر ما او را در قرآن وصف میکند. مثلاً بت یدی ای لهب<sup>۱</sup> . په په ، نگاه کن به خدای ما ، بت یدی ای لهب. نگاه کن که خدای ما چگونه مانند یوم زنان ابولهب را تفرین میفرستد بدان سبب که او چرا عقل و هوش دارد و میفهمد که برادرزاده اش میخواهد دستگاه عواقریبی برپا کند و برای پنج روزه حظ نفس خود درین دنیای فانی هزاران هزار مردم را به کشتن بدهد و سلطنتهای برگزیده آسیارا بزوال آورد و دودمانهای شریف را کور سازد و طوایف آسیا و هموطنان خود را غریق دریای جهالت و بدبختی کند .

کسی که فی الجمله شعور داشته باشد آیا میتواند خدائی را بدین غرض زشت و ناشایسته که سوره بت بر آن دلالت میکند آفریننده جمیع

---

۱ - بریده باددودست ای لهب (سوره لهب آیه ۱)

عوالم علویہ و سفلیہ بشمارد. اگر ما فی الواقع بوجود خالق یکتا و آفرینندہ بی ہمتا قائل بشویم بی شک و شبہہ همان خالق و آفرینندہ نہ آن خدا است کہ پیغمبر ما اورا در قرآن بما نشان میدہد. این سورہ در مکہ نازل شدہ است پس مادامی کہ پیغمبر ما در مکہ بود و هنوز اعوان و انصار و زور نہ داشت خدای ما تنها بہ نفرین مخالفانش اکتفا کردہ است. بعد از آنکہ پیغمبر ما بہ مدینہ ہجرت نمود و اعوان و انصار زیاد بر سرش جمع شد و در کارش پیش رفتی پیدا گردید و خودش قدرت و استیلاعت بہم رساند آنوقت خدای ما بحالت خود تغییر داد، عدالت و انصاف را بالمرہ بکنار گذاشت، سفاکی و بیرحمی آغاز کرد، آیہ فاقتلوا المشرکین<sup>۱</sup> فرستاد و بعد از غزوہ خندق بواسطہٴ جبرائیل خود بہ پیغمبر حکم کرد کہ باید قبیلہٴ بنی قریضہ را محاصرہ بکنی. پیغمبر بر سر ایشان تاخت، قلعہٴ ایشان را متصرف شد، زنان و اطفال ایشان را اسیر ساخت، مردان ایشان را گردن زد.

بنابرین گذارشات، ما خداوند کائنات را چگونه عادل بشماریم و چگونه اورا صاحب غرض و صاحب اخلاق رذیلہ ندانیم و چگونه اورا صاحب عظمت و جبروت و صاحب عروت و رأفت و منبع رحمت و احسان بگوئیم، این چہ خدا است. مگر این بندگان کہ ایشان را بدین شدت بکشتن میدہد مخلوق او نیستند. خلاصہ]

۱- پس مشرکان را بکشید (سورہ توبہ آیہ ۶)

ای جلال الدوله مثل آفتاب می بینم که میگوئی از حکمت سؤال نیست . معنی این حرف آیا این نیست که جواب ایرادات را نمیدانی . چونکه این را نمیدانی آیا خوب نیست که به عدم علم همه چیز اقرار بکنی و از ادعاهای محال دست بکشی و به قانون خلقت موجد دخل و تصرف نمائی و با اعتقاد پوچ و سفیهانه نگوئی که بموجد لازم است پیغمبری بفرستد و مخلوق خود را بهدایت دلالت بکند . خیر بموجد هیچ لازم نیست که پیغمبر بفرستد، تو نمیدانی هدایت و ضلالت حق پرستی و بت پرستی در نظر او علی السویه است . با مرور دهور ینکی دنیا در آن طرف آب مانده بود و کرور کرور خلق مثل تو از نوع بشر در پیشه ها مانند حیوانات وحشی برهنه و عریان می گشتند موجد هیچ اعتنا نداشت که برای ایشان پیغمبری بفرستد آخر در این زمان تردید خریستوفور کولومب<sup>۱</sup> رفت ینکی دنیا را پیدا کرد و تصرف نمود حالا خلق ینکی دنیا در علوم و صنایع باهل دنیای کهنه تفوق بهم رسانیده اند.

ای جلال الدوله اگر تو عاقل بودی می گفتی که موجد بخواهش عمرو و زید به قانون خلقت خود تغییر نمیدهد. چشم می آفریند در حالتی که نطفه در رحم مادر منعقد میشود . قانون خلقت چنین است. وقتی که طفل زائیده و بزرگ شد چشم او را از حدقه بیرون آورند موجد بخواهش عمرو و زید همان چشم کننده شده را به حدقه نصب کرده بحالت چشم سابق در دنیا آورد

---

۱- کریستوف کولومب.

چونکه مخالف قانون خلقت است. همان چشم اول برهم شده است باید به تحت قانون و شرط دیگر یعنی به تحت قانون و شرط پوشیدن داخل گردد و بعد خاك بشود و بياك نوع دیگر استحاله یابد و اگر موجد بخواهش عمر و زید باینگونه عمل که مخالف قانون خلقت است اقدام کند بعظمت و جلال او رخنه میرسد و به جمیع قوانین خلقت تزلزل میافتد و همچنین اگر سر شخصی بریده شود همان سر بریده را موجد بخواهش عمر و زید به بدن متصل کرده شخص مقتول را زنده نمیکند پس درینصورت در روزنامه طهران منویس و خود را با طبل و نقاره در نظر کل ملل جهان رسوا مکن که در هندوستان شوهر يك زن بت پرست را امام باذن الله زنده کرد چونکه زنش امام را بفریاد خود خواسته بود و مذهب شیعه کرده بود و مگو که موجد بخواهش عمر و مراورا از مسافت هوا بد فوق افلاك رافع شد بجهت آنکه قوه مقناطیسیه ارض یا قوه جاذبه اش عمر و را نمیگذارد که بمقام بالاتر از مسافت هوا عروج کند و عمر و در مقام بالاتر از مسافت هوا تنفس نمیتواند کرد زیرا که خلاف قانون خلقت است. اگر موجد با قدرت خود اینگونه خلاف قانون را رواداند باید قوه مقناطیسیه ارض را یا قوه جاذبه آنرا سلب کند و عمر و را در مقام بالاتر از هوا قدرت تنفس دهد درینصورت عالم به فنا میرود. قانون خلقت بالحره<sup>۱</sup> بهم میخورد. نمیدانم که چهها میشود. پس مگو که فلان عمر و فلان خارق عادت را و فلان معجزه را

---

۱- یکباره، یکسره، بکلی.

یعنی فلان عمل مخالف قانون خلقت را مجری کرد زیرا که محال است و اگر درین روزگار يك عمرو امکان این عمل را باسم نبوت یا امامت ادعا نماید باور مکن، دستگاه عوام فریبی و شارلاتانی است. حالا علم لازم است و سیویلیزاسیون لازمست و یقین بدان مذهبی که تأسیس آن بر اعتقادات پوچ است امر با اعتبار نیست. بعد از غلبه عربها در ایران مذاهب مختلفه پیدا شده است؛ اهل ایران هر وقت به مذهبی ذاهب شده اند. آیا آنان نبودند که مدتی حنفی مذهب، مدتی شافعی مذهب، مدتی اسماعیلی مذهب شدند. آیا آنان نبودند که بر اهنمائی شیخ احمد بحرینی قریب به مذهب علی الهی و شبیه به شرك مذهبی پیش گرفتند. آیا آنان نبودند که درین زمان نزدیک چنان بجنبش افتادند که اندك ماند كلا بابی و تناسخی مذهب بشوند. و عقیده ای که از روی عقل و حکمت بنا نگرفته باشد چه اعتبار دارد و به ثبات آن چگونه اعتماد میتوان بست. دوام دین اسلام در آن صورت ممکنست که با شعور و معرفت کنه دین را فهمیده بعد بجهت امتیاز ملت از سایر ملل در مسلمانی باقی بمانی و به اعمال خفیه و رسوم ظاهره آن و به احکامی که در خصوص حق الناس است، بجز قتل نفوس و قطع اعضا و بغیر از بعض ترید و تغیر که در آن احکام لازمست، قائل و تابع شده بالکلیه از تکالیف شاقه آن حقوق الله نامیده میشود خود را آزاد نمائی چنانکه طوایف انگلیس وینکی دنیا و پاره ای از سایر طوایف فرنگستان پروتستان هستند یعنی ظاهراً مسیحی مذهب هستند و باطناً تابع عقل و چنانکه حسن بن محمد بزرگ امید اسماعیلی که بالقب علی ذکره السلام

مشهور است<sup>۱</sup> وقتی که به مبادی رشد رسید هوس تعلم علوم و اقایل حکما کرده در مسائل عقلیه و نقلیه عالمی متبحر و فاضلی سرآمد شد و معلومات خود را بقلم آورده خاطر نشان توابع خود نمود [و مذهب پراستانترم را در اسلام ایجاد کرد.] چون پدرش محمد بزرگ امید بغایت عامی و بیعلم بود از اعتقادات پسرش وحشت نموده خلق را جمع کرده به عقاید پسرش<sup>۲</sup> انکار نمود<sup>۳</sup>.

۱- در نسخه ترکی و تاجیکی هر دو توضیحات زیر بعنوان «قید» آمده است که چون انشای اصلی خود آخوندزاده در دسترس نبود زیر نویس تاجیکی که به لهجه امروز تاجیکی آمده عیناً نقل میشود: [وجه به این لقب نامیده شدنش اینست که حسن بن محمد مسمای<sup>۱</sup> حسن صباح بود و اسمعیلی ها حسن صباح را که در ایران تأسیس کننده مذهب آنها بود امام خودشان میشماردند و در حال حیاتش «مولانا» و «سیدنا» خطابش میکردند. و هر وقت که بعد از وفاتش اسمش ذکر میشد از راه تعظیم به وی سلام میفرستادند.]

۲- در نسخه کتابخانه ملی بجای «پسرش» اشتباهاً نوشته شده «پدرش».

۳- چند مطلبی که پس از این میآید تا آنجا که گروه بسته میشود از روی نسخه تاجیکی نوشته شده و جملات عربی آن از نسخه ترکی گرفته شده است بعلاوه آنجا که قسمت هائی از این مطالب در ملحقات نسخه ترکی موجود بود برای استفاده از اصل انشای آخوندزاده بجای انشای تاجیکی همان متن ملحقات در اینجا بیان دوپراتز آورده شد. در مورد افزودن این قطعه—

۱- ظاهر آن تحریف شده کلمه «سمی» است بمعنی همنام و بهر حال علی ذکره السلام غیر از حسن صباح است.

[ گذارش ترسیدن محمد بزرگ امید را از عقیده‌های پسرش  
علی ذکره‌السلام چنین روایت میکنند :

نجم‌الدین رودباری از علمای اسماعیلیه فاضلی بود ممتاز و در الموت  
ساکن بوده مشغول تدریس میشد . روزی علی ذکره‌السلام تصادفاً به مجلس  
درس او آمده دید که این آیه را تفسیر میکند: واذ تقول للذي انعم الله عليه  
وانعمت عليه امسك عليك زوجك واتق الله و تخفى في نفسك ما الله مبديه و  
تخشي الناس والله احق انه تخشيه فلما قضى زید منها وطراً زوجنا کها کیلا  
یکون علی المؤمنین حرج فی ازواج ادعیائهم اذا قضوا منهن وطراً و کان  
امر الله مفعولاً<sup>۱</sup>.

قال الصادق علیه‌السلام : ان رسول الله قصدار زید بن حارثه بن  
شراحیل الکلبی فی امر اراده فرای امرأته تغتسل فقال : سبحان الذی

---

آخوندزاده نامه‌ای بتاريخ ۱۷ دسامبر ۱۸۷۰ به میرزا یوسف نوشته و تذکر  
داده که «قیدی را نیز که در وقت عبور شما از تقلیس در یکی از نسخه‌های شما در  
نقل علی ذکره‌السلام الحاق کرده‌ام مرقوم نموده باشید».

۱- چون توبه آنکس که خدایش نعمت داده و توبه او نیکی کرده‌ای  
گفتی برو زنت را نگهدار و از خدا بترس و آنچه را در دل پنهان میداشتی خدا  
آشکار ساخت و تواز مخالفت خلق ترسیدی و از خدا سزاوارتر بود بترسی .  
پس ما هم چون زید از آن کام گرفت و طلاقش داد او را به نکاح تو در آوریم تا  
بعد از این مؤمنان در نکاح زنان پسر خوانده خود که از آنها کام گرفتند و طلاق  
دادند برخویش حرج و گناهی نپندارند و امر خدا انجام شده است (سوره  
الاحزاب، آیه ۳۶) .

خلقك. فلما عاد زيد الى منزله اخبرته امرأته بمجيئي رسول الله وقوله لها:  
سبحان الذي خلقك. فجاء ( ايزيد ) النبي عليه السلام فقال له النبي صل :  
امسك زوجك واتق الله الى آخر الآية<sup>١</sup>.

بعد از تمام شدن تفسیر آیه نجم الدین به شاگردان خود روی  
آورده گفت: «این گذارش دلالت میکند به درجه تردیکی پیغمبر ما در حضرت  
باری تعالی و ما را شکر این سعادت کلان، که از امت او حساب می‌آئیم،  
واجب است. الحمد لله الذي جعلنا من المسلمين و من المعتقدين لرسالة  
نبيه و خير خلقه محمد صلو اذ الله عليه و امامه اولاده الطيبين الطاهرين  
عليهم السلام»<sup>٢</sup>.

علی‌ن‌کره السلام در آن مجلس هیچ حرفی نزد. روزی دیگر این

---

١- صادق علیه السلام گفت: رسول خدا وقتی که برای يك كار خصوصى  
به خانه زید بن حارثه بن شراحیل الکلبی میرفت غسل کردن زن او را دید و یکبار  
گفت: «خدائی که ترا آفریده است چقدر پاک و بلند است.» وقتی که زید  
به خانه آمد زنش برای او نقل کرد که پیغمبر به خانه‌شان آمده و گفته است  
خدائی که ترا آفریده و چقدر پاک و بلند است» زید بنزد پیغمبر رفت. پیغمبر  
به وی گفت «زنت را طلاق مده و از خدا بترس، تا آخر آیه.

٢- سپاس خدا را که ما را در شمار مسلمانان و گروندگان به رسالت  
پیامبر و بهترین آفریده‌اش محمد قرار داد که درود براو باد و براماش و  
و فرزندانش پاکش.

تفصیل را بشورقه‌ای نوشته نزد نجم‌الدین فرستاد:

«مولانا!

دیروز در مجلس درس شما حاضر بوده، تفسیر آیه کریمه را، که می‌کردید، از اول تا آخر شنیدم. پاره‌ای شبهه‌هایی، که از تفسیر همان آیه بمن حاصل شده است، و دقایقی که از این کیفیت بخاطرم آمده است بشما مرقوم و معلوم میدارم..

در خیال من از جلال و جبروت خدائی بسیار دور مینماید که جبرئیل خود را پیش پیغمبر خود فرستاده و تأکید بکند که او البتّه زن زید را بگیرد، حیض برای دفع شهوت نفسانی، با وجودیکه بیچاره پیغمبر بنا بر پاره‌ای ملاحظات گرفتنش را صلاح نمینماید، چنانکه تا امروز از طعنه این گذارش آزاد نشده است و خودش به زید میگفت، که «امسك زوجك واتق الله» الی آخر آیه.

مگر ۲۲ نفر زن و کنیز پیغمبر به او کفایت نمیکرد که میبایست از زن زید نیز بهره یابد؛ مگر در خدائی کارهای دیگر نبود و لا اقل باینگونه لغویات نیز ملتفت شدن لازم می‌آمد؛ بر فرض که زید، یا از ترس یا از ارادت و یا از طمع مال زن خود را طلاق داد و گرفتن او را به حضرت رسول تکلیف نمود. از کجا معلوم است که زنی زینب به زنی پیغمبر رضا کی داشت؟ در طلاق رضای زن شرط نیست، آخر در نکاح که رضای زن نکاح شوند شرط است. خدای ثنا کی و بواسطه کی از زینب رضا کی

پرسید که او را در بالای آسمان به پیغمبر ترویج میکند ؟ بلکه زینب که زنی جوان بود نمیخواست که به مرد پیر و انگهی به صاحب ۲۲ نفر زن و کنیز نکاح شود. (در سیر النبی صراحة<sup>۱</sup> مرقومست که زینب بعد از طلاق زید بمزاجت حضرت رسول در ابتدای تکلیف هر گز رضا نمیداد بعد که آیه فلما قضی زید منها وطراً و زوجنا کها نازل شد سر تسلیم فرود آورد. پس آشکار است که زینب بغیر از تسلیم چاره<sup>۱</sup> دیگر نداشت.) مامی بینیم که رتبه پیغمبری رشک و حسد را از طبیعت زنان رفع کرده نمیتواند . هر روز عایشه و دیگر زنان پیغمبر از رشک و حسد به یکدیگر چه آزارهایی که به حضرت رسول میرساندند . حتی آنها یکبار بدرجهای در آزار دادن پیغمبر افراط کردند که حضرت رسول یکماه سراسر ترك همه آنها را کرده ، با آنها ملاقات نمینمود. در واقعۀ ماریۀ قبطیه پیغمبر برای تسکین شدت غیظ حفصه دختر عمر ناچار این جاریه را بر خود حرام کرده بود. بعد باز پای جبرئیل بمیان آمده این آیه را آورد : یا ایها النبی لم تحرم ما احل الله لك و تبتغي مرضات ازواجك و الله غفور رحیم<sup>۲</sup>.

---

۱- این قطعه در ضمائم نسخه ترکی بخط خود آخوندزاده وجود داشت

و در اینجا از انشای خود نویسنده استفاده شد .

۲- ای پیامبر برای چه آنرا که خدا بر تو حلال فرموده تو بر خود

حرام کردی تا زنانت را از خود خوشنود سازی در صورتی که خدا آمرزنده و

مهربانست. (سوره تحریم، آیه ۱)

خلاصه زنان حضرت رسول متصل در فساد بودند و با حرکت‌های  
ناشایسته، مثل گم کردن عایشه گردن‌بند خود را و باین بهانه یکشب با  
صفوان نام جوان عرب در صحرا ماندن و امثال آنها خاطر پیغمبر را می-  
خراشیدند و خدای شما را مجبور میکردند که برای اصلاح فساد آنها جبرئیل  
خود را بارها به مدینه مأمور سازد و آیت‌ها فرستد. بالویر جبرئیل بیچاره،  
بواسطه حرکت‌های نامقبول این زنهای زبان‌دراز از زیادی برآمدن و  
فرا آمدن‌ها ریخته و شکسته شده بود.

راست گفته‌اند ظرفاً هر که پیغمبر شد زنش اقلاً باید یا سلیطه یا  
عاصیه بشود چنانکه زنان آدم، نوح، لوط، ابراهیم و موسی بودند.  
زینب همه این ماجرا را میدید و میشنید، بی شبهه بمقتضای طبیعت  
انسانی رضا نمیداشت که از شوهر جوان دور شده به نکاح شوهر پیر درآید  
و خود را بآن نوع زندگانی ناگوار، که زنان پیغمبر داشتند، مبتلا بکند.  
اما خدای شما به رضای او اصلاً اهمیت نداده در بالای آسمان او را به  
حضرت رسول نکاح میکند. و جبرئیل خود را فرستاده پیغمبر را ازین  
ترویج خبر میدهد.

بلی، در صورتیکه ما بمرتبه‌ای کودن هستیم، که هر گونه سخنان  
پوچ را در ترازوی عقل نسنجیده، از محسنات می‌پنداریم و بآنها هیچ  
فکر نکرده اعتقاد میکنیم، خدای شما حق دارد هر چه دلش بخواهد  
بگوید و بکند.

مولانا !

مگر هنوز وقت آن نرسیده است که از خواب غفلت بیدار بشوید و بدانید که اگر دو کائنات خدائی هست، بیشک این خدا نیست که منصب جاکشی محمد نام یکنفر عرب را قبول کرده به او بفرماید که از خدا ترس، بگیر زن زید را، ازو بهره یاب، من در پشت سرت ایستاده ام از عهده همه کس می آیم و جواب هر کس را میدهم. این نوع عقیده بدتر از بت پرستی است. آفریننده کائنات ازین نوع اسنادات مبرا است و اینگونه اسنادات را به او دادن کفر محض است. خدائی که شما میگوئید، خدای مصنوعی و مظهری خیال شما است. مضمون آیه «تعالی شانه عما یقول السفها لکیلا یكون علی المؤمنین حرج فی ازواج ادعیائهم» برای پوشاندن این عیب چه دلیل محکم است! اگر مؤمنان زنهای طلاق داده پسر خوانده های خودشان را نگیرند چه فساد متصور است؟ بلکه سزاوار است که نگیرند، مگر برای آنها زنهای دیگر پیدا نخواهد شد؟ کیست که به گرفتن زن پسر خوانده خود محتاج بوده باشد؟ و اگر فی الواقع منظور این بود که مؤمنان زنهای طلاق داده شده پسر خوانده های خودشان را گرفته توانند یک آیه نازل میشد و این اجازت را افاده میکرد. دیگر چه لازم بود که پیغمبر فعلا نیز این کیفیت را بظهور آورد و خود را هدف تیر ملامت سازد؟

---

۱- تا مؤمنان در نکاح زنان پسر خوانده خود که از آنها کاسیاب شدند و طلاق دادند برخودش حرج و گناهی نپندارند (سوره احزاب، آیه ۳۷)

شك نیست که پیغمبر بعد از رفع شهرت پشیمان هم شده است چونکه بعد از این واقعه از هر طرف مردم زبان به طعنه و سرزنش او گشوده اند و به اعتقاد بسیاری از مردمان در درستی پیغمبری او شك افتاد، منافقان در انکار او جری تر گردیدند (و او را به نازل کردن آیه «ماکان محمد ابا احد من رجالکم»<sup>۱</sup> مجبور کردند)<sup>۲</sup>

خدای شما با وطنه میکند که چرا از خلق میترسی؟ او مگر از خلق میترسید؟ خلق که او را بسبب این کار کشتن نمیخواستند؟ او از رسوائی میترسید، که واقع شد. خدای شما میبایست که او را از رسوائی نگاه بدارد، اما نتوانست. منافقان هر چه گفتی بود گفتند و رسوائی تا امروز در زبانها و تاریخها باقی ماند. (حاصل «ماکان محمد ابا احد من رجالکم» چه شد؟)<sup>۳</sup> عجب تر اینست که آیه های مذکور خدای شما را در خیال بطوری مجسم میکند، که گویا از نزدیک شدن پیغمبر بازنان به اوحظ و لذت حاصل است. مثلاً در نقل افک<sup>۴</sup> عایشه پیغمبر او را به خانه پدر میفرستد و از ملاقات او خود را باز میدارد. خدای شما دلتنگ میشود و در پاسی عایشه پی در پی ۱۲ آیه میفرستد. (مثلاً (۱) ان الذین جاؤا بالافک عصبه منکم

۱- محمد پدر هیچیک از مردان شما نیست (سوره احزاب، آیه ۴۰)

۲ و ۳- عبارات بیان پُرانتراستن ترکی آورده شد.

۳- دروغ، بهتان.

لا تحسبوه شرًا لكم بل هو خير لكم (۲) الخبيثات للخبيثين والخبيثون للخبيثات والطيبات للطيبين والطيبون للطيبات اولئك مبرؤن مما يقولون ائهم مفقرة ورزق كريم (۳) لولا اذ سمعتموه قلتم ما يكون لنا ان نتكلم بهذا سبحانك هذا بهتان عظيم وغير ذلك<sup>۱</sup> تا كه پيغمبر بار ديگر او را بخانه خود بياورد، به او تزدیکی بکند و به گویندگان بهتان وعده عذاب میدهد.

این بیچاره ها چه گناه داشتند؟ وقتی که زنی جوان یکشب با پسری جوان در صحرا بماند البته هر کس به گمان بد میافتد آنها از غیب با خبر نبودند. تنها خدای شما این گمان را نمیکند، گویا که جبرئیل و میکائیل خود را به عایشه و صفوان<sup>+</sup> نگهبان گذاشته بودند که یکدیگر تزدیکی نکنند. نادرستی در خود عایشه است. چرا به قضای حاجت از لشکر گاه آنقدر دور میرود که هیچکس از وی خبردار نمیشود. چرا تنها به جستجوی

+ قید: در تاریخ طبری نوشته شده است که صفوان جوانی بود بسیار خوش قامت و خویرو و دلربا.

۱- آن گروه منافقان که بشما بهتان پستندارید زبانی به آبروی شما میرسد بلکه خیر و ثواب نیز به شما خواهد رسید (سوره نور، آیه ۱۱). زنان بدکار تا پاک شایسته مردانی ناپاکند و مردان زشتکار نیز شایسته زنانی بدین وضعیت. و زنان پاکیزه نیکو لایق مردان پاکند و مردان پاکیزه نیکو شایسته زنانی پاکند و این پاکیان از بهتان ناپاکان منزهند و از خدا برایشان آمرزش و رزق نیکوست (آیه ۲۶). چرا بمحض شنیدن این سخنان منافقان نگفتند که هرگز ما را تکلم باین روانیست. پاک خدایا این بهتان بزرگ و تهمت محض است (سوره احزاب، آیه ۱۶).

۲- عبارت بیان پراکنش از متن ترکی آورده شده

گرددن بند بر میگردد و به هیچکس نمیگوید که کجاوه را تا برگشتن او نگاه بدارند، با وجودی که تدای رحیل رهسپار شدن قافله را داده بودند و لشکر در حال روانه شدن بود؟ علاوه بر این عایشه دروغ میگوید که گردن بندش از گردن گشاده شده، افتاده و او ندانسته، بعد به جستجویش برگشته بوده است. هیچ در عالم زنی پیدا میشود که گردن بندش بآن درشتی در حال بیدازی و هشیاری از گردنش گشاده شده به برابر چشمش بیفتد و از حس نکند؟ اگر انگشتین و گوشواره میبود باز احتمالی میرفت. این بهانه را عایشه بعد از وقوع واقعه خیال کرده است. دیگر چرا صفوان تنها از همه لشکر عقب مانده به سراومیس سد و او را به شتر خود سوار میکند؟ بنا بر کدام مصلحت صفوان تنها بر ساقه لشکر مأمور بود؟ که میدانند که عایشه از اول شب از خیمه اش دور نشده و در کنار صفوان نبوده؟ اگر عایشه بیگناه بود چرا حضرت علی، که صاحب غیرت و ناموس و شجاعت بود، رضا نمیداد که پیغمبر بار دیگر او را بخانه خود بیاورد و به پیغمبر میگفت «رها کن این خبیثه را برود پی شش بازی های خود، برای تو زنهای دیگر کم نیستند».

خلاصه همه این قرینه ها آشکارا بر غرض دلالت دارد. آدم چطور از این کیفیت بدشبهه نیفتد؟ اگر درین واقعه کار نامشروعی بمقتضای بشریت از عایشه صادر شده است، حق دارد. عیب در پدر اوست که دختر جوان خود را به مرد پیر و صاحب یت توده زنان داده بود که در هر ماه زیاده از یک دفعه باو نوبت صحبتش نمیرسید. از طرفی دیگر آب و هوای عربستان در مرد وزن

آن اقلیم شدت هیجان آورنده هوس جماع است.

۱) (و این گذارش که از حرکت نامرضیه عایشه وقوع یافت باعث بر آن شد که پیغمبر از قریط محبت به او و از شدت رشک در مراقبت او آیه حجاب را «قل للمؤمنین یغضوا من ابصارهم ویحفظوا فروجهم ذلک ازکی لهم ان الله خبیر بما یصنعون وقل للمؤمنات یغضن من ابصارهن ویحفظن فروجهن ولا یتدین زینتهن الا ما ظهر منها و لیضربن بخمرهن علی جیوبهن ولا یتدین زینتهن الا لبعولتهن او آبائهن او آباء بعولتهن او ابنائهن او ابنا بعولتهن او اخوانهن او بنی اخوانهن او بنی اخواتهن او نسائهن او ما ملکت ایمانهن او التابعین غیر اولی الاربعه من الرجال او الطفل الذین لم یظهروا علی عورات النساء و لا یضربن بارجلهن لیعلم ما یخفین عن زینتهن و توبوا الی اللہ جمیعاً ایها المؤمنین لعلکم تفلحون»<sup>۲</sup> نازل کرد و نصف بنی نوع بشر را که طایفه اناث است الی هر و رده و ر

- 
- ۱- از اینجا تا آخر عبارت «سلب کرده است» که در کوشه قرار دارد از ملحقات نسخه ترکی که انشای خود آخوند زاده است استفاده شد.
- ۲- به مردان مؤمن بگو تا دیده از ناروا بیوشند و فروج خود را حفظ کنند که این خود برای آنان نیکوتر است و خدا به آنچه میکنند آگاه است و زنان مؤمن را بگو تا چشم از نگاه ناروا بیوشند و فروج و اندامشان را از عمل زشت محفوظ دارند و زینت و آرایش خود را جز آنچه قهراً ظاهر میشود بر بیگانه آشکار نسازند و باید سینه و برودش خود را به مقتضای پوشانند و زینت و جمال خود را آشکار نسازند جز برای شوهران خود و پدران و پدران شوهر و پسران و پسران شوهر و برادران خود و پسران برادر و خواهران خود و زنان خود —

بجیس ابدی انداخت. تنها عایشه با صفوان عشق‌بازی نداشت، سایر زنان کم‌سن پیغمبر نیز بسبب پیری او به جوانان صحابه ناز فروشی میکردند که بعد از رحلتش طالب تزویج آنها بشوند. از آن جهت طلحه مکرر بزبان میگذرانید که کی این پیر خواهد مرد که ما زنهای او را بگیریم، در آغوش بکشیم و خلخالهای ایشان را در برابر خودمان بصدایا و ریم چونکه زنان پیغمبر به نیت دلربائی در حالت رفتار از پیش روی جوانان صحابه همیشه پایهای خودشانرا بیکدیگر زده خلخالهای خودشان را بصدایا آوردند تا اینکه در آیه حجاب این حرکت نیز بدین چند کلمه ولایضربن بارجلهن لعلم ما یخفین من زینتهن برایشان قدغن گشت. وقتی که حرفهای بی ادبانه طلحه گوشزد پیغمبر شد در باطن خود گفت پدر سوخته من تدبیری میکنم که تو ابداً به آرزوی زشت خود نتوانی رسید. از خدای شما اول نزول این آیه را درخواست کرد: النبی اولی بال مؤمنین من انفسهم و ازواجه امهاتهم<sup>۱</sup> بدین منظور که ازواج خود را به مؤمنین مادر قرار بدهد تا اینکه بعد از وفاتش بتزویج مادران خودشان اقدام نکنند. بعد دید که عربها ازین لفظ که ازواج

---

(یعنی زنان مسلمان) و کنیزان ملکی خود و اتباع و اطرافیان از زن و مرد و طفل که هنوز بر عورت و محارم زنان آگاه نیستند. و آن چنان پای به زمین نزنند که خلخال و زیور پنهان پاهایشان معلوم شود. و باز گردید بسوی خدای مؤمنان شاید رستگار شوید (سوره نور آیه ۲۰ و ۲۱)

۱- پیغمبر اولی و سزاوارتر به مؤمنان است از خود آنها و زنان او

مادران آنانند. (سوره احزاب، آیه ۶)

او امهات مجازی ایشانند حرمت تزویج آنها را نخواهند فهمید نزول آیه دیگر را از خدای شما خواهش نمود که صراحة تزویج زنان او را بعد از رحلتش به مؤمنین حرام گرداند و خدای شما که در هر خصوص بلا حرف و اعتراض تابع امر و نهی او بود این آیه دیگر را نازل کرد: «وَمَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُؤْذُوا رَسُولَ اللَّهِ وَلَا أَنْ تُنْكِحُوا زَوَاجَهُ مِنْ بَعْدِهِ أَبَدًا إِنَّ ذَٰلِكُمْ كَانَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمًا»<sup>۱</sup>. بعد از نزول این آیه دندان طمع طلحه و سایر صحابه از وصال زنان او بعد از وفاتش بریده شد. غرض اینکه پیغمبر پیر بود، زنان کم سنش ازو نفرت داشتند چنانکه اسما بنت لقمان که در کتب فقهیه بلقب مستعینه مشهور است وقتی که بخلاف رضای خود محض بخواهش اقربايش منکوحه پیغمبر شد و پیغمبر در شب زفاف به شبستانش قدم گذاشته خواست که باو نزدیکی بکند چنان از دیدار پیغمبر وحشت ورم کرد که بزبان آورد اعود بالله منك یا شیخ<sup>۲</sup>، از من چه میخواهی، چرا مرا بخلاف رضای من درخواستی. دست از من بردار و مرا آزاد کن که من طاقت دیدار تو ندارم و هرگز بتورام نخواهم شد. پیغمبر لا بد از وصالش نومید گشته گفت الحتی باهک یا هروم<sup>۳</sup>. اسما همان ساعت از خانه پیغمبر بیرون شده به خانه پدر رفت و خبر داد

---

۱- و نباید رسول خدا را هرگز بیازارید و پس از وفاتش نباید که زنانش را به نکاح خود در آورید که این کار نزد خدا گناه بسیار بزرگی است. (سوره احزاب، آیه ۵۳).

۲- از تو بخدا پناه میبرم ای پیر مرد.

۳- ای زن بدطینت به قوم خود ملحق شو.

که پیغمبر خودش مرا قبول نکرد و برگرداند. ثم طلقها، بعد پیغمبر طلاقش داد.

دیگر زنان پیغمبر به خوشبختی اسما حسد بردند چونکه ایشان نیز آرزو مند آزادی از چنگ او میبودند بعلت اینکه اکثر این زنان باختیار خود زن پیغمبر نشده بودند. بعضی از ایشان جاریه بود، بعضی را پیغمبر از دست کفار بیچاره از کنار شوهران ایشان ربوده از برای خود بزنی گرفته بود چنانکه زن زید را از کنار زید در ربود و زید ناچار بود که زن خود را با و تسلیم بکند زیرا که میدانست اگر از زن خود دست نکشد با و نیز از پیغمبر آن خواهد رسید که از داود به اوریا<sup>۱</sup> رسید. پس اگر زنان بیچاره پیغمبر درین حالت که داشتند مثل عایشه یا از دایره عفت کج نهاده در نظر حریفان عشوه گری میکردند و بجهت روز آئنده از برای خودشان یار و دلدار میجستند هرگز بعید نیست.

پیغمبر اکثر اوقات بجهت تاخت و تاراج اموال کفار به غزوات میرفت و ایشان را در مدینه میگذاشت، که میدانند که ایشان در غیاب او پاکدامن میبودند یا نبودند.

خصوصاً پیغمبر در اواخر عمر خود بمرتبه ای از جماع عاجز شده بود

---

۱- یکی از سرداران داود که زنی زیبا داشت و داود بخاطر رسیدن به این زن شوهرش اوریا را کشت.

که به جبرئیل نیز از عجز خود شکایت کرده است چنانکه امام غزالی  
معاصر نظام الملك در تصنیف خود مسمی به احياء العلوم نوشته است:  
جاء فی بعض الاخبار ان رسول الله قال شکوت الی جبرائیل علیه السلام  
ضعفی عن الوقاع فدلتنی علی الهریسه<sup>۱</sup>.

درین حالت عجز او از جماع، زنان کم سنش البته بتقاضای طبیعت  
بشریت طالب الفت جوانان میشدند. اگر پیغمبر از طرف ایشان خاطر-  
جمعی میداشت و متوهم و پریشان خیال نبود چرا بدین درجه امر زنان را سخت  
گرفته و آزادی را که اعظم حقوق بشریت است بامر از ایشان سلب  
کرده است)...

[دیگر پیغمبر پیشهاد زید را قبول نمیکند و باو میگوید که امسک  
زوجك خدای شما خشمناك شده حکم قاطع فرستاده که او زن زید را  
بگیرد و در نهایت شتاب. پس از آنکه زن زید در آسمان مطلقه میشود  
پیغمبر او را تزویج میکند، حتی تا انقضای عده اش هم علی الظاهر صبر نکرده  
است.]<sup>۲</sup>

دیگر پیغمبر ماریه قبطیه را برخود حرام میکنند و يك ماه او را

---

۱- حدیث نبوی: در خبر است که پیغمبر گفت شکایت کردم به جبرئیل  
علیه السلام از ناتوانی در جماع و او مرا به حلیم رهنمائی کرد.

۲- این پاراگراف در نسخه تاجیکی و در مراجعات نبود و عیناً از متن ترکی

نمی بیند. خدای شما صبر کرده نمیتواند، آیه طعنه به پیغمبر میفرستد؛ «یا ایها النبی لم تحرم منا اجل الله لك و تبغی مرضات ازواجك والله غفور رحیم»<sup>۱</sup> و میفرماید که با حاریه ملاقات و مقاربت بکند. از این قبیل آیت ها در خصوص زن پرستی پیغمبر شما و سایر مزخرفات مانند آنها در کتاب اویشمار است و این مزخرفات را ما باید در سر قبر مردگان خودمان نیز بخوانیم، که ارواح آنها شاد و داخل ثواب شود.

زن پرستی را نسبت به پیغمبر من هرگز کاری مذموم نمی شمارم بلکه نبودنش کاری مذموم است، زیرا که آفرینش انسان در اساس قانون زن پرستی است و بقای نسلش وابسته بر حب جفت است. اگر کسی بخلاف این جذبه رفتار کند یا بیمار است یا اینکه قصداً از قانون خلقت بیرون می بر آید. درین باب حدیث «لارهبانیه فی الاسلام»<sup>۲</sup> کلامی بی نظیر است. حرف<sup>۳</sup> در اینست که زن پرستی را بعد افراط رسانند؛ به زن این و آن طمع کردن و این طمع نالایق را از روی تزویر در نفس خود پنهان داشتن تخفی فی نفسک ما الله مبذیه و

۱- ای پیغمبر برای راضی کردن زنان خود آنچه را که خدا بتو حلال کرده چرا پیخود حرام میکنی حال آنکه خدا رحم کننده بخشاینده است. (سوره تحریم، آیه اول)

۲- در اسلام رهبانیت وجود ندارد.

۳- در متن تاجیکی که این صفحات از آن نقل شده بجای «حرف» کلمه «حق» آمده که تصور می رود اشتباه باشد زیرا در متن ترکی نیز «حرف» نوشته شده که ما آنرا به همین شکل تصحیح کردیم.

بعد بدست آوردن زن خواسته خود را به فرمان آفریننده کائنات وابسته نمودن از طرف پیغمبر کاری است ناشایسته و ضدشان پیغمبری (با وجودیکه خودش نیز عیباست بمضمون آیه قل للمؤمنین یغضوا من ابصارهم عمل نماید نه اینکه در کمال میل به زن بیگانه عریان مشغول نماشا شده لطافت بدنش را هم جهرأ<sup>۱</sup> تعریف بکند به کلمه سبحانه الذی خلقک<sup>۲</sup> و بعد از آن این حرکت ناشایسته را برای کافه<sup>۳</sup> مسلمین در حق اولویت خود نسبت به زنان ایشان اعتقاد بدهد چنانکه فقهای سنی و شیعه کلاً در سلك خصائص نبی مینویسند: «إذا وقع بصره علی امرأة و رغب فیها وجب علی الزوج طلاقها لیکحها»<sup>۴</sup>.

این چه معنی دارد فضحیت کاری بدین درجه. کسی که از دوست و دشمن این فتوی را بخواند در حق پیغمبر شما و خدای شما چه خواهد گفت.

خدای ملت های دیگر مشغول است به کارهای بزرگ، اما خدای شما آواره است باین گونه لغویات.

۱- آشکارا

۲- پاک است آنکه ترا آفرید.

۳- تمام.

۴- چون چشمش بر زنی افتد و باو میل کند طلاق او بر شوهر واجبست تا بتکاح پیامبر در آید.

تعجب من ازاينست كه خلق عوام به اينگونه سخنان پيهوده باور  
 كرده، شهوت پرستى پيغمبر را دليل ترديكى اودر حضور آفريننده كائنات  
 مى پندارند و باين نقطه ملتفت نيستند، كه اگر او گرفتار قيد شهوت نباشد  
 چرا به زن يگانه در حالت غلبه قصد نگاه ميكند و ميگويد: «آفرين  
 بر حسن و جمال تو و پاك است خدائي كه ترا باين لطافت آفريده است»  
 تعجب من ازاينست، كه مثل شما فاضل يمثل اين گذارش را مائده  
 افتخار شمرده با اعتقاد خودتان آنرا سعادتي كالان مى پنداريد و شكر اين سعادت  
 موهوم را بر همه كس واجب ميدانيد. اگر در حقيقت شما از روى اعتقاد، نه از روى  
 رياء، به خلق كننده زمين و آسمان چنين اسناد را ميدهيد من باشما موافقت  
 نميكنم و بد چنين خدا اعتقاد ندارم، به آن چنان پيغمبر ايمان نمياورم.  
 توقع ميكنم كه جواب اين ايراد را از روى حكمت و دليل هاي  
 عقلي نوشته بمن بفرستيد و مرا ساكت نمائيد و گر نه از قريب دادن عوام  
 بيچاره و مردمان ساده لوح دست برداشته، آنها را از شرافت بشريت محروم  
 نسازيد! +

---

+ قيد، كه الحاق طابع است: جميع اين تفصيلات در بيان اوضاع حرم سخانه  
 پيغمبر تمله گي مخصوص داورد بعلمت اينكه از اين تفصيلات سبب نزول آيه  
 حجاب در حق طائفة زنان صراحتاً هويدها ميگردد.

نجم‌الدین بعد از رسیدن این تفصیل بسیار در غضب شده برخاست،  
رفت بیس محمد بزرگ امید و بعد از اجازت گرفتن بحضور وی در آمده عقیده  
فاسده علی ذکره السلام را با و بیان کرده، شکایت نموده و گفت که بنزدیکی  
به وجود این پسر بیدین و ملحد، که وایعهدش است، سلطنت از دودمان او بدر  
خواهد رفت.

محمد بزرگ امید مردی بود ساده لوح و به شریعت و مذهب از جان  
و دل معتقد. بسیار پریشان حال و خشمگین گردیده، از عقیده پسر وحشت کرد و  
خلق را جمع نموده، به بالای منبر برآمد و در پیش نظر همه به اعتقادات  
پسرانکار آشکار نمود، چنانکه مذکور شد.<sup>۱</sup>

علی ذکره السلام از خوف پدر ناچار ترك ارشاد کرده به نوشتن رساله‌ها  
در اثبات روش پدر شروع نمود تا اینکه از قلب پدرش محمد بزرگ امید  
وحشت رفع گشت و منصب ولایت عهد خود را به علی ذکره السلام تسلیم  
کرد. همینکه محمد بزرگ امید فوت شد علی ذکره السلام بمسند سلطنت  
نشسته ادعای امامت کرد و در سال پانصد و پنجاه و نه اشراف و اعیان خود را  
در قلعه الموت جمع نموده فرمود در عید گاه آن در سمت قبله منبری نصب  
کردند و چهار علم بزرگ یکی سرخ یکی سبزی یکی زرد و یکی سفید در چهار

---

۱- در اینجا آن قسمت که از نسخه تاجیکی و با همان انشای تحریف شده

نقل شده است تمام میشود.

طرف منبر گذاشتند. در هفدهم ماه رمضان بالای منبر رفته اول خطبه بلیغه  
 خواند بعد خطاب کرد ای جماعت من امام زمانم و یاقتضای عقل شریف  
 مکلف هستم که خیر و شر و سعادت و ضلالت شما را بنمایم بدانید و آگاه  
 شوید که عالم قدیم است و زمان نامتناهی، بهشت و دوزخ يك امر خیالی و  
 موهومی است، قیامت هر کس مرگ اوست، بهر عاقلی لازمست که در باطن  
 باقتضای بشریت و عقل شریف سلیم النفس و نیکو کار باشد، باینچنین شخص  
 مرد راه حق خطاب میشود و در ظاهر هر گونه روش که بجهت معاش و امور  
 دنیویۀ خود مفید بیند همان روش را بخود شعار سازد. الآن تکالیف شرعیه  
 را در خصوص حقوق الله من کلاً از شما ساقط کردم. پس ازین آزاد هستید و  
 از اوامر و نواهی در خصوص حقوق الله بالمره فارغ باشید. علم تحصیل کنید،  
 نیکو کار شوید و از نعمات دنیویه در حیات پنج روزه خود بهره‌یابید،  
 ثروت و مکننت حاصل کنید، به خیالات فاسده و عقاید ابلهانه خود را مقید  
 نکنید و سعی و تلاش نمائید که با علوم و صنایع و اعمال حسنه و صالحه و  
 فضل و هنر در میان ملل عالم برگزیده و مرجح شوید. [و هم فرمود ای جماعت  
 طایفهٔ اناث را در حبس و حجاب نگاه داشتن قطع نظر از آن که ظلم عظیم  
 است در حق این نصف بشریت، از برای طایفهٔ ذکور نیز خسارت لا تحصی  
 دارد. از امروز طایفهٔ اناث را در حبس و حجاب نگاه مدارید و ایشان را  
 بی تربیت نگذارید و در حق ایشان ظلم و ستم را روا مینید، و زیاده بر يك  
 نفر زن مگیرید چنانکه من زیاده بر يك نفر زن ندارم و هر کس بعد ازین

دختر كوچك خود را مثل پسر خود به خواندن و نوشتن مشغول نسازد و  
 هر كس از بزرگ و كوچك و از غنى و فقير زياده بريك نفر زن بگيرد  
 مستحق بازخواست و سخط من خواهد شد. [بعد از آن منبر پائين آمده  
 افطار كرد. مردم هر سال آن روز را عيد كرده بترتيب اسباب فخر و سرور  
 مبالغه مينمودند. شعر اى اسماعيليه در مدح على ذكره السلام قصائد غرائضا  
 نردند از آن جمله اين [پنج] بيت است:

|                                                                     |                                  |
|---------------------------------------------------------------------|----------------------------------|
| برداشت غل شرع بتأيد ايزدى                                           | مخدوم روزگار على ذكره السلام     |
| [منسوخ كرد آيه ستر و حجاب را]                                       | مقبول داور آمد و ممدوح خاص و عام |
| فرمود كاي گروه، بهر مرد يك نفر                                      | ممسريس است زين عدد افراط شد حرام |
| تا آفتاب نورفشانست در جهان                                          | تا ماه زيور است برين چرخ نيلفام  |
| اين پادشاه پاك شيم را بخير ياد                                      | خواهد نمود نوع بشر باعداد و شام  |
| فرداى آن روز كه مذهب پراستان قسم                                    | در ايران اظهار شد على ذكره       |
| السلام دو ساعت بظهر مانده دست زن خود بانوى بزرگ در التاج را كه از   |                                  |
| سلسله پادشاهان ديالمة بود گرفته از حرمخانه يروين آمد و بانوى بزرگ   |                                  |
| روگشاده در تماشاگاههاى الموت باشو عر حكيم و روشن روان خود سير كرده  |                                  |
| به حرمخانه بازگشت و هر روز كه هوا ملايمت و موافقت داشت على ذكره     |                                  |
| السلام اينگونه سير را با بانوى بزرگ تكرر ميكرد اعيان و اشراف و جميع |                                  |

ساکنان<sup>۱</sup> الموت در آزادی طایفه انبیا تقلید او کرده بازنان رو گشاده  
 خودشان بسیر بیرون میشدند و در جمیع قلعه و او این رسم جاری شد.  
 مرویست که اگر چه از اطراف طوایف مختلفه مسلمین به علی ذکره السلام  
 اسناد کفر و الحاد میدادند اما شیخچیک از ایشان حق نداشت که با او اسناد فسق  
 و فجور بدهد و او را ظالم و جابر شمارد چونکه علی ذکره السلام بسیار  
 پاکدامن بود و هرگز شراب نمیخورد و زنا نمیکرد و در حق کسی ظلم و تعدی  
 را روا نمیدید و هرگز بر قتل نفوس و بر شکستنجه و تعذیب مردم فرمان نمیداد  
 و شغلاش متصل معصوف بر آسایش و رفاهیت رعایا بود و عجالش با حکما  
 و علما و فضلا انمقاد مییافت و در ترویج علوم و تربیت نوع بشر بقدر امکان  
 اهتمام میورزید؛ بر عالمان مبرهن میکرد که علم و تربیت منتج پا کداهنی  
 از معاصی است و نادانی و دینداری باعث فسق و فجور و مولد حرص و طمع  
 و هورث ظلم و تعدیست و بواسطه این نوع اخلاق حسنه حق داشت که خود  
 را امام زمان و سرخیل اصفیا بنامد چنانکه نامید.

آفرین بر تو ای علی ذکره السلام که در مدت تاریخ هجری مثل تو  
 يك پادشاه با عقل و حکیم و ذی فضل و صاحب همت و صاحب عزم در میان ملت اسلام  
 پیدا نکردید که به سیویلتزاسیون این ملت باعث شود و این ملت را از حماقت  
 و جهالت و بدبختی آزاد کند. اگر ملت مطالب ترا فهمیده بود حالا طوایف

انگلیس و یونانی دنیا خوشه چین تو حساب میشدند زیرا که [تو در عصری  
مذهب پرانستاترم را ایجاد کردی که ایشان هنوز در آتشکده‌های دیوان  
ایمقویزیسیون<sup>۱</sup> بریان میشدند]، آنها مدت مدید بعد از تو مدهبی را که  
ایجادش از تو بوده است یعنی پروتستانیسیم را فهمیده روولسیون<sup>۲</sup> کرده  
مذهب پروتستانط را اختیار نمودند.

[از سلطنت حکیمانه علی ذکرة السلام چند سال بگذشت، پرانستاترم  
در جمیع صفحات ملک دیلم منتشر و برگزیده شد و تبعه او روز بروز نتایج  
خیریه آنرا در حق خودشان مشاهده میکردند] چه فایده بشحر یک سلجوقیان  
نادان با آل بویه علی ذکرة السلام را برادر زوجه اش حسن نامور بایک ضربت  
خنجر مقتول ساخت و چراغ ملت اسلام را بخصوصه چراغ ملت ایران را  
خاموش کرد<sup>+</sup>. بعد از وفات علی ذکرة السلام پسر او محمد هم در طریقه  
پدرش رفتار کرده بقدر مقدور در ترویج عقاید حکیمانه پدرش سعی بلیغ  
میکرد و بعد از فوت او پسرش جلال الدین حسن دید که دیگر در ملت

---

+ قید : حسن نامور بسیار فاناتیک بود و بنا بر عادت قدیمه مرضی  
طبع او نمیشد که خواهرش در نظر مردم گشاده رو سیر نمیکند و ازین جهت به  
علی ذکرة السلام بغض و عداوت سیورزید و از شدت بغض خود سرتکب قتل او  
گردید.

۱- انگیزسیون .

۲- انقلاب .

موافقت نیست و از اطراف دشمنان نادان زیاد شدند مثل خلفای بنی عباس و سلاطین دیگر و بطایفه اسماعیلیه اسناد ملاحده و زناده را دادند و از هرجا به عداوت ایشان اقدام کردند ناچار و لابد باز به مذهب قدیم عود کرده از تازگی<sup>۱</sup> خود را و اهالی رودبار و قهستان را بدچاه ظلمت انداخت.

حیف از تصنیفات علی ذکره السلام که فی الحقیقه یاقوت و زمرد کل لتراتر حساب میشد در هیچ جا مشاهده نمیشود ~~یا~~ اگر پیدا گردد واقعاً يك تحفه بیمثل میشد. به عقیده و مذهب علی ذکره السلام در هر خصوص مطابقت عقیده و مذهب طایفه چارواک هندویان<sup>۱</sup> اگرچه ایشان در عقاید دینی زیاد از اندازه تخیلات سخت میکنند (نگاه کن به کتاب دبستان المذاهب) [چارواکها اعتقاد میکنند که صانع و موجد نیست و اعلی و ادنی شدن از عالم طبیعت است و بوجود صانع يك دلیل قاطع و برهان واضح دستاویز نیست پس چرا بامر مظنون و موهوم بل معدوم بندگی باید کرد و چرا در معابد و مساجد بواسطه عبادت جبهه سا باید شد و به فرشتگان که فضیلت شهود ندارند قائل شد و بموجب حرص ابلهانه بامید جنت و نوید راحت از نعمتها و راحت های دنیا دست کشید و نقد را به نسیه بی اصل

عوض کرد و با قوال کاذبانه فصیحی جاه دوست<sup>+</sup> که افکندن عوام را بدام

این قید را در نامه ۲ آوریل ۱۸۷۱ به میرزا یوسف مستشار نوشته که  
به نسخه خودش اضافه کند .

+ [قید: ای جلال الدوله در باب جاد دوستی پیغمبر ما در جزء رابع  
تاریخ ابن خلدون این گذارش بنظر آمد. شاعری از شعرای عرب معاصر خلیفه  
اسماعیلیه مصر الفایز بالله مسمی به عمارة الیمنی در مدح شمس الدوله تورانشاه  
برادر صلاح الدین قصیده ای گفته در آن قصیده تورانشاه را بدین سرفرد به تسخیر  
یمن و استبداد مطلق ترغیب و تحریص میکند :

|                              |                               |
|------------------------------|-------------------------------|
| فاخلق لنفسك ملكاً لانضامه به | الی سواك و اورالنار فی العلم  |
| هذا ابن تومرت قد كانه ولایته | كما يقول الوری لجماع علی و ضم |
| وكان اول هذا الدین من رجل    | سعی الی ان دعوه سیدالاسم      |

ترجمه اش اینست که از برای خود ملک خلق کن که از جهت آن توبه بخیر  
خود مضاف و وابسته نگردی و آتشی در عالم یعنی در شهرت برافروز تا مردم  
بگویند که این فرزند تومرت است که او را ریاست و ولایت بود چنانکه  
مردم میگویند گوشت از چوب آویخت یعنی اسم دنیا را افکند و خوار و دردمند  
کرد. اول ابن روش از مردی بود که سعی کرد تا اینکه او را سید اسم خواندند.  
یعنی در روش ریاست طلبی و جاه دوستی و شهرت پرستی توتنها نیستی اول این  
روش از مؤسس دین اسلام است. ندیدی که رجلی از رجال عرب بدین روش  
سعی و سلوک کرد بچه درجه رسید .

الحق این شاعر مطلب را خوب فهمیده است . پیغمبر ما فی الواقع بشدت  
ریاست طلب و جاه دوست و شهرت پرست بود و در عقل و تدبیر در عصر خود  
نظیر نداشت و در فصاحت و بلاغت فی مابین عربها بی بدل بود چنانکه خودش  
بدین صفت افتخار میکند : انا افصح من نطقی بالضاد بیدانی من قریش و قرآن  
کلاً از خیالات خود اوناشی است و این عقیده غلط است او اسمی بود یعنی سواد  
←

فرب بحصول آرزوهای خودشان وسیله دانستند فرشته شد و از دنائت

نداشت ؛ خیرانی نبود اینقدر هست که علوم نمیدانست و از تربیت یعنی از  
میویلاسیون این عصر مانند معاصرین خود خبر نداشت ولیکن سوادش بود  
و خواندن میدانست ؛ نسبت هر چه میکرد و هر چه میگفت و هر چه میخواست  
عمداً بخداوند کائنات میداد که بخود او بحث وارد نشود حتی بجهت پیشرفت  
کار خود پیازه ای اسورات رذیله نیز اقدام کرده نسبت آنها را پاراده خالق  
ارض و سماء داده است از آنجمله اینست که به جنگ میدان یا دشمنان اکفا  
نکرده چند بار دزدان عرب را از پیروان خود بفرستاد که رفته هنگام شب  
خفیه<sup>۱</sup> به آرامگاه چند نفر از رؤسای قبائل عرب که بخیالات او بودند داخل  
شده ایشان را بهلاکت برسانند . ازین قبیل تدابیر رذیله اش در سیرالنبی  
تقصیلاً روایت میشود آدم باشعور به ادنی تأمل به حقیقت این کیفیت حالی  
تواند شد چنانکه عمارة الیمنی حالی شده است .

دلیل صاحب سواد بودن پیغمبر این روایت است : من کتاب بصائر  
الدرجات لأبی جعفر محمد بن الحسین بن بابویه القمی یاب فی ان رسول الله کان  
یقرء ویکتب بلسان العرب . حدثنا جعفر بن محمد الصوفی قال سألت أبا جعفر  
محمد بن علی الرضا یا ابن رسول الله لم سمی النبی الاسی . قال ما یقول الناس قلت له  
جعلت فداک یزعمون انما سمی النبی الاسی لانه لم یکتب فقال کذبوا علیهم لعنة الله  
انی یكون ذلك . والله تبارک و تعالی یقول فی کتابه المحکم هو الذی بعث فی الامیین  
رسولاً منهم یتلوا علیهم آیاته و یرکیهم و یعلمهم الکتاب و الحکمة<sup>۱</sup> فکیف کان  
بعلمهم بالایحسین و الله لقد کان رسول الله یقرأ ویکتب و انما سمی الاسی لانه کان  
من اهل مکه و مکه من اسماها القرى و ذلك قول الله فی کتابه لتندرام القرى و  
من حولها<sup>۲</sup>

۱ - سورة جمعه ، آیه ۲

۲ - سورة شوری ، آیه ۷

طبع بچنین اشخاص فروتن شده اشان را آقا و اولیادانست و بایشان بنده  
 رذیل شد و پرستش کرد؟ و هر شیئی که ظاهر نیست باور کردن را شایسته  
 نیست. ترکیب حوالید از عناصر است؛ باقتضای طبیعت چند روزی عناصر  
 باهمدیگر تألیف یافته اند، مادام که ثبات ترکیب جسد و سلامت هیئت یاقی  
 است بهر خیر که مرغوب طبع است و از آن ضرر حیوانی متصور نیست باید  
 توصل چیست وقتی که ترکیب جسد منلاشی شد معاد عنصر باز عنصر است  
 و کاخ بدن را بعد از خراب شدن بوطن بالاتر و ناز و نعیم عروج و به ناز و  
 جحیم تزلزل نیست پس باید اعتقاد کرد در اعمالی که حقوق الله شمرده میشود  
 گناهکاران معاقب نمیشوند و نیکو کاران<sup>۱</sup> براحت و نعمت نمیرسند بلکه  
 در مواقع برعکس است بجهت آنکه گناهکار از عذاب روزه و نماز و طاعات  
 و عبادات فارغ شده و نیکو کار<sup>۲</sup> بمشقت عبادات که عذاب محض است  
 گرفتار است.<sup>۳</sup> پس عاقل باید از جمیع لذات دنیوی بهر یاب شود و از  
 هیچگونه مشتهیات احتراز ننماید زیرا که چون بمخالفتی باز آمدنت  
 نیست

باز آمدنت نیست چو رفتی رفتی

۲۹۱- در نسخه های ترکی و تاجیکی هر دو بجای «نیکو کار» «زاهد»

نوشته شده است.

۳- در حاشیه یکی از نسخه های فارسی یک بیت از محمد فضولی شاعر

آذربایجان و توضیح خود اخوندزاده باین مضمون آمده است :

«واعظ اوصاف جهنم او خورای اهل ورع  
 گل اونون مجلسنه گور که جهنم نه ایمیش

یعنی جهنم خود مجلس وعظ و اعظمت.»

الحق عقیده چارواکان یکی از مذاهب پاکیزه و پسندیده است .  
 کاش اهل ایران بقدر چارواکان عقل داشتندی و این مذهب پسندیده را  
 اختیار کردند چنانکه علی ذکره السلام نشان داده بود . بیفایده بودن  
 حقوق الله را بوعلی سینا نیز اشاره کرده است .

بوعلی در فن حکمت استاد      رمضان را رمضان نام نهاد

و فی الحقیقه از حقوق الله منفعتی عاید نیست بجز ضرر مگر وضو و  
 غسل و طهارت و ختنه که نظر بقوانین طبیعه فواید کثیره در ضمن این اعمال  
 مندرج میباشد با تبدیل پیراهن و زیرجامه در هر شبانه روز معاً . اما ضرر  
 سایر اعمال واضح است مثلاً در هر شبانه روز پنج وقت نماز ترا از کسب  
 و کار باز میدارد ، روزه بجان تو ضرر میکند<sup>+</sup> و حج بهلاکت تو باعث

---

<sup>+</sup> قید . آیا سبب چه بود که پیغمبر در هر شبانه روز پنج وقت نماز  
 را واجب ساخته است و ماه صیام را قرار داده است و علاوه برین  
 کم خوابی را و انواع و اقسام عبادات را مستحب کرده است . سبب این  
 بود که قبائل عرب در ایام بت پرستی بغیر از راهزنی و جنگ کردن  
 با یکدیگر شغل و پیشه نداشتند و در اوقات آمودگی از راهزنی و جنگیدن  
 یا بازی سهام عشره میسر و سایر نوع قمار مشغول میشدند یا وقت خودشان  
 را در مستی میگذرانیدند و یا بسیار میخوابیدند و یا بیکار می نشستند ،  
 تجارت و زراعت و صنعت اصلاً نمیدانستند پس راهزنی و جنگیدن و قمار بازی  
 و سی پرستی و پر خوابی و بیکاری از مقتضیات حالت ایشان بود چنانکه جمیع  
 طوائف وحشیان و بربران بدین خاصیت مشهورند چون راهزنی نسبت به  
 مشرکین و جنگیدن با کفار مطلوب پیغمبر بود بنابراین در خصوص این عمل

میشود. اگر از هوای عربستان جان سلامت بری عربستانی که عبدالرحمان جامی بعد از مراجعت از حج بدین فرد از آن الحذر میکند :

وادی است پر رنج و تعب دوزخ صفت ذات اللهب

در خاک او هلیاغ و ذب<sup>۱</sup> هستند چون ماهی تیان

اگر از هوای عربستان جان سلامت بری مبالغ کلی صرف میکنی



انواع تحریصها و تشویقها لازم دید اما بازی سهام عشره میسر را و هر قسم قمار را و می پرستی را بر مسلمین حرام کرد و کم خوابی را مستحب نموده پس لازم بود که برای دفع بیکاری ایشان نیز چاره ای خیال کند لهذا نماز پنجگانه را و روزه را بگردن ایشان بگذاشت که ایشان را در اوقات آسودگی از راهزنی و جنگیدن بچیزی مشغول سازد. امروز نوع بشر در عالم ترقیست ، آدم هزار گونه مشغله دارد برای او بیکاری کجاست که اوقات خود را بر پرپرچات مثل نماز و روزه صرف کند. اگر غرض پیغمبر از نماز تنها یادآوری خدا بودی هر شبانه روز يك دفعه نماز کفایت میکرد نه اینکه صبح دو رکعت ظهر چهار رکعت عصر باز چهار رکعت شام سه رکعت خفتن باز چهار رکعت باید نماز گذارد هر نماز با وضویش اقلایک ساعت وقت آدم را ضایع میکند در هر شبانه روز تنها پنج ساعت به نماز گذاردن صرف میشود مابقی بخوردن و خوابیدن، برای کار کردن وقت قلیل میماند ازین سبب کسب کاری و پیشه وری و هنر وری در میان ملت اسلام بغایت کم است و ثروت و مکننت نسبت به سایر ملل بغایت اندک است. از جهت همین نوع سبب های بی حصر پراستانتزم در دین اسلام محض بخاطر حب بشر از واجبات است.

۱- هلیاغ خارپشت تر و ذب گاو وحشی است.

و ضمناً اصلاً فایده‌ای نیست. بعضی اشخاص ادعا میکنند که از اجتماع حج برای ملت اسلام منافع کثیره حاصل است زیرا که یکی از خطا می‌آید یکی از هندوستان یکی از افریقه می‌آید یکی از فرنگستان و باهم دیگر ملاقات میکنند و از درد همدیگر مطلع میشوند. می‌پرسی که ازین منافع یکی را ذکر کنید از جواب عاجز میمانند. بلی راستست از کل اجتماع برای ملت کم و بیش منفعت میشود اگر اجتماع در وطن مابین ملت واحده واقع گردد و اگر بپیمان اجتماع يك كم مراد و يك منظور سبقت نماید و اجتماع بخاطر همان مراد بوقوع آید؛ مثلاً قبل از اجتماع در وطن مابین يك ملت گفتگو بشود که فلان احتیاج ما باید رفع گردد فرض بکنیم که کدخدای قریه مرده است باید کدخدای تازه انتخاب بکنیم که سبب رفع حوائج ما بشود پس انتخاب کدخدای تازه مرادی و منظوری است که با اجتماع سبقت کرده است درین صورت اجتماع منفعت دارد بجهت آنکه همان مراد از اجتماع حاصل میشود آیا با اجتماع حج چه مراد و کدام منظور برای منفعت ملت سبقت کرده است. یکی از خطا آمده است، آیا او وقت آمدن منظور کرده بود که بدر آنکه از هندوستان آمده است فایده‌ای از او حاصل

---

۱- در نسخه اساس «نماند» بود که ظاهراً اشتباه رو نویس کتبه است.  
منظور اینست که تجمع وقتی بنفید است که قبلاً بر نامه‌ای در دستور کار قرار گیرد.

خواهند شد. یکی از خطای آمده است یکی از هندوستان، همدیگر را  
می بینند، نه این او را می شناسد و نه او این را. ده روز در یکجا میمانند،  
هر روز همدیگر را می بینند، هر کس به اتمام اعمال خود مشغولست بعد  
از ده روز از هم مفارقت میکنند یکی به آلا داغ میرود یکی به قرا داغ،  
بآن میماند که آدمی غریب به شهری عظیم و بیگانه وارد بشود هیچکس  
را نشناسد ده روز گردش کرده به وطن خود مراجعت کند و بگوید که فلان  
شهر رفتم جمعیت عظیم دیدم. در ضمن این به وطن و ملت واحد او چه  
فایده حاصلست. آیا از اجماع حج در مدت هزار و دوست و هشتاد سال  
منفعتی که به ملت اسلام عاید شده باشد چیست، اما به اثبات خسارات کثیره  
هر کس جواب دادن را قادر است، مثلاً چقدر پول از اشخاص صاحب استطاعت  
در خارج وطن صرف میشود و چقدر جان در راه تلف میگردد و در موسم  
حج زیاده از صد هزار گوسفند ذبح مییابد و از گوشت و خون آنها در شدت  
حرارت آفتاب هوا تعفن بهم میرساند. و با اول در آنجا پیدا شده بعد به کل  
عالم منتشر میگردد، چقدر جان بمعرض هلاکت میرسد و چقدر پسر و  
دختر در وطن بی پدر میماند و چقدر زن بیوه میشود و اهل عربستان هم  
بجهت امیدواری به صدقه در کسب معیشت و طلب ترقی بی اهتمام شده بکمال  
بیغیرتی معتاد میگردد و در زمره طوایف گمنام گذران میکند. قول یکی  
از فیلسوفانست که در دنیا هیچ به گدائی و سائل بکفی و بی اتمامی و  
بیغیرتی در امر معیشت زیاده باعث نیست مگر صدقه دادن، اگر مستحقان

صدقه یتیمان بی صاحب و کوران و شلان بی مؤنت و زنان بیوه و پیران نباشند .

[ و سبب دیگر بر بدبختی ایشان تا انقراض عالم آنست که پیغمبر ما ملل خارجه را از تردد برخاک ایشان قدغن کرده است. مسلم کل عالم است که اهل فرنگستان در علوم ، صنایع و فنون و جمیع هنرها سرآمد طوایف روی زمینند اما دین ایشان مغایر دین اسلام است ایشان از ترس کشته شدن نه برسم تجارت نه برسم سیاحت بمکه و مدینه و سایر امکنه قریبه این بلدان پا نمیتوانند گذاشت درینصورت متوطنین این محلها از کدام طائفه کسب معرفت و علم و انسانیت توانند کرد پس لابد و ناچار باید در جهالت و کوری باقی بمانند چنانکه از هجرت تا امروز اصلاً تغییری در حالت ایشان روی نداده است و دائماً در ذلت و فقری و کدائی و راهزنی زندگانی میکنند و بخاک وطن ایشان بغیر از هم مذهبان ایشان در موسم حج کسی قدم نمیتواند گذاشت و این هم مذهبان ایشان نیز در کودنی و بیعلمی و بیهنری مثل ایشانند و اگر اهل فرنگستان بمکه و مدینه اذن تردد داشتندی آوقت ایشان بر آن محلها برسم تجارت و سیاحت عزیمت نمودندی و عربهارا از احوال و اوضاع عالم خبردار کردنددی . چه فایده از عدم مال اندیشی پیغمبر این طائفه را بدان محلها راه تردد مسدود است و عربها مادام که در اسلامیت ایجاد مذهب پروتستانترزم نشده بعضی احکامات مناسب این دین منسوح و متروک نگشته است لابد و ناچار باید تا انقراض

عالم در جهالت و کوری و ذلت و دنائت باقی بمانند.

و باز سبب دیگر برید بختی جمیع امت اسلام اینست که پیغمبر ما وضع علم فقه را در اسلام تنها بخود اسناد میدهد و خود را اعلیٰ و آخرین و افضل گذشتگان و آیندگان شمرده اصلاً به تغییر و تبدیل و تزئید در علم فقه راه نمیدهد. علم فقه و فرائض که الآن فیما بین ملت اسلام متداول است کلاد در میان عربها و بخصوصه در یمن قبل از بعثت پیغمبر موجود بود و عربها امور منازعات و مرافعات خودشان را قبل از بعثت همیشه بر طبق آن علم فقه قطع میکردند و در حال حیات پیغمبر در مدینه از جمله مهاجرین و انصار صحابه فقها بودند. پیغمبر در فقه عربها فقط تصرف و اجتهاد کرده است و بعضی تغییر و تبدیل را در آن علم بصوابدید خود معمول داشته است والا خودش مخترع و موجد علم فقه نیست بلکه او مجتهد و مکتب علم فقه قدیم عربهاست چنانکه سایر قوانین و احکام دین جدید و خشک<sup>+</sup> خود را از تورات و انجیل و عقاید مجوس مأخوذ کرده

---

<sup>+</sup> [تئید : بعثت اینکه اعمال دین او هرگز تجملات و شکوہات و انواع تشکلات ندارد چنانکه آنها در دین عیسویان مشاهده میشود بخلاف ذالک اعمال دینیّه او عبارت است از رکوعات و سجودات و دعاجات مکرره یابسه کسالت انگیز و زحمت افزا و بکتوع که اجرای آنها نه عبادت کننده را بوجود میآورد و واله میکند نه نگاه کننده را خصوصاً که دعاجات مکرره کسالت انگیز را عبادت کننده لامحاله باید در زبان عربی ذکر کند که فهمیدن آن با کثرت بالکلیه غیر مقدور است.]

بعضی تغییرات و تبدیلات را در آنها بر مقتضای رأی خود جاری نموده است<sup>۱</sup>،  
یعنی در آنها اجتهاد و تصرف کرده است. تکون و تجمع علم فقه بی‌مرور  
دهور و بی‌حدوث قضایای متنوعه بیحصر فیما بین جماعات و بی‌مشارکت  
عقول عدیده در وضع آن ممکن نمیشود و این علم حاصل عصر واحد و نتیجه  
خیال فرد واحد نمیتواند شد و معیناً تا امروز در هیچیک از ملل دنیا این  
علم بدرجه تکمیل نرسیده است و آنّا فآنّا تغییر و تبدیل، تجدید و تزیید  
در آن علم از ضروریات و مقتضیات اوضاع زمانه است درینصورت پیغمبری  
که راه تغییر و تجدید و تزیید را درین علم بسته است بدیهی است که  
ملت خود را از هر قسم ترقیات در امورات دنیا عاجز و محروم کرده است<sup>۲</sup>  
مثلاً پیغمبر ما که خود را اعقل اولین و آخرین نامیده بدین واسطه راه  
خیال ارباب عقول را در تغییرات و تجدیدات و تزییدات مسائل فقهیه و  
قوانین ملکیه و ملیه بسته است، آشکار است که بنی نوع بشر را در کل

---

۱- در مورد این پاراگراف تا اینجا، در ملحقات ترکی نوشته شده که  
«سطور ذیل را مؤلف بشکل قید علاوه نموده است» ولی چنانکه خواننده  
ملاحظه میکند این قسمت بیشتر مربوط به متن است.

۲- از اینجا تا آخر قسمتی که از نسخه ترکی نقل شده و در داخل کروشده  
است در نسخه ترکی بدنبال قید صفحه پیش آمده نه در متن ولی چون در نسخه  
تاجیکی در متن آمده بود و بنظر میرسد که این شکل درست تر است در اینجا از  
شیوه نسخه تاجیکی تبعیت شد.

آسیا و دراماکن متعدده دنیا دچار جهالت و ذلت ابدی کرده هر گونه ترقی را فیما بین ملت اسلام ممنوع ساخته است. با وجودیکه خودش در زمان نبوت خود که بیست و سه سال طول کشید احکام و آیات متعدده قرآن را بنابر تقاضای روزگار و امور حادثه منسوخ کرده آنها را به دیگر احکام و آیات موافق وقت و احتیاج عوض کرده است پس چگونه میشود که در مدت هزار و دو بیست سال<sup>۱</sup> از هجرت بعضی احکام و قوانین او بنابر تقاضای ایام و امور مستوجب تغییر و تبدیل نگردد.

و عجب تر اینست که پیغمبر ما زمان قبل از بعثت را زمان جاهلیت مینامد غافل ازین که خودش بعد از بعثت خود دستوپای امت خود را بسته به قمر دریای اشد جاهلیت افکنده است؛ نجات یافتن از جاهلیت قبل از بعثت آسان بود نجات یافتن از جاهلیت بعد از بعثت مشکل است چنانکه می بینیم .

پس مادامی که در علم فقه راه تغییر و تبدیل و تجدید و تزیید برار باب عقول و خیال امت اسلام بسته است این امت الی ابدالآباد در عالم تنزل جاوید خواهد ماند و بدبخت ترین کل امم دنیا خواهد بود و هرگز امکان فز خواهد داشت که پابصره ترقی بگذارد.

بغیر از آن سه وجه که من در حق موجد کائنات ذکر کردم آیا

---

۱- در دو تا از نسخه ها نوشته شده «۱۲۸۰ سال».

وجه رابع نیز متصور است؟ باری آلات و اسبابی که در وجود تو خلق شده است زیاده برین نمیتواند دانست چنانکه فردوسی فرموده است :

بدین آلت و رای و جان توان ستود آفریننده را کی توان  
 در تو فقط پنج حواس هست ، یحتمل که در صورت عقیده اولی یا ثانیه  
 بمرور دهور وجود کل يك نوع دیگر جلوه کند یعنی دریا بنوع دیگر  
 بتلاطم آید و در کائنات يك شانرمان سبی عظیمی پیدا شود و بعوض تو  
 وجودی آخر ظهور کند که بجای حواس پنجگانه صاحب حواس باشد  
 بلکه همان وجود صاحب حواس عشره بیشتر از تو چیزی بداند و همان  
 وجود بفهمد که موجد چیست، روح چیست. حالا تو با حواس پنجگانه  
 قادر به [فهم] حقیقت و ماهیت روح نیستی چنانکه نمیدانی شعاع چیست.  
 حین طلوع شمس فوراً روشنائی بعالم شایع میشود، هنگام افروختن چراغ  
 فی الفور روشنائی بدیوار میافتد، آیا این روشنائی چیست نمیدانی ، و  
 چنانکه نمیدانی حرارت چیست و قوه مقناطیس و سایر این قبیل اشیا  
 چیست فقط این را توانی بفهمی که روح کیفیتی است در اجسام مرکبه  
 ذی حیات که بعد از ترکیب اجسام موافق قوانین و شروط خلقت پیدامیشود.  
 مثلاً يك جسم ترکیبی که مرکب است از انواع و اقسام آلات و اعضای صلبه

---

۱- ظاهراً کلمه «فهم» یا چیزی شبیه به آن از قلم افتاده است که با  
 مراجعه به نسخه ترکی اصلاح شد.

وسیاله یعنی از اخلاط این کیفیت [یعنی روح] ظهور میکند. مثال آوریم ترکیب طفل را بعد از تولد. در اتمام این ترکیب جسمی کیفیتی با و حاصل میشود که ما آنرا روح حیوانی میگوئیم<sup>+</sup> که در ضمن آن حیات و کسل مقتضیات آن مشاهده میشود مادام که این جسم ترکیبی باقیست این کیفیت یعنی روح در آن ظاهر است وقتی که این جسم ترکیبی پاشیده و متلاشی شد یعنی برعم شد همان کیفیت که ما اسمش را روح گفته ایم زایل و محو میشود. این هم امریست از قوانین و مقتضیات همان وجود واحد و کامل و صاحب قدرت و سرپرست از اسرار او. [پس معلوم شد که روح هر چه بوده باشد امری است که قائم بنفسه نمیتواند شد چنانکه عقل و خیال قائم بنفسها نیستند باید لامحاله ظرف و قالب داشته باشند بنا برین تصور و تعقل اعتقاد علمای ما که ارواح بعد از مفارقت ابدان در مواضع مخصوصه باز وجود

---

+ [قید: قال امام ابو حنبله محمد بن غزالی فی کتابه المسمی به مضمونیه<sup>۱</sup> والحق ان الارواح البشریه تحدث عند استعداد نطفه فی الرحم<sup>۲</sup>. یعنی روح یا حیات کیفیتی است که قائم بنفسه نمیتواند شد و محتاج به محل است چنانکه عقل و شعاع و حرارت و قوه مقناطیسیه و امثال آنها قائم بنفسه نیستند بلکه قائم به غیرند.]

---

۱- اسم کامل کتاب: المضمون به علی غیر اهله است.

۲- در کتابش موسوم به مضمونیه گفته است در حقیقت، ارواح بشری

هنگام ایجاد نطفه در رحم پدیدار میشوند.

مشخصی دارند بدون ظرف و قالب در برابر کریستکا نمیتواند ایستاد و  
 برای ارواح بعد از مفارقت ابدان قالب مثال و لطیف خیال کردن چنانکه  
 شیخ احمد بحرینی بدون دلیل عقلی و طبیعی قیاس میکند بیمعنی است. [   
 مثالش اینست که تو چند اجزای معدنی را در یکجا جمع میکنی و موافق  
 قانون علم آنها را یکدیگر ممزوج و مرکب میسازی کیفیتی از آن حاصل  
 میشود که اسم آنها قوه تلغرافیه یعنی روح تلغرافی میگوئیم. وقتی که  
 اجزای معدنی را از یکدیگر سوا کردی یعنی همان ترکیب را که بآن  
 اجزا داده بودی برهم کردی قوه تلغرافیه یعنی روح تلغرافی زایل و محو  
 میشود اما ماهیت این قوه تلغرافیه و روح تلغرافی چیست نمیدانی این  
 نیز سر است از اسرار وجود واحد و کامل و صاحب قدرت. برای فهمیدن این  
 مطلب کماینبغی<sup>۱</sup> بر تو لازم است که الکتریسیست را و قانون و مقتضیات آنها  
 دانسته باشی. چه فایده، تو و ملت تو ند الکتریسیست را میدانید و نه قانون  
 آنها، شما فقط جهنم را خوب وصف میتوانید کرد و جن و شیاطین را خوب  
 میتوانید شناخت چونکه وجود آنها خیالی و موهومی است الکتریسیست  
 که امری ظاهر و درپیش چشم شماست و تمام عالم از آن خبردارست شما  
 بدانستن آن اقدام نمیکنید برای آنکه چه مصرف دارد، الکتریسیست که  
 شما را به بهشت نخواهد برد و از جهنم خلاصی نخواهد داد، برای شما امر

---

۱- آن چنان که شایسته است.

آخرت لازمست و بس که بلکه بطوری خودتان را به بهشت انداخته  
 مستجاب شدن این دعای قنوت را که وزوجنا من حورالعین است با چشم  
 خودتان بینید و به آرزوی خودتان برسید و کام دل حاصل بکنید. دیگر  
 بس است تا کی در پی خیالات بیهوده و بیفایده خواهید افتاد. ای ظالمان  
 باری از مضمون این حدیث متنبه شوید و من کان فی هذه [الدنیا] اعمی  
 فهو فی الآخرة اعمی<sup>۱</sup>. حالا وقتست که حواس پنجگانه خودتان را در  
 حیات دنیا به تعیش نمودن و در امور دنیا به فضیلت یافتن صرف کنید. در  
 حیات دنیا برای شما علم و بعد از علم آزادیت و پس از آزادیت استطاعت  
 لازم است که پنج روز در عمر خودتان آسوده تعیش بکنید و خودتان را  
 به عمر وزید خواه پیغمبر باشد خواه امام باشد خواه دیسپورت باشد عبد رذیل  
 ندانید و در نظر ملای سیویلزی یافته خوار و ذلیل و احمق و نادان ننمائید  
 [و به رؤیاها و تعبیر آنها اعتقاد نورزید زیرا که رؤیا نیست مگر عمل مغز  
 در حال خوابیدن سبک<sup>۲</sup>] و به معجزات و کشف و کرامات و خوارق عادات  
 باور نکنید زیرا معرفت ماهیت و خاصیت عناصر و جمادات و نباتات که در

---

۱ - کسی که در این جهان کور است در آن جهان نیز کور خواهد

بود .

۲ - در نسخه ترکی «تنک» و در نسخه تاجیکی «خوابیدن تن» نوشته شده  
 است. چون در زبان ترکی «یومگول یا تماق» نوشته شده بود که بمعنی  
 خوابیدن سبک است در اینجا از ترجمه ترکی استفاده شد.

اصطلاح فرنگستان آنرا علم فزیکاً تعبیر میکنند یعنی علم حکمت و معرفت ماهیت و خادیت حیوانات که آنرا علم یستو و تعبیر میکنند یعنی علم طبیعت درین عصر بواسطه تتبعات و تحقیقات فیلسوفان فرنگستان بنوعی تکمیل بهم رسانیده است که عدم امکان معجزات و کشف و کرامات و خوارق عادات بامداد همین علوم در نظر ما اظهر من الشمس شده است. اگر درین عصر کسی لاعن شعور بخود اسناد معجزه بدهد ما او را دیوانه حساب کرده از جهت خللی که در قوه عقلیه او واقع شده است بر حالت او متأسف خواهیم شد و اگر عن شعور بخود اسناد معجزه بدهد ما بلا اختیار از وفرت خواهیم کرد زیرا اینچنین کس که صاحب شعور است و خودش میداند که معجزات از قبیل ممکنات نیست اما برای افکندن ساده لوحان بدام فریب و برای فرمانرواشدن در میان ایشان کذب محض را و تدویر خالص را وسیله میسازد در نظر ما آشکارا کذاب و مذکور مینماید لیکن در عصر قدیم وضع عالم بطور دیگر بوده علوم مذکوره ترقی نداشت و فیلسوفان حمیده اخلاق بجهت اراءت خیر و شر مردم مدعای خودشان را بواسطه براهین عقلیه بایشان اثبات نمیتوانستند کرد ناچار بمقتضای طبایع مردم خودشان را به لقب پیغمبری برگزیده صانع نامیده بخودشان اسناد معجزه داده اند و بدین وسیله مردم را به امر و نهی خودشان تابع کرده مدعای خودشان را

---

۱- منظور علوم طبیعی یا طبیعیات است .

با ایشان حالی نموده‌اند. اگر خلق بیچاره تنها بدینگونه پیغمبران صاحب شعور و معرفت می‌گرویدندی بازسپیل میشد، ایشان به پاره‌ای دیوانگان که مدعیان معجزات بودند گرویده به نویدات بی‌اصل و تحویفات بیمعنی که ناشی از خیالات اینگونه مجنون‌صفتان و بیشعوران بوده است باور کرده نعمات و لذایذ حیات دنیا را بر خودشان حرام و بخاطر منظورات باطله خودشان را باعمال شاقه گرفتار ساخته‌اند چنانکه بت پرستان و آتش پرستان درین حالت مشاهده میشوند. حالا درین روزگار با وجود پروقره آیا مردعقل و پاکنهاد هیچ فتوی می‌دهد که بنی نوع بشر در حالت وجهالت قدیمه خود جماد آسا بلاحزکت باقی بماند و به نیت ترقی و به نیت خروج از ظلمت به نورانیت اصلاً قدم برندارد.

بس است خسته شدم فردا بیست و یکم رمضانست بشنیدن مرثیه ملاجبار روضه خوان خواهم رفت حکایاتی را که ازو خواهم شنید در مکتوب سیم خود نوشته خواهم فرستاد خواهش دارم<sup>۱</sup> که از تبریز به رشت سفر بکنم و از آنجا هم به مازندران به مکان دیوان و پریان رفته سیر نمایم.

در مصر چه دوربین‌های خوب می‌فروختند حیف که فراموش کردم نخریدم حالا به دوربین احتیاج بهم رسانیده‌ام در تبریز هرچه تجسس

---

۱- قصد دارم، بیخوام.

کردم خوش را توانستم یافت در قاهره پشت خانه رضا پاشا يك مغازين<sup>۱</sup>  
فرنگی هست در آنجا با اصطلاح عثمانی دورین های پك اعلا میفروشند  
هرگاه گذرت بآنجا بیفتد برای من دورینی خریده بفرست بهرشت باسم  
حاجی عبدالله مروارید فروش بغدادی که او بمن میرساند خدا حافظ.

کمال الدوله

## مکتوب سیم کمال الدوله

باز از تبریز، در ماه رمضان سنه ۱۲۸۰

ای برادر مهربانم جلال الدوله امروز بارفقا به مسجد جامع رفته در مجلس مرثیه ملا جبار روضه خوان نشستم. مسجد مالا مال بود پیش از ملا جبار کسی دیگر بالای منبر رفته وفات حضرت علی ابن ابیطالب را خواند بعد ملا جبار بمنبر صعود کرده اول چند حدیث از فضیلت ائمه و از ثواب تعزیه داری نقل نمود پس از آن بمطلب شروع کرد.

ای جلال الدوله بر سر اولیای هر ملت کم و بیش بلا آمده است اما مصیبت اولیای ملت شیعه واقعاً خیلی افزونتر است و سبب اینست که بنی امیه خلافت را از علویان غصب کردند علویان نیز تاب نیاورده و در طلب مافات بجو جهد افتادند بنی امیه و بعد از ایشان بنی عباس پرزور آمدند و این مدعیان خلافت را از میان برداشته پنج روزی دغدغه از جانب آنان بفر اغیالی

سلطنت کردند بعد باینان نیز بلایای دیگر رو آورد اینان نیز دوچار مصیبت شده از میان بدر رفتند و نسیاً منسی شدند چنین است اوضاع این دنیا یکی را بسر برنهد تاج بخت یکی را ب خاک اندر آرد ز تخت سلسله بنی امیه را چنانکه معلومست بنی عباس منقرض ساخت و سلسله بنی عباس را هم چنگیزیان از روی زمین معدوم کردند، نوار یخ کل ملل ازین نوع حوادث مملو است و مقتضای عالم کون و فساد چنین است اما علویان زمانی که از سلطنت صوری محروم ماندند بسلطنت معنوی تلاش کردند و زهد و تقوی را بخود شعار نموده بدین وسیله در باطن برای خودشان شیعیان و مریدان پیدا کرده اند و به مدد کاری ایشان پنج روز در عمر خودشان از مشقت احتیاج کم و بیش آزاد شدند و همیشه بشیعیان و مریدان در فضیلت خودشان و در هذمت بنی امیه و بنی عباس سخنپا میگفتند و فی الحقیقه هم داشتند تا اینکه دوران خودشان را بسر برده در گذشتند نه از بنی امیه و بنی عباس اثری ماند نه از ایشان

همان منزلت این بیابان دور که گم شد در آن لشکر سلم و تور بنای تعزیه داری را اول سلاطین دیالمه گذاشتند که شیعه مذهب بودند بعد سلاطین صفویه که از سادات علویه شمرده میشدند خروج کردند و باقتضای پولتیکای خودشان به تعزیه داری رواج دادند حالا همان سبب که صفویه برای آن تعزیه داری را رواج داده بودند بالکلیه رفع شده است اما در ایران تعزیه داری از ایام صفویه هم زیاده تر رواج پیدا کرده است فقط در

عشره اولی محرم به تعزیه‌داری مشغول بشوند بازسپیل است بهرجا بروی  
 تعزیه است در هر مسجد هفتقه‌ای لا اقل یک روز مجلس تعزیه هست. میگویند  
 که در طهران هر روز در یکی از نکایا مجلس تعزیه برپاست الحق این کار  
 با فراط رسید. چه خبر است مگر مصیبت و درد خود آدم کم است که با نقل  
 گذارش هزار ساله اوقات خود را دائماً تلخ بکند و بجهت عمل بیفایده‌از  
 کسب و کار بازماند و دغلبازان این کار را برای خودشان وسیله روزی  
 کرده انواع و اقسام کذب‌ها بیافند و بجهت فریقتن عوام بیچاره در منابر  
 ذکر بکنند من که خود نیز شیعه مذهبم چنانکه توهم‌میدانی منکه نسبت  
 بائمه اطهار نعوذ بالله بغضی ندارم و تو خود مکرر در اخلاق جمیل و اطوار  
 حمیده ائمه از من مدایح شنیده‌ای اما مراد من اینست که که دست بکاری  
 بزن که غصه سر آید ازین تعزیه‌داری اصلاً نه برای توقایده‌ای هست و نه  
 بجهت امام، وقت خود را بکارهای عظیم صرف کن بین خلق عالم چه  
 ترقیات میکنند آخر تو نیز حرکتی بکن و قدمی بعلمم پروقره بگذار و طالب  
 سیویلتزاسیون بشو تا کی در خواب غفلت خواهی بود.

مجلس بکای<sup>۱</sup> ملا جبار را نخواهم نوشت اما قبل از بکا بعضی جفنگیاتی  
 را که با عقیده خود آنهارا حدیث تسمیه میکرد ذکر خواهم نمود تا گوشت  
 اندامت از تعجب بلرزد و بینی که اهل ایران به چه درجه در عقل طفولیت  
 باقی هستند که از استماع اینگونه جفنگیات متنفر نمیشوند. نگاه میکنی

که در يك طرف مردی نشسته است جبهه ماهوت در بر شال کشمیری در کمر  
 کلاه بخارا در سر باریش طویل و محناو و رنگ در صورت می بینی که آدم  
 است میپرسی که این کیست میگویند این فلان حاجی است عبوس و  
 غمگین منتظر است ببیند که آن سفیه شارلانا در بالای منبر چه پروچات  
 نقل خواهد کرد در طرف دیگر می بینی که مرد متشخصی نشسته است و  
 انگشتی نگینش یا قوت در انگش میپرسی که این کیست میگویند این  
 فلان آقا است نزدیکش رفته بنای صحبت میگذاری میپرسی از کتب فارسیه  
 و عربیه چه خوانده ای جواب میدهد که من سواد ندارم و حمد میکنم بخدای  
 خود که بمن سواد نصیب نکرده است چونکه اغلب صاحب سوادان  
 بد اعتقاد میشود و بضالالت میافتد حالا یا جوابش بده حالا یا ازین کودن  
 پرس که ای کودن تو بچه دلیل این قول خود را به ثبوت میرسانی حالا یا  
 باین بفهمان که ای احمق تو سهو میکنی، بطرف دیگر متوجه میشوی می بینی  
 که یکی تسبیح در دست میگرداند یکی دیگر هم گردن خود را بسوی او  
 دراز کرده میپرسد که فلانی اعمال امشب چیست امشب چند رکعت نماز  
 باید گذارد او جواب نمیدهد تا که ذکر خود را تمام میکند بعد به  
 سائل ملتفت شده میگوید چه شتاب میکنی. بعد از آن خوانند ملاجبار آخوند  
 جعفریه منبر رفته اعمال امشب را از روی کتاب زاد المعاد ذکر خواهد کرد.  
 خدا یا غریب حالتی است کل عالم تغییر یافته اطفال کل عالم بحد بلوغ

رسیده‌اند اما اطفال<sup>۱</sup> ایران هنوز تازه غریبن<sup>۲</sup> آغاز میکنند.

آخوند ملاجبار بالای منبر رفته شروع کرد<sup>۳</sup>

۱- در نسخه‌های فارسی مکتوبات همه جا «اطفال» نوشته شده و تنهادر یکی از نسخه‌های ترکی بجای آن کلمه «اهل» آمده است.

۲- چهار دست وپاراه رفتن مثل بچه‌ها.

+ [قید: اگر اهل ایران صاحب غیرت و تعصب میبودند باید بزوال دولت ساسانیان وفائی شدن کانون‌های میه‌آبادیان و خرائی وطن و خواری و کوری ملت خودشان تعزیه میگریفتند نه اینکه از کمال بیغیرتی و بی‌ناموسی به مصیبت‌های قومی تعزیه می‌کنند که با آنها نه هموطنند نه همزبان، نه هم‌چشمند نه هم مشرب، بلکه در همه جهت‌ها با اینها بیگانه و در جمیع صفت‌ها با اینها غیر بوده، تا روز قیامت باعث تیره بختی اینها شده‌اند. اگر چه خود عربها از میان بدر رفته‌اند اما ملت ایران بواسطه محبت الله این قوم و بواسطه بغض مخالفان ایشان متصل گرفتار بلیاتست چه خاندانها ازین بابت ویران شده است و هنوز میشود چه دودمانها ازین رهگذر کور گشته است و هنوز میگردد مثلاً عداوت جاوید تورکمانان نسبت به اهل ایران آیا بدین سبب نیست چرا فارسی‌نژادان بمحبت تازیان تا امروز بدست ترکمان اسیر برده‌اند حاصل محبت مردگان این قوم بیگانه نسبت به اهل ایران بغیر از بدبختی چه چیز است. بزرگان این قوم بیگانه مادام که در حال حیات بودند خودشان ایران را ویران کردند حالا که مرده‌اند و خاک شده‌اند اهل ایران بواسطه ارادت بدیشان میتلای انواع مصائبند. چاره این درد نه در تغییر دین است چاره این درد در ترویج علوم طبیعت و حکمت است فیما بین کل طبقات ملت از فقیر و غنی از بزرگ و کوچک از شهری و دهاتی بهر صورت.]

۱- از اول قید تا اینجا از نسخه تاجیکی با همان انشا نقل شد زیرا این قسمت در ملحقات نسخه ترکی نبود و بقیه آن تا آخر طبق معمول با انشای خود آخوند زاده از ملحقات نسخه ترکی نقل گردید.

مصنف کتاب مصائب الابرار بموجب حدیث صحیح روایت میکنند  
ای جلال الدوله مصائب الابرار یکی از لتراتورهای عمده این ملت است شب  
ولادت سیدالشهدا حقیقتاً به یکی از حوران بهشت که اسمش لعیا بود وحی  
نمود که به اردنیا نزول کرده بحضرت بتول ماماچگی بکن.

ای جلال الدوله گویا در مدینه زنی پیدا نمیشد که ماماچگی بکند  
لعیا از طایفه حوران هنوز در عمر خود گاییده شدنش نه، و پیداش نه،  
زایانیدنش نه او ماماچگی را از کجا میدانست. بهر صورت لعیا نزول کرده  
رسوم ماماچگی را معمول داشت و نای سیدالشهدا را بریده بحضرت بتول  
مبارکباد گفت و باز به بهشت رجوع کرد.

ای جلال الدوله من مختصر مینویسم تو چنین تصور مکن که اینگونه  
جفتنگ در پنج و شش کلمه تمام میشود مقصود من اینست که توبدانی اهل  
ایران در چه درجه کمال هستند که قید ماماچگی را نیز بعهده موجود  
کائنات حواله میکنند. درینصورت ملا رمضان سفیه هزار جریبی را نباید  
سرزنش بکنیم که از فرط اخلاص با ائمه اطهار سجع مهری دریك مصرع  
بجهت اسم حضرت باری گفته معروض نکته سنجان مازندران داشته مورد  
طعن ایشان شده بود. اینست مصرع سجع ملا رمضان بیچاره: بنده آل محمد  
خدا!

باز ملا جبار قمر کرد: هنگامیکه سیدالشهدا در گهواره خوابیده بود  
حضرت بتول بجهت شغلی از خانه کنار شد سیدالشهدا در گهواره آغاز گریه

کرد و صدای گریه او در عرش اعلیٰ بسمع ذات کبریا رسید بجبرئیل فرمود  
یا جبرئیل خود را به سبط رسول برسان و گهواره او را جنبانیده لای لای  
بگو جبرئیل فی الفور بمدینه نزول کرده در پهلوی گهواره حضرت نشسته  
بنای جنبانیدن آن کرد و بدین بیت مترنم شده لای لای گفتن آغاز نمود

ان فی الجنة نهراً من لبن لعلی و حسین و حسن<sup>۱</sup>

باز ملا جبار گفت:

حق تعالی ملکی داشت که اسمش را فطرس میگفتند از حاملان  
عرش الهی و از ملائکه مقربین بود روزی خداوند عالم امری به فطرس رجوع  
نمود چون فطرس بهمان کار قدری دیر انجام داد لهذا حق تعالی باو غضبناک  
شده بال و پراو را شکسته یکی از جزایر دریا انداخت هفتصد سال در آن  
جزیره ماند بعد حق تعالی او را میان عذاب دنیا و عذاب آخرت مخیر کرد  
فطرس عذاب دنیا را اختیار نمود پس حق تعالی او را از مژگانهای چشم او  
در همان جزیره معلق نمود وقتی که سیدالشهدا تولد یافت جبرئیل از عرش  
به نهیت حضرت رسول مأمور شد عبورش بهمان جزیره افتاده فطرس را دید  
فطرس ازو التماس کرد که مرا نیز با خود ببر جبرئیل او را با خود آورده  
گزارش او را بحضرت رسول نقل کرد بتعلیم حضرت رسول فطرس خود  
را بمولود مبارک مالید بال و پرفطرس بطریق اول درست شد باز بطرف عرش

---

۱- در بهشت نهري است از شیر برای علی و حسین و حسن

پرواز کرد.

ای جلال الدوله اگر جناب اقدس الهی تعوذ بالله بقول مرثیه خوانان چنین دیسپوت بوده است که يك فرشته محترم و مقرب خود را بجهت اندك تأخیر در انجام فرمایش پالویش را شکسته هفتصد سال در جزیره محبوس کرده در آخر او را از مرگانها معلق آویخته معذب نموده است از دیسپوتی او نیز الحذر.

ملاجیار بعد از ذکر این اخبار تقریر نمود که این نوع احادیث خواه در شرافت سیدالشهدا و خواه در ثواب تعزیه داری به او و گریستن به او و رفتن به زیارتش و دفن شدن اندر خاک مدفنش و امثال اینگونه اعمال بیحد و حصر است و شروع کرد بخواندن يك مجلس بکا و تمام نمود. بعد از ملاجیار آخوند ملا جعفر کتاب زاد المعاد در دست بالای منبر رفته کتاب را باز کرده آغاز گفتن نمود: اعمال امشب اینست که مقارن غروب باید غسل کنید و شب را احیا بدارید و صد رکعت نماز بگذارید در هر رکعت بعد از حمد ده مرتبه قل هو الله باید بخوانید و علاوه برین صد رکعت نماز نافله را نیز باید بگذارید و دعای جوشن کبیر را نیز باید بخوانید.

مجلس با آخر رسید من در راه برقفا گفتم که مرا در مجلس وعظهم و در مجلس مرثیه هم بی اختیار کسالت حاصل شد فی الفور یکی از رفقا گفت که سبب آن واضح است تو هر روز بوعظ این ملایان قشری و بی معرفت میآئی اینان اصولی مذهبند و اهل ظاهرند اقوال اینان مذهب نیست کهنه بکنده از

اعتبار افتاده است ازینان چه لذت خواهی برد فردایا برویم در فلان مسجد  
بوعظ ملا رحیم که شیخی مذهبست گوش کن مطالب بشنو که [طیور اشجار  
سماوات را بهیجان آورد] روح لذت ببرد نصف تبریز حالا شیخی مذهبست  
کل عرفا کل اهل کمال کل صاحبان فطانت جمیعاً شیخی مذهبند فقط  
بقال چقال در مذهب اصولی باقی مانده اند من گفتم بسیار خوشحال میشوم  
فردا هم برویم بوعظ آخوند ملا رحیم.

فردا بمسجد رفته نشستیم آخوند ملا رحیم بالای منبر رفته اول این  
آیه را خواند ما خلقت الجن والانس الا ليعبدون<sup>۱</sup> بهر عاقل واضحست که  
عبادت بدون معرفت نمیشود پس مراد از ليعبدون ليعرفون است باید بدانید  
که معرفت حاصل نمیشود مگر بدانستن مطالب شیخ مرحوم و شناختن  
مراتب ائمه. اظهار خیال میکنید که در مذهب کهنه و عقاید کهنه معرفت  
ممکن میشد قطعاً ممکن نمیشد. جناب اقدس الهی بجهت سعادت فرقه  
اثنی عشریه شیخ احمد مرحوم بحرینی را ملهم ساخت که این مطالب را از  
خفا بظهور آورد و این ملت را از جهالت خلاصی داد.  
بعد آخوند ملا رحیم وعظ گفتن آغاز کرد.

پروردگار عالم کل کائنات را بمقتضای قابلیت هر وجود ایجاد

کرد.

---

۱- جن وانس را نیافریدیم مگر برای عبادت کردن (سورة الذاریات،

آیه ۵۶).

ای جلال الدوله فراموش مکن که درینصورت قابلیت بخلقت وجود  
مقدم میافتد. یعنی اول حقتعالی کل موجودات و مخلوقات را خلق کرد  
درعالم ذر در کمال شعور و اختیار درحالتی که هیچیک ازیشان بحکم کفر  
و ایمان محکوم نشده بودند چنانکه حقتعالی خبر داده کان الناس امة  
واحدة فاختلفوا<sup>۱</sup> یعنی همه خلق بیک نسق بودند و بهیچ امر محکوم نگشته  
بودند پس مختلف شدند بسبب تکلیف و ارسال رسل و انزال کتب. حقتعالی  
درعالم ذر که هفتاد هزار مرتبه وسیع تر ازین عالم است تکلیف نمودالست  
بر بکم و محمد نبیکم و علی ولیکم و امامکم و الائمة من و لده اولیائکم و  
ائمکم<sup>۲</sup>.

ای جلال الدوله حالادرعالم ذر که اینان خودشان نیز بحساب بایستی  
تازه خلق شده باشند آیا باین چنین ترجیح سبب چیست.  
پس خلق چند فرقه شد. بعضی از روی ایمان و اخلاص و معرفت و  
وبصیرت گفتند که بلی ایمان آوردیم و تصدیق کردیم آنچه چیزی که از اوامر و  
نواهی بما فرستاده ای.

ای جلال الدوله ایشان بیشک اهل تبریز بوده اند.

---

۱- تمام مردم يك گروه بودند بعد جدا شدند (سورة بقره. آیه ۲۱۳)

۲- آیا من خدای شما نیستم و محمد پیغمبر شما و علی ولی و امام شما

و فرزندان او اولیاء و امامان شما نیستند؟

بعضی دیگر از روی معرفت و بصیرت عناد و نفاق پیشه کردند و گفتند  
 که نعم یعنی تو پروردگار ما نیستی و محمد پیغمبر ما نیست و علی امام و  
 خلیفه و صاحب اختیار و حاکم ما نیست و همچنین اولاد او نیز.  
 ای جلال الدوله کاش گفتندی که غیر از ایشان نیز هیچکس پیغمبر  
 ما و امام ما و ولی ما نیست تا که یکبارگی راه همگی بسته شدی.  
 و بعضی به اولین تابع شدند در ایمان و تصدیق و اقرار، ولیکن اولین  
 که سابقون هستند و حق تعالی در حق ایشان فرموده السابقون اولئك المقربون  
 فی جنات النعیم<sup>۱</sup> اقرار کرده اند بالا صاله، و آخرین که اصحاب یمین هستند  
 و حق تعالی در حق ایشان فرموده و اصحاب الیمین ما اصحاب الیمین فی سدر  
 مخضود و طلع منضود و ظل ممدود و ماء مسکوب<sup>۲</sup> اقرار کردند بالتبعیت،  
 پس ایشان شیعه<sup>۱</sup> اولین هستند و بعضی به دومین تابع شدند در انکار و عناد  
 از روی فهم و بصیرت ایشان اصحاب شمالند که حق تعالی در شأن ایشان  
 فرموده و اصحاب الشمال ما اصحاب الشمال فی سموم و حمیم و ظل دن یحوموم

---

۱- آنانکه در ایمان پر همه پیشی گرفتند مقربان در گاهند و در بهشت پر

نعمت بهره ورنند. (سورة الواقعة، آیه ۱۰ تا ۱۲)

۲- آنانکه در جانب راستند کیانند: در سایه درختان سدر پر میوه بیخار  
 و درختان پر برگ سایه دار و در طرف نهر آبهای زلال خواهند بود (سورة  
 الزاخرة، آیه ۲۸ تا ۳۱).

لا یبارد ولا کریم<sup>۱</sup> و بعضی از مردم اقرار کردند یعنی بلی گفتند لا عن بصیره  
 بل عن جهل<sup>۲</sup> که ایشان کار را نفهمیدند و ندانستند بکه تابع هستند و بکه  
 متبوع، حق کیست و باطل کیست. پس حق تعالی اولین را خلق کرد از اعالیین  
 و از اصل طینت جنت، و تابعین ایشان را خلق کرد از طینت مخزونه و مکنونه  
 انزل از طینت اولی<sup>۳</sup>. مثلاً طینت اولین را از جرم شمس و طینت تابعین را از نور  
 شمس خلق کرد. پس تابعین شیعه هستند و داخل جنت خواهند شد، و طینت  
 منکرین را خلق کرد از سجین و اسفل و السافلین<sup>۴</sup> پس ایشان خلق کرده  
 شدند از ظلمت و جهالت و شیطنت و حلق و سفاهت و کل خیانت چنانکه حق تعالی  
 فرموده است ختم الله علی قلوبهم و علی سمعهم و علی ابصارهم غشاوة<sup>۵</sup> و در  
 جای دیگر فرموده است لهم قلوب لا یفقهون بها و لهم آذان لا یسمعون بها و لهم

---

۱- آنان که اصحاب شقاوتند و در جانب چپ ایستاده اند در عذاب باد گرم  
 و آب جوشانند و در سایه ای از دود غلیظ خواهند بود که نه سرد شود و نه خوش  
 نسیم گردد (سورة الواقعة، آیه ۳۱ تا ۴۴).

۲- نه از روی بصیرت بلکه از روی جهل.

۳- پست تر از سرشت اولی.

۴- پست ترین پست ها.

۵- خداوند سهر بر دلها و پرده بر گوشها و چشمهای ایشان نهاد

(سورة بقره، آیه ۷)

اعین لا یبصرون بها واولئک کالانعام بل هم اضل<sup>۱</sup> اما جاهلین امر ایشان معوق است، با ایشان از کفر و ایمان حکمی نشده است که بدینا بیایند و قبول تکلیف بکنند یا نکنند و اگر در دنیا هم جاهل بشوند در قیامت با ایشان تکلیف خواهد شد پس بخلائق در عالم شهادت که این دنیاست تکلیف را تجدید کردند.

هر شیئی مرکب از دوشیئی است یکی را قابل یکی را مقبول میگویند. از قابل مراد هیئت و صورت است از مقبول مراد ماده هیئت است مثال سراج<sup>۲</sup> است که ماده آن نار و شعله اش هیئت است اثرش نور و ظلمت است؛ مؤثر در سراج باحداث نور و ظلمت نار است و شعله ای که در سراج است فعل اوست که بواسطه آن نور و ظلمت را احداث کرده است پس تضرع<sup>۳</sup> و تحقق سراج یعنی شعله نمیشود مگر بفعل آتش و تحقق نور و ظلمت یعنی اشعه نمیشود مگر بواسطه شعله پس اشعه استمداد را از این شعله خواهد کرد زیرا که آتش جمیع مایحتاج اشعه را در نزد شعله گذاشته است و با و امر کرده است

---

۱- دلہائی دارند کہ با آن نمیفہمند و گوشہائی دارند کہ با آن نمیشنوند و چشمہائی دارند کہ با آن نمی بینند. آنان مانند چہار پایاوند بلکہ گمراہ ترند (سورۃ اعراف، آیہ ۱۷۸)

۲- چراغ

۳- نورانی بودن، روشنائی

که بقدر معلوم بهر يك از اشعه عطا كند پس شعله وجه و باب آتش تعبیر میشود  
 که اشعه بواسطه آو با آتش توجه میکند و از او مدد میگیرد، اگر شعله نمیشد  
 هیچيك از اشعه وجود نمیبود یعنی اگر شعله نمیشد اشعه هرگز مخلوق  
 نمیکشت، خلقت اشعه یعنی خلقت نور و ظلمت وابسته به شعله است و در  
 شعله نیز مؤثر نار است پس نار خزینه‌ای بود مخفی چون خواست که شناخته  
 شود و دوست داشت که ظاهر گردد فعل خود را ظاهر کرد در قابلیت دهن<sup>۱</sup>  
 پس سراج و هاج<sup>۲</sup> موجود شد پس با و امر کرد که اقبال کند بطرف اشعه و  
 احداث کند او را، و بسراج بعد از احداث کردن اشعه امر نمود که از اشعه  
 ادبار گرفته بسوی خود اقبال کند و اشعه را امر کرد بتوحید خود و بر سالت  
 شعله، و فرمود باشعه که شما هرگز بمن واصل نمیتوانید شد مگر ازین  
 باب که عبارت از شعله است پس بجمع اشعه اسامی نار گفته میشود و اسم  
 اعظم نار شعله است که باب فیض است و هیچ عدد از نار باشعه نمیرسد مگر  
 باشعله پس هر وقت که اشعه نار را بواسطه شعله میخواند مستجاب میگردد  
 پس شعله بنده نار است که او را گرامی داشته است، شعله به نار تقدم نمیتواند  
 کرد در هیچ امر والا هلاك میگردد زیرا که شعله را تنوء نیست مگر

---

۱- روغن.

۲- چراغ فروزان.

۳- روی گرداندن، پشت کردن.

بواسطه نار و بنور و ظل امداد نمیرساند مگر بواسطه نار. چونکه این را دانستی پس فهم کن ناری که در سراج میباشد مثال از مشیت الله است و دهن مثالست از قابلیت پیغمبر صلی الله علیه چنانکه حقه مالی خبر داده یکاد زیتها یضیی و لولم تمسه نار<sup>۱</sup> یعنی نزدیکست که قابلیت محمدی ظاهر و موجود شود اگر چه آتش مشیت بساو نرسیده است این اشاره است بشدت نورانیت و صفای قابلیت.

عقل محمد صلی الله و عقل چهارده معصوم از اولاد او عقل واحد است که منتقل شده است بهریك برسبیل تناول و این را بلسان شرع روح القدس و ملك مؤید و ملك مسدد<sup>۲</sup> و عمود از نور هم میگویند پس اول شیئی که قدم بدایره هستی گذاشت نور محمد علیه السلام و نور اهل بیت طاهرین اوست اینست معنی قول پیغمبر اول ما خلق اله نوری اول ما خلق اله عقلی اول ما خلق الله روحی. پس معلوم کردی که هیچیک از اشعه را قوام و وجود و تحقق نمیباشد مگر بواسطه سراج و اظلال را نیز تحقق و ثبات نمیباشد مگر بواسطه سراج پس اشعه و اظلال را بقا نمیباشد بدون مدد سراج. از اشعه عبارت آن کسانی است که در عالم ذر بخواهش خودشان ایمان آوردند و اظلال عبارت آن کسانیست که در عالم ذر باختیار خودشان کفر را قبول کرده اند؛ پس کل

---

۱- نزدیک بود که روغنش روشنی بخشد گرچه آتش با آن نزدیکی

نداشت (سوره نور، آیه ۴۵)

۲- غرشته راست گفتار.

کائنات عبارت از اشعه و اظلال موجود و مخلوقست بواسطه سراج، و  
سراج عبارتست از ائمه معصومین و اثر سراج از نار است که عبارتست از  
مشیت الله. زنیار زنیار چنین توهم نکنی که ائمه در وجود خودشان مستقل  
هستند بلکه ایشان محتاج هستند وایشان حق سبحانه و تعالی را عبدند  
و حق سبحانه تعالی و معبود است.

ای جلال الدوله تقریرت آخوند ملا رحیم اگرچه اصطلاح  
غریبست و قریب بذهن نیست اما از ماصدق کلامش معلوم میشود که شیخ  
احمد بحرینی هم به وحدت وجود قائل بوده است فقط فیما بین ذات باری و  
ائمه چنانکه علویان اسماعیلی مذهب که مدتی در مصر خلافت کردند درین  
عقیده بودند. از آن جمله است الحاکم بالله علوی که لقب موجد و خالق و  
محبی و ممیت را بخود اطلاق میگردانید و درین عقیده از ذکور و اناث تبعه  
خود بیعت و میثاق میگرفت؛ اگر به کتبی که در عصر خلفای علویه اسماعیلی  
مذهب مصر تصنیف شده است ملاحظه بشود عقاید شیخ احمد بحرینی کلاً  
در همان تصنیفات مشاهده میشود. خلاصه شیخ احمد بحرینی معتقد بوحدیت  
وجود میان حضرت باری و ائمه بنظر میآید بهمان قرار که مسیحیان وحدت  
وجود را در اب و ابن و روح القدس فرض میکنند اگرچه از شرک ترسیده  
پرده کشی کرده باز نه از زنیار گریبان خود را کنار میکشند و بلکه به یکنوع قائل  
به وحدت وجود صرف مشاهده میشود زیرا که خودش میگوید کل کائنات

عبارتست از اشعه و اظلال و کل اشعه و اظلال موجود و مخلوقست با سراج  
 یعنی بواسطه سراج بروز یافتد است و سراج عبارتست از ائمه و اثر سراج از نار  
 است که عبارت از مشیه الله باشد؛ درینصورت ما که از جمله اشعه یا از جمله  
 اظلال هستیم و همچنین ائمه که شعله هستند ظهور نیافته ایم مگر باقتضای  
 ذات نار، بعلم اینکه شعاع و ظل و شعله همیشه از وجود نار پیدا است نه از چیز  
 دیگر. پس کل کائنات از وجود نار که باصطلاح عرفا وجود کل است ناشی شده  
 است و ظهور یافته است در کثرات لا تحصی و اشکال و انواع مختلفه بالا اختیار،  
 یعنی یکی در صورت شعله که بر فرض ائمه باشد، دیگری در صورت اشعه  
 و اظلال که بر فرض ما هستیم پس ما از يك قوه کامله و قادره که نار است  
 بروز پیدا کرده ایم، اگر آن قوه نمیشد ما هم نمیشدیم اگر ما نمیشدیم  
 آن قوه نیز نمیشد یعنی وقتی که شعله و شعاع و ظل نباشد حقیقت ناریت  
 زایلست؛ نه آن قوه در ما تصرف اختیاری دارد و نه ما در آن قوه تصرف  
 اختیاری داریم. این وحدت وجود است دیگر چه میخواهی. اگر شیخیان  
 بگویند که نار عبارتست از مشیه الله و مشیت غیر ذات باریست درینصورت  
 مشیت به شعله و اشعه و اظلال ماده نمیتواند شد چونکه مشیت امر معنوی  
 است بمعنی اراده که فعل خلقت ماعنوط بر آنست پس ماده ما از کجا پیدا  
 شد، زیرا که شیخ مرحوم فرموده است هر چیز از هیأت و ماده مرکبست؛  
 هیأت ما معلوم، آخر باید ماده هم داشته باشیم. اگر شیخیان بگویند  
 که ماده از عدم پیدا شد این غلط محض است عدم بوجود ماده نمیتواند

شد، باوجودیکه خودشان میگویند که مادهٔ سراج نارا است و شعله بندهٔ نارا است اگر نار مشیه الله شده غیر ذات باری باشد چطور به سراج ماده واقع میشود و چطور شعله به غیر ذات باری بنده میشود. خلاصه در غایت عقیده ای جنجل<sup>۱</sup> است نمیدانم چگونه این را شیخیان با عقاید شرعیه تطبیق میدهند.

پس از انعام و عطا، آن رفیق شیخی بمن رجوع کرده با وجود تمام پرسید چطور دیدی آیا روح لذت برد؟ جواب دادم که چگونه روح لذت برد در صورتیکه هیچ چیز نفهمیدم باز رحمت به نباش<sup>۲</sup> اول، سخنهای واعظین مذهب کهنه را باری اقل درک میکردم.

با تعجب گفت بخدا سوگند میدهم راست میگوئی؟

گفتم والله راست میگویم من چنین زبان مرغی را چگونه بفهمم. گفت تعجب میکنم تو که چنین آدم صاحب سواد و با کمال هستی این مطالب آشکار را فهم نمیتوانی کرد. گفتم عزیز من بجهت فهم این مطالب تنها سواد و کمال کفایت نمیکند مثل اهل تبریز صاحب معرفت و صاحب فطانت باید شد که این مطالب را درک توان کرد من پنج و شش روز است که وارد تبریز شده ام اگر یک دو سال میان اهل تبریز ماند می یتمحل کسه من هم

---

۱- جنجال، تلفظ ترکی است.

۲- نبش کننده.

بمقتضای المجالسة مؤثره از ایشان کسب معرفت کردنی اما بعد از پنج شش روز بهرشت خواهم رفت، فرصت اقامت در اینجا ندارم الحکم لله واحد<sup>۱</sup> القهار تقصیر از خود منست چرا در عالم ذر من با اختیار خود در مقام عناد ایستاده داخل زمره اظلال شدم که حالا از فهم والتذاذ این مطالب محروم ماندم .

درین بین یکی از رفقا گفت شاید به مذاق تو عقاید رکن رابع موافق افتد ، پرسیدم رکن رابع کیست این چه حرفست ، جواب داد که آخر يك رکن رابع نیز هست در کرمان کریم خسان نام + ، او میگوید عالم

---

+ [تجد که الحاق طابع است: کریمخان از سلسله اشراف قاجاریه بود از آن جهت لقب خانی داشت از عنقریب جوانی ترك مناصب دنیویه کرده عمر خود را در تعلم زبان عربی و علم کلام یعنی عقاید دین اسلام صرف نموده بعد از تکمیل تحصیل بسلك علمای دینیه داخل شده به تصنیف کتب چند بر حسب خیالات بیمعنی خود اقدام کرده بین الناس شهرت تمام یافت و سریدان و معتقدان زیاد بدورش گرد آمدند . عاقبت در سنه ۱۲۷۹ در کرمان نشاء هنگام عزیمت خود بزیارت کربلا از ناخوشی معده در گذشت در حالتیکه باعتقاد خود باعث دوام عالم بود نتوانست که باعث دوام حیات خود بشود ، هنوز معلوم نیست که بعد از انتقال اولقب رکن رابع به که تحقق گرفته است شاید تا امروز منصب رکن رابع خالی است و عالم هنوز در سه پایه متزلزل است .]

۱- «الواحد» صحیح است .

بر فراز چهار رکن قرار گرفته است رکن اول خود حقتعالی است رکن  
 ثانی پیغمبر است رکن ثالث ائمه است رکن رابع خود کریم خانست که از  
 جانب ائمه نایب است و جمله کائنات با وجود او قائم و برقرار است و اطاعت  
 کل مخلوقات بهمان کریمخان واجبست . هیچوقت عالم از رکن رابع  
 خالی نمیتواند شد چونکه عالم بقوام<sup>۱</sup> و ثبات عالم وجود رکن  
 رابع لازمست و بعد از کریمخان باز باید يك رکن رابع دیگر باشد تا  
 انقراض عالم. پرسیدم که آیا از عقاید او هیچ میدانی جواب داد که نمیدانم  
 اما نقل میکنند که در عقاید او مطالب عالیهست که در کتاب خود موسوم  
 به ارشاد العوام بیان کرده است و در اکثر شهرهای عراق خلفایش نشسته  
 خلق را هدایت میکنند. گفتم حیف که از مطالب او نمیدانی. یحتمل بوقتی  
 از مطالب او نیز فیض یاب میشویم، چه فایده کسی را نیافتم که از عقاید  
 باب نیز چیزی بیان کند. گفتند در تبریز بسیار بایی هست اما هیچکس از  
 فرس لب جنبانیدن نمیتواند اما یقین دارم که باب نیز باین پرپوچات لباس  
 دیگر پوشانده بمیدان آمده است فقط دو حکم باب که از قرار تقریر رفقا  
 در قرآن خود بیان کرده است حکم فیلسوفانه بنظر آمد یکی اینست که  
 طایفه اناث در جمیع رسوم آزادیت و کل حقوق بشریت باید با طایفه

---

۱- برای قوام و ثبات عالم. در اینجا نحوه بیان ترکیبی است که «به»  
 را بجای «برای» بکار برده است.

ذکور مساوی باشد و باید بطایفهٔ اناث نیز مثل طایفهٔ ذکور تربیت داده شود<sup>۱</sup> و مادام که طایفهٔ اناث شوهر اختیار نکرده است گشاده رو شود و بعد از اختیار کردن شوهر حفظ ناموس تقاضا میکند که پرده نشین و مستوره باشد و از اختلاط و ارتباط بایگانگان احتراز کند، گشاده رو بودن قره العین بمقتضای این حکم بوده است<sup>+</sup> [چنانکه نظیر این حکم باوحدت زوجة

---

<sup>+</sup> [قید اول که الحاق طایع است: قره العین برادرزاده مجتهد قزوین است زبان عربی را کاملاً یاد گرفته دختر آتشین طبع و صاحبۀ غیرت و همت و وجههٔ روزگار بود. در عتبات که زیارت قبر امام حسین رفته بود با حضرت باب اتفاق ملاقاتش افتاده دین او را قبول کرد و خود را بسلك داعیان او در آورده و در صفحات ایران بانشمار و ترویج عقاید بایه شروع نمود. قره العین اعجوبهٔ زمانه بوده سرگذشتش شایستهٔ داستان است. در اکثر معارك بهادری و مردانگی ازو بظهور رسیده است و در اغلب شورشها که در مقابل دولت ایران از طرف پیروان باب وقوع یافته است قره العین سلسله جنبان است، عاقبت بواسطهٔ فتنهٔ اخیرۀ بایان در طهران او را در قزوین گرفته به طهران آوردند و بفرمان شاه خفیهٔ بیهلاکت رسانیدند.

قید ثانی: نزول آیه حجاب از تراشهادت علی ذکرة السلام علیه الرحمه بعد از نقل عایشه و صفوان و وقوع یافته است و مفاسدی که از نزول این آیه ←

۱- در نسخه های فارسی که مرجع نسخه ترکی بوده و همچنین در نسخه تاجیکی جمله ای که با «و مادام» شروع و به «احتراز کند» ختم میشود وجود ندارد و در نسخه تاجیکی بجای آن نوشته شده است: «و طایفه اناث نیز مثل طایفه ذکور گشاده رو باشد.»

از علی ذکره السلام نیز صدور یافته است [و] یکی هم اینست که در عالم

در میان اهل اسلام شیوع یافته [و] این فرقه را از بدبخت ترین کل ملل روی زمین کرده است بیرون از احصا است از قبیل وحشیت خصال طایفه ذکور و خشونت طبایع ایشان در معاشرت و مخالفت با همجنسان خود و حرمان ایشان از الذنومات دنیویه که عبارت از مصاحبت طایفه اناث است و شیوع معصیت لواطه در میان این قوم بمرتبه ای است که هیچکس از اسناد آن برخود اندیشه نمیکند حتی شعرای این قوم آشکارا در وصف اسردان منظومات منتشر میسازند و این عمل شنیع را از قبایح نمی شمارند و تساوت قلب و سباعیت ایشان و عدم تربیت کل نسوان در علوم و فنون و صنایع و سلب حقوق انسانیت و آزادی از ایشان در جمیع مواد و امثال ذالک علی الخصوص از قبیل اینکه طایفه اناث از عدم سیر و حرکت و از کثرت قعود و اقامت در یک محل محصور و از استنشاق هوای ناصاف در حالت مستوریت و محجوبیت باستنباط اطبای یورپا مبتلای انواع مرضها میگردند مع هذا وجود معصیت زنا بواسطه نزول آیه حجاب از میان طوایف اسلام رفع نشده است<sup>۱</sup>. قطع نظر از آنکه مخصوصاً بجهت رفع زنا آیه حجاب نگاه داشتن حدام ذکور را در حریمخانه ها منع کرده است و بواسطه این منع بلا تصور باعث انتشار کسب رذیل خواهجه فروشی شده است. ای جلال الدوله فیلسوفان یورپا چنانکه آیه حجاب را همچنین آیه تجویز کثرت زوجات را از سهوهای بزرگ پیغمبر مابیشمارند و میگویند که در ضمن کثرت زوجات علاوه بر مفاسد عدیده و قطع نظر از ظلم قاحش در حق جزو ضعیف نوع بشر دو گونه فساد پرواضح است یکی خصومت جاوید فیما بین خویشاوندان و بخصوص فیما بین برادران و خواهران که از مادران مختلفه متولد میشوند دیگری قلت ثمرات تناسل فیما بین ملت اسلام. فهم فساد اول محتاج بدلیل و بیان نیست همه کس

۱- این قسمت فقط در دو نسخه از نسخه های فارسی آمده است.

طبیعت بهیچ وجود و بهیچ شیئی اطلاق نجس کردن را باب جایز نمی بیند

بر آن واقف است اما فساد ثانی را بدین دلیل موجب قلت ثمرات تناسل میدانند که بیان میگردد: مثلاً میگویند زید مرد واحد است چهار نفر زن بگیرد فرض بکنیم هر يك ازین چهار زن برای زید پنج نفر فرزند بسزاید پس عدد فرزندان چهار نفر زن از يك مرد میشود بیست، بعکس این فرض بکنیم که هر يك از این چهار نفر زن میرود يك مرد و هر يك برای شوهر خود میتواند ده نفر فرزند بسزاید پس عدد فرزندان چهار نفر زن از چهار مرد میرسد به چهل، و هم اکثر اوقات زید که چهار نفر زن گرفته است پیش از وقت طبیعی از کار میافتد و بر عمل تولید عاجز میشود اما هر يك از چهار زن او هنوز بدرجۀ یائسگی نرسیده است و قابل ولادت است نهایت در قید زوجیت زید تا آخر عمر خود باید در حکم یائسه باشد بهمین سبب گویا بنا بر عقیدۀ حکمای فرنگستان طوایف یوروپا که قانون ایشان بروحدت زوجه است در اقلیم تنگ خودشان روز بروز ازدیاد بهم میرسانند اما طوایف آسیا با وسعت اقلیم خودشان هرگز در عدد ازدیاد حاصل نمیکنند و عدم نفاق خویشاوندان و ازدیاد نوع بشر در هر کشور گویا موجب آبادی وطن و موجب قوت ملت و اقتدار سلطنت است. ای جلال الدوله بر صحت عقیدۀ حکمای فرنگستان درین خصوص و بر صحت دلیل ایشان در باب قلت ثمرات تناسل از کثرت زوجات من حکم نمیتوانم کرد و نمیدانم که آیا بر قلت ثمرات تناسل فی الواقع کثرت زوجات باعث است یا اینکه سیبهای دیگر هست خلاصه این مسئله بسیار دقیق است تحقیقش محتاج بر اطلاعات وافرۀ خارجه و تجارب کثیره و دانستن اوضاع کل اقالیم دنیا است. کسانی که بعد ازین از اخلاف ما در دین اسلام بانی مذهب پروتستانترم خواهند شد و در جمیع مسائل فقهیۀ ما تغییر و تزئید معمول خواهند داشت

←

مگر اینکه بعضی وجود و اشیا را باب کربیه میدانند مثلاً میگویند که سَك و

و آیه حجاب را منسوخ خواهند کرد باید این مسئله را نیز فراوش نکنند و اگر بنا بر تصور و تحقیق ایشان عقیده حکمای فرنگستان معقول انگاشته شود آیه تجویز کثرت زوجات را نیز قیما بین ملت اسلام باید منسوخ داشته تزویج را منحصر بوحدت زوجه بکنند اما آنچه در قرآن بجهت رعایت عدالت درین ماده گفته شده است که *وَأَن خَقَمَ وَأَن لَا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً* زاید است بعلمت اینکه اگر مراد از عدالت رعایت رضای زن و عدم جور در حق اوست این عدالت در همان روز رفع شد که مرد بر سر زن اول خود زن دیگر گرفت بعد از آن تا آخر عمر مرد در حق زن اولش ظلم فاحش ثابت و باقی است دیگر درین ماده عدالت وجود ذهنی ندارد که بموجب همان آیه رعایت لازم آید و اسکان وقوع از قوه بفعل داشته باشد منزل قرآن درین ماده بر معنی عدالت دقت کامل نفرموده است *ثَبَّتَ الْعَرْشَ ثُمَّ انْقَشَ*<sup>۱</sup> بعد از آنکه منزل قرآن در یک ماده ظلم را جایز دیده است باز در همان ماده با وجود بقای ظلم بعد از آنکه امر کردنش تکلیفی است مالا یطاق و جمع این اسرین خدین در یک ماده و در یک جا خیالی است محال مالا بدآباید *الْأَعْدِلُوا* را بمعنی تخفیف ظلم گرفته باشیم تا اینکه مضمون آیه صحیح شود معنی عدالت را در حق طایفه زنان، فیلسوفان فرنگستان بهتر فهمیده اند که زنان را در جمیع حقوق بشریت و آزادیت با مردان شریک شمرده اند حتی امروز در بعضی دول آن اقلیم زنان را با اداره امور مملکت نیز داخل میکنند علاوه

←

۱- از امثال عرب است یعنی عرش را نخست تثبیت کن بعد بر آن

نقش کن.

وخوك و شراب و خون نجس نيست بلكه كربه است چنانكه خوك و فضله

بر آنكه درجه تاجداري را نيز در بعضي احيان<sup>۱</sup> برايشان مسلم ميدارند چنانكه اين رسم قبل از غلبه عربها در ايران جايز بود. حكماي فرنگستان بغير از دلايل مذكوره دو دليل ديگر نيز بر ترجيح وحدت زوجه بر كثرتش ايراد ميكنند يكي اينكه در كثرت زوجات نوع بشر غالباً از لذت عشق و محبت محروم است و اگر احياناً يكي از زوجات متعدده عشق و محبت حاصل ميشود سايرينش لامحاله برخلاف عدالت و انصاف در قيد زوجيت بي ثمر خون جگر خواهند خورد ديگري اينكه اگر قيمابين حكما مسئله مساوات حقوقيه ذكوراً و انثاءً مجمع عليه است كثرت زوجات منافي مسئله مساوات است. همين دلايل دو گانه مقتضي شرح مبسوط است كه گنجايش اين مقام ندارد حكمايي كه براي رفع كثرت زوجات تصنيفات خواهند نوشت البته يدين دلايل دو گانه شرح مبسوط خواهند داد با ذكر مثال و تجربه در فساد و قبح آن. منزل قرآن كه با اعتقاد ملت اسلام خالق كل كائينات است علاوه بر چهار زوجه مزاجت جاريه ها را نيز بلا تعيين عدد بر مالكان آنها جايز شمرده است به آيه و ماسلكت و ما ايمانهم<sup>۲</sup> گويا كه اين بيچارگان بندگان او نيستند و خالق ايشان غير است و ظلم در حق ايشان روا است اگر چه اسلام را قبول هم بكنند. تعجب است از منزل قرآن كه خودش باني ظلم است اما از بندگان تمناي عدالت ميكند. علماي دينيه درين مسئله بايد

۱- حين، مورد

۲- اشاره است به قسمتي از آيه ۵۰ از سورة احزاب كه ترجمه آن چنين است: «ما حكم زنان عقدي و كنيزان ملكي مؤمنان را بعلم خود بيان كرديم...» و عبارت «ماسلكت ايمانهم» و نيز «ماسلكت ايمانكم» كه چندين بار در قرآن يكار رفته بمعني كنيز و بنده است.

حیوانات طاهره کریه میباشند. واقعاً این دو حکم از حکام بیمثل محسوب  
 تواند شد خصوصاً دویم که اگر در ایران متداول میشد دیگر در دنیا غیر  
 از ملت یهود در هیچ مکان وجود و سواسی بهم نمیرسید الآن چقدر و سواسی  
 در دنیا محض بواسطه اعتقاد بوجود نجاست در تمام عمر خود بعذاب الیم و  
 مشقت شدید گرفتار است خلاصه مادام که علم رواج ندارد و مادام که بواسطه  
 علم مردم قابل نیستند که حق را از باطل فرق دهند هر روز يك شيخ احمد  
 بحرینی و هر روز يك باب و يك ركن رابع ظاهر خواهد شد و بعالم فتنه و آشوب  
 خواهد انداخت و خلق را سرگردان و بدبخت خواهد کرد. وقتی که خلق  
 پروقره آغاز کرد، وقتی که علم رواج یافت و مردم از محال بودن خوارق عادات  
 و معجزات و کرامات مخبر شده پوچ و افسانه بودن عقاید دینی را در کل  
 ملل دانست و بدایره سیویلزاسیون قدم گذاشت راه شيخ احمد بحرینی هم

---

تاملی بکنند اگر منزل قرآن در حق جواری<sup>۱</sup> ترحم نکرده است باری علمای  
 دینیه در حق ایشان مترحم بشوند و نگویند که مالک جاریه کفیل کسوه و نققه  
 اوست باید در عوض از او متمتع بشود مالک یعنی چه مملوك و مملوكه یعنی چه  
 در بشریت مملوك و مملوكه شدن خلاف عدالت و مساوات است این قبیل  
 چیزها در الوهیت خدای مسلمانان که صاحب جهنم و منبع ظلم و غضب است  
 است جواز دارد و مزاوار طبع اوست نه مزاوار طبع بشر. [

وراء ركن رابع هم و راه امثال اينان هم بسته ميشود و خلق از جهالت و  
فتنه و آشوب آزاد ميگردد و از ديسپوت نيز آزادي مييابد و ديسپوت نيز  
بالقب ديگر رئيس ملت شده محبوب كل ناس و ممدوح كل آفاق ميشود و  
بواسطه ارادت ملت از فساد كل مدعيان و غاصبان ملك و از شر كل دشمنان  
داخل و خارج ايدين و مصون ميماند و از ثمرات سلطت ييزوال خودش و  
اخلاقش به نيكنامي بهر ياب ميشود.

بعد از يك هفته برشت روانه ميشوم يكماه در آنجا خواهم ماند بعد  
بماز ندران خواهم رفت. خدا حافظ.

كمال الدوئه

جوابی است که جلال الدوله شاهزاده ایران  
به کمال الدوله شاهزاده هندوستان در ماه ذی قعدة سنه ۱۲۸۰  
نوشته است .

ای برادر مهربانم کمال الدوله هر سه مکتوب شما بمن رسید هر سه  
را خوانده از مضامین آنها مطلع شدم. افسوس افسوس بر تو ای کمال الدوله  
ای یادگار آل گورکان ای خلف سلاطین نامدار ، تو چنین خبط دماغ  
آورده ای تو چنین مالخولیا پیدا کرده ای حیف صدحیف .  
مینویسی که سلاطین فرس قانون ها و قاعده های خوب میداشتند و  
ملت ایران در عهد آنان نیک سعادت مند میبودند عربها خروج کرده آن  
سلاطین را معدوم نمودند وقواعد وقوانین آنان را برهم زدند و ملت ایران  
را از سعادت محروم ساختند. ای بیچاره تصویری کن که پادشاهان فرس و  
کل اهل ایران وقت خروج عربها چه مذهب داشتند، آیا سلاطین فرس  
و ملت فرس مجوس نبودند آیا آنان نبودند که مادران و خواهران و

دختران و عمه‌گان و خاله‌گان خودشان را نکاح میکردند در روی کل دنیا حتی در میان طوایف وحشی صفت که مثل حیوانات در پیشه‌ها میگردند اینچنین رسم قبیح و عادت شنیعه و مخالف طبع و انصاف آیا مشاهده میشود و آیا بزرگتر ازین بدبختی تواند شد که آدم مادر و خواهر و دختر خود را جفت بگیرد. طایفهٔ اناث را خدا جزو ضعیف خلقت کرده است حامی او پدر و پسر و برادر و عموم و دائی است و قبیحه بواسطهٔ مذهبی بطایفهٔ اناث پدر و پسر و برادر یاغی بنماید حامی او پس که باید بشود. ادعا میکنی که سیاحت فرنگستان کرده‌ای اعلم اطباء دیده‌ای چرا از آنان نپرسیدی و تحقیق نکردی که آیا به بقای و ازدیاد نسل آدم تناکح از خون بعید اولی است یا از خون قریب؛ بحالت ملت فرس آن زمان سعادت نام گذاشته قواعد و قوانین سلاطین فرس را مدح میکنی وای بر تو ای کمال الدوله چرا نمیدانی سعادتست که باوجود چنین عقیده و چنین مذهب معیت داشته باشد در نظر شخص عاقل عین ضلالت مینماید و قواعد و قوانین سلاطین فرس اگر جواهر قواعد و یواقیت<sup>۱</sup> قوانین هم بشود باشرکت اینچنین مذهب بقدر خرمهره‌ای بنظر نمیآید. لطف خاص جناب اقدس الهی شامل ملت فرس شد که غریبا را بریشان مسلط ساخت و این عادت شنیعه را از میان آنان رفع نمود و این مذهب باطل را از میان ایشان برداشت.

اشعار فردوسی را در تقویت قول خود بمن شاهد میآوری فردوسی  
خودش هم لامذهبی بود مثل تو؛ آیا فردوسی نبود که بجهت فلسفی و  
دهری مذهب بودن در نظر سلطان محمود متهم شد، آیا به فلسفی و دهری  
مذهب بودن او این افرادش دلالت نمیکند:

|                          |                            |
|--------------------------|----------------------------|
| نگه کن باین گنبد تیزگرد  | که درمان ازو است زونیز درد |
| ازو زار گردی ازو سرفراز  | و زودان فرونی و هم زونياز  |
| نه گشت زمانه بفرسایدش    | نه این رنج و تیمار بگرایدش |
| نه از گردش آرام گیرد همی | نه چون ما تباهی پذیرد همی  |

یعنی دنیا همیشه بوده است و همیشه هم خواهد بود؛ آیا فردوسی خود  
نیز در هجو سلطان محمود که او را بیدین حساب میکرد نمیگوید:

|                            |                            |
|----------------------------|----------------------------|
| ایا شاه محمود کشور گشای    | گر از من ترسی بترس از خدای |
| که بددین و بدکیش خوانی مرا | منم شیر نر میش خوانی مرا   |

اگر فردوسی واقعاً لامذهب نبود بچه سبب این اسناد باو داده میشد  
پس چرا این اسناد را بدیگران نمیدادند؛ علاوه برین فردوسی بجهت آن  
فرسها را مدح و عربها را ذم میکند که خود نیز از ملت فرس بود بلکه  
آتش پرستی و کوب پرستی را بدین اسلام ترجیح میداد و تعصب پادشاهان  
فرس و مجوسان را میکشید [دلیلش اینکه هر وقت در کتابش کلام به  
پیغمبر ما میرسد نامش را بطریق استهزا میبرد و در یک جا با نام جن ذکر  
میکند و اخبارش را از لغویات می شمارد چنانکه از زبان سعد وقاص

میگوید:

|                            |                               |
|----------------------------|-------------------------------|
| زگفتار پیغمبر هاشمی        | ز جنی سخن گفت وز آدمی         |
| ز تهدید و وز رسم های جدید  | ز توحید و قرآن و وعد و وعید   |
| ز فردوس و جوی می و جوی شیر | ز قطران و از آتش و زمهریر     |
| درخت بهشت و می و انگبین    | ز کافور و از مشک و ماء معین   |
| نیرزد بدیدار يك موی حور    | همه تاج و تخت و همه جشن و سور |
| نیرزد برو دل چه داری بدرد  | جهانی کجا شربت آب سرد         |

اما هر وقت که کلام به زردشت میرسد نامش را در کمال تعظیم و احترام میبرد و ظهورش را از علامات فرخنده بختی ملت فرس میداند چنانکه میگوید با اعتقاد خود نه از قول دیگر کس اشاره به زردشت است:

|                           |                           |
|---------------------------|---------------------------|
| درختی پدید آمد اندر زمین  | چو یکچند گاهی بر آمد برین |
| درختی کشن بیخ و بسیار شاخ | ز ایوان گشتاسب تا پیش کاخ |
| کسی کوچنین بر خورد کی مرد | همه برگ او پند و بارش خرد |
| بدست اندرش مجمر عودیان    | یکی پاک پیدا شد اندر زمان |
| که اهریمن بدکش را بکشت    | خجسته پی و نام او زرد هشت |
| ترا سوی یزدان همی رهبرم   | به شاه جهان گفت پیغمبرم   |
| بگفت از بهشت آوریدم فراز  | یکی مجمر آتش بیاورد و باز |

جهان آفرین گفت بپذیر این  
 ز گوینده بپذیر بهدین اوی  
 نگر تا چد گوید بر آن کار کن  
 پیاموز آئین و دین بهی  
 چو بشنید ازو شاه بهدین به  
 سران بزرگ از همه کشوران  
 همه سوی شاه زمین آمدند  
 بدید آمد آن فره ایزدی  
 ره بت پرستی پراکنده شد  
 پر از نور ایزد بید دخمه ها  
 پس آزاده گشتاسب بر شد به گاه  
 پراکند گرد جهان مؤبدان  
 یکی سرو آزاده را زرد هشت  
 نبشتش بر آزاد سرو سپی  
 گوا کرد مبر سرو آزاد را  
 به گردش یکی باره آهنین  
 فرستاد هر سو به کشور پیام  
 کنون جمله این پند من بشنوید  
 بگیری یکسر ره زرد هشت

نگه کن بدین آسمان و زمین  
 پیاموز از او راه و آئین اوی  
 خرد بر گزین این جهان خوار کن  
 که بیدین نه خوبست شاهنشهی  
 پذیرفت ازو دین و آئین به  
 پزشکان دانا و کند آوران  
 بیستند کشتی بهین آمدند  
 برفت از دل به سگالان بدی  
 به یزدان پرستی بر آکنده شد  
 وز آلودگی پاک شد تخمه ها  
 فرستاده هر سو به کشور سپاه  
 نهاد از بر آفران گنبدان  
 به پیش در آذر اندر بکشت  
 که بپذ رفت گشتاسب دین بهی  
 چنین گستراند خرد داد را  
 نشست اندرو کرد شاه زمین  
 که چون سرو کשמ به گیتی کدام  
 پیاده سوی سرو کشم روید  
 بسوی بت چین بر آرید پشت

بآئین پیشینیان هنگرید      بدین سایه سرو بن بگرید  
 سوی گنبد آذر آرید روی      فرمان پیغمبر راستگوی  
 بیزدان که هرگز نبیند بهشت      کسی کوندارد ره زرد هشت [ .  
 اگر فردوسی آدم پاک اعتقاد میبود و در اسلام او شائبه نمیشد هیچوقت  
 بزبان او نیامد بلکه جسارت هم نمیتوانست کرد که [ در هجو عربها ]  
 این افراد را بگوید :

ز شیر شتر خوردن و سوسمار      عرب را بجائی رسیده است کار  
 که تاج کیان را کند آرزو      تفر باد بر چرخ گردان تفر  
 و هیچوقت نمیتوانست گفت که عربها یعنی پیغمبر عربها بجهت  
 تاخت و تاز خلق و بجهت تاراج کردن مال مردم دین را در دست بهانه  
 کرده بودند

بریزند خون از پی خواسته      شود روزگار بد آراسته  
 زیان کسان از پی سود خویش      بجویند و دین اندر آرند پیش  
 آنکه پاره ای افراد در مدح حضرت علی علیه السلام و ارادت اهل بیت  
 گفته است این فردها را بعد از اقتادن از نظر سلطان محمود نظم کرده  
 داخل کتاب خود نموده است که خوش آیند فخرالدوله دیلمی باشد چونکه  
 فخرالدوله مذهب تشیع داشت و با سلطان محمود عداوت میورزید و یکبار  
 جهت فردوسی هزار دینار طلا هدیه فرستاده او را بحضور خود دعوت  
 کرده بود؛ افرادی که فردوسی در حق ائمه اطهار گفته است از روی اخلاص

نیست بل از روی ریا است؛ و اشعار فردوسی در دم عربها هیچوقت برای من  
دلیل نمیتواند شد .

[عبدالرحمن بن خلدون را من خیلی خوب میشناسم، او از بنی امیه  
است ، ابوسفیان عموی اوست معاویه عموزاده اوست ، نمی بینی که در  
کتابش چگونه طرف معاویه را و طرف بنی امیه را نگاه میدارد و معاویه  
را از کبار صحابه میشمارد ؛ اجداد ابن خلدون در عصر نکبت بنی امیه از  
سیریا به آفریقا و اندلس افتاده اند، او اجداد او دشمنان خاندان بنی هاشمند؛  
اعتقاد او در اسناد نبوت پیغمبر ما بر مقتضای طبیعت عربها بر تو و بر  
دیگران سند نمیتواند شد چونکه این اسناد از راه غرض است، بغض و  
عداوت بر بنی هاشم در خون بنی امیه الی انقراض عالم جاری و باقی است .  
عمارۃ الیمنی شاعری بود فاسق و بیدین ، بدان سبب صلاح الدین او را در  
زمره بعض خائنان اهل اسلام که به فرنگان کاغذ فرستاده ایشان را به  
تسخیر مصر دعوت نموده بودند بدار کشید .]

دیگر حالات علی ذکره السلام اسماعیلی را بحقیقت خیالات باطله  
خود شاهد میآوری و این ملحد کوپک او علی<sup>۱</sup> را نیز در جرگه آدم میشماری؛  
پدر علی ذکره السلام محمد بزرگ امید خدا رحمتش کند میدانست که

پسرش چطور بیج<sup>۱</sup> و حرامزاده است و چطور بد ذات است بهمان جهت مردم را جمع کرده علی رؤس الاشهاد اقوال و افعال پسرش را انکار کرد و از تابعین پسر خود دو یست و پنجاه نفر را بقتل رسانید و دو یست و پنجاه نفر را از قلعه الموت اخراج نمود و اظهار کرد که هر کس به اقوال پسر او اعتقاد کند کافر است؛ علی ذکرة السلام از پدرش خائف شده توبه کرد و رساله‌ها در اثبات روش پدرش انشاء نمود تا که پدرش را بکلی مطمئن کرد که او در طریق مستقیم است چونکه پدرش آدمی بود ساده دل به پسر خود باور کرده منصب ولایت عهد را باو تسلیم نمود، و قتیکه محمد بزرگ امید مرحوم شد علی ذکرة السلام در مسند سلطنت نشسته دعوی امامت آغاز کرد و خود را از اولاد تزار بن مستنصر علوی شمرده در تهاون<sup>۲</sup> شرع شریف کوشید، در دیار رودبار و قهستان رسم فسق و فساد و کفر و الحاد آشکار ساخت. دیگر به بطلان تکالیف شرعیه قول بوعلی سینا را حجت میگیری چنانکه میگوئی:

بوعلی در فن حکمت استاد      رمضان را رمضان نام نهاد

۱- حرامزاده، ولد الزنا. حمداله مستوفی می نویسد: «بنابر آنکه حسن صباح پسری از آن تزارین مستنصر مصری، اسماعیل نام، بدین ملک آورده بود چون پسرک نبیره تزارین مستنصر است بروایتی گفتند بازن محمد بن بزرگ امید مباشرت کرد و حسن بزاد... و بروایتی دیگر گفتند حسن خود پسر نبیره تزار بود؛ مادر حسن بیچة خود را در خانه محمد بزرگ امید برد و پسر او بدل کرد تا پادشاهی با امامزاده رسد» (تاریخ گزیده صفحه ۵۲۲)

۲- مستی.

بوعلی سینا هم مردی بود فاسق و شربی<sup>۱</sup>. به توارینج رجوعی کن و بین که او که بود، نه اینکه دین و مذهب نداشت اخلاق هم نداشت، از جهت اشتهارش به لامذهبی از سلطان محمود غزنوی فرار کرده بعد از قضایای متنوعه بهمدان آمده وزیر شمس الدوله دیلمی شد؛ در ایام وزارت طوری رفتار نمود که لشکریان از و بستوه آمده خانه‌اش را غارت کردند و قصد قتل او شدند، او فرار کرده چهل روز در خانه شیخ ابوسعید متواری شد بعد در کرة<sup>۲</sup> ثانیه باز وزیر شمس الدوله دیلمی شده روزها همیشه بانجام امور وزارت مشغول میگشت و شبها در اول وقت به طلاب درس میداد بعد مغنیان و اهل ساز و اهل طرب را جمع کرده به شرب شراب ناب اقدام میکرد.<sup>+</sup>

---

<sup>+</sup> [قید که الحاق مستنسخ است: از سیاق تصور جلال الدوله مستفاد میگردد که بعقیده اهل ایران بلکه بعقیده کل اسلامیان در احتجاجات قوت برهان و اسکات خصم در کلام و خیال نیست بلکه در ذات خود صاحب کلام و صاحب خیال است. اگر متانت کلام و خیال فردوسی و علی ذکریه السلام و ابوعلی سینا در اعلی مرتبه هم بوده باشد باز بقدر پیشیزی ارزش ندارد بعلت اینکه ذوات این ارباب خیالات عالیه در نظر عامه مسلمین خار و بتهمتند. اگر کلام و خیال امام در کمال مرتبه سفیهانه هم بوده باشد مثل آنکه امامان از فرج مادر تولد نمی یابند بلکه از ران مادر متولد میشوند باز بدون چون و چرا و بلا تصور عین صدق شمرده میشود بعلت اینکه ذات امام در نظر عامه مسلمین شرافت علیا دارد.]

۱- شرابخوراه.

۲- باره، دفعه.

آفرین بر توای کمال الدوله، ای خلف بابر شاه کورگانی، ای نتیجه  
 همایون شاه تیموری، اگر در خون نسل کورکان این نوع خرده بینی و این  
 نوع فیلسوفی و این نوع قوه فرق دادن حق از باطل میبود و ماده طالب شدن  
 به خلاصی نوع بشر از جهل و ضلالت و جانسوزی با حوال ایشان میبود پس  
 چرا اجداد تو زیاده بر سیصد سال در میان خلق هندوستان سلطنت کرده به عقاید  
 لغو و بوج هندویان ملتفت نشدند؛ عقاید دین اسلام یعنی از عقاید هندویان  
 هم لغو تر و بوج تر است که چشم تو حالا این را می بیند پس چرا اجداد تو  
 ضلالت خلق هند را ندیدند و چرا ایشان را از ضلالت خلاص نکردند،  
 چرا به آنان نگفتند که آدم زن خود را با رضای خود بجهت جماع به مرد  
 بیگانه دادن عین حماقت و خلاف قانون طبیعت است. حیوانات از راه غیرت  
 ماده ای را که در تصرف خود میدارند بقدر امکان از نریگانه محارست  
 میکنند مگر نمی بینید اسب را و نمی بینید سگ را و نمی بینید مرغ را و  
 نمی بینید خروس را، انسان مگر از حیوانات بی غیرت<sup>۱</sup> باید بشود و جفت خود  
 را با دست خود به مرد بیگانه بدهد. چرا اجداد تو به آن هندویان نگفتند  
 که فاحشه ها را در هر موافق<sup>۲</sup> شریفه خودشان نگاهداشتن و جماع آنان را  
 به آیندگان و روندگان احسان کردن عمل قبیح و لغو است و دختران را

---

۱- بجای «بی غیرت» باید خواند «بی غیرت تر». این نحوه بیان ترکی

است.

۲- جایگاهها. در اینجا «هر» زائد است و در عین حال میتوان بجای آن  
 کلمه «کلیه» و یا چیزی شبیه بآن نهاد. این نحوه بیان ترکی است.

جبراً و قهراً و بی اذن پدر و مادر بردن و عقد کردن ظلم است و چرا نگفتند که بعد  
 از مردن شوهر زن اوستی شدن یعنی خود را با جسد شوهر یکجا زنده  
 با خگر سوزاندن سفاقت است و چرا بآنان نگفتند که آدم بول و غایط خود  
 را مخلوط هم خشک نموده از کرباس گذرانده بآب آمیخته خوردن کودنی  
 است چرا بآنان نگفتند که حبس نفس کردن و عامل سایر ریاضات شاقه  
 شدن، نه از هفت سال متصل صامت نشستن و دست را بر سر گذاشتن و حرکت ندادن  
 و این قبیل کارها، کلاً حماقت است چرا بآنان نگفتند که دیگر و فرج را  
 ستایش کردن خریّت است و با عاذر و خواهر و دختر و عمه و خاله جماع کردن  
 قبیح است و آدم کشتن گناه عظیم است چونکه طایفه شاکتیان هندویان آدم  
 کشتن را ثواب عظیم حساب میکنند چرا بآنان نگفتند که گوشت آدم خوردن و  
 مرد را در زیر خاک نگاه داشتن و بعد از پاشیده شدن تناول کردن دیوانگی  
 است چرا بآنان نگفتند که مردان زنان سترون خودشان را بنزد مرشدان  
 برده در پیش چشم خودشان مرشدان را به جماع آنان واداشتن که اولاد  
 بزایند سفاقت است چرا بآنان نگفتند که دختران خودشان را نزد برهمنان  
 برده رو بروی خودشان بدجماع واداشتن بی ناموسی است و ستایش بربتها  
 عقیده باطله است چرا اجداد تو این قبیل اعمال قبیحه بی حصر را با وجود  
 تسلط در میان هندویان باقی گذاشتند. پس چرا این قبايح را تو خود در  
 میان اهل هند و در وطن خود ندیدی، همین پنج روزی که بایران آمدی با  
 رأی فاسد خود بظالان عقاید ما را دیده بنای جانسوزی گذاشتی و فقط بعقاید

طایفه چارواک هندویان ملتفت شده آن را بما صلاح دیدی، چرا چشم تو تنها عقیده چارواکیان را دید<sup>+</sup> [که ما نیز مانند چارواکیان هندو اعتقاد کنیم که کائنات را صانع و موجود نیست و اعلی و ادنی بودن از عالم طبیعت است و بوجود صانع دلیلی قاطع و برهانی واضح در دست نیست. پس چرا باید بر امر مظهر و موهوم بل معدوم بندگی کردن و چگونگی باید در معابد و صوامع بخاطر عبادت جبهه‌ها شدن و به فرشتگان که بر آنان فضیلت شهود نیست قائل شدن و با امید جنت و نوبت راحت بموجب حرص ابلهانه از نعمت‌ها و راحتی‌های دنیا دست کشیدن، و نقد را با نسیه بی اصل عوض کردن، و با اقوال کاذبانه فقهای جاهل و ست فریفته شدن که برای رسیدن به آرزوهایشان در دام فریب افکندن عوام را وسیله دانسته‌اند، و از دنائت طبع به چنین اشخاص فروتن شدن، آنرا آقا و اولیاء دانستن و به آنان بنده رذیل شدن و آنان را

---

+ این قید در دو نسخه روسی آمده و در نسخه‌های دیگر نبوده است و ما آنرا از متن ترکی ترجمه کردیم. [قید: ایضاحات کمال الدوله درباره پیدایش پایه‌های دروغین اسلامیت هیچ ارتباط و شباهتی با عقاید بت پرستان هند ندارد. از اینرو نیز مذمت جلال الدوله از کمال الدوله و پیش کشیدن اینکه پدرانش برای از میان برداشتن عادات و خرافات و حشیانه هندوان کشورش جهد نکرده‌اند جز فرار از دادن جواب مستقیم چیز دیگر نیست. این مذمت کردن بی اعتنائی شاهان بزرگ مغول نسبت به عقاید دینی بت پرستانه رعایای خودشان است، اما حقایقی را که کمال الدوله از اسلام آورده و شرح داده و تأثیر آنرا در نابودی ترقی و رونق بشریت بهیچوجه رد نمیکنند.]

پرستش کردن؟ هر چیز که ظاهر نیست شایسته باور کردن نیست. ترکیب جسد  
 حوالین از عناصر است. بمقتضای طبیعت چند روزی عناصر با یکدیگر تألیف  
 یافته اند. مادام که ثبات ترکیب جسد و سلامت هیئت وجود دارد هر چیز را  
 که مرغوب طبع است از آن ضرر حیوانی متصور نیست باید توسل جست؛  
 وقتی که ترکیب جسد متلاشی شد معاد عنصر باز عنصر است. و دیگر بدن را  
 پس از تخریب یافتن بدوطن بالاتر و نازل و نعیم و عروج، و به عار و جحیم  
 تزلزل نیست. پس باید اعتقاد کرد که در اعمالی که حقوق الله شمرده میشود  
 گناهکار شوند گناه معاقب نمیشوند و نیکوکار شدگان به راجحت و نعمت  
 میرسند. بلکه در واقع برعکس است، از آن رو که گناهکار از عذاب روزه  
 و نماز و طاعات و عبادات یا لمره فارغ شده است و نیکوکار در مشقت  
 عبادات، که عذاب است، گرفتار است. پس عاقل باید از جمیع لذات دنیا  
 بهره برد و از هیچ عشتهایات احتراز نکند زیرا که چون در خاک رفتی باز آمدنت  
 نیست. باز آمدنت نیست چو رفتی رفتی. [۱]

من بتو گفتم برو يك دو روز ایران را بگرد با هم منهبان خود  
 چندی نشست و برخاست بکن تا دلت گشاده شود و از غم و غصه اندك افاقدهای

---

۱- این قطعه از متن ترکی ترجمه شده است. این قطعه یکبار دیگر از  
 از صفحه ۱۲۹ بعد نیز آمده است و ما برای رعایت امانت آنرا در اینجا به همان  
 صورت تکراری آوردیم.

حاصل کنی من نکتم که برو دین و مذهب ما را بر هم بزن؛ در کل دنیا هر طایفه‌ای دینی و مذهبی اختیار کرده است اگر دین و مذهب دیگران حق است چرا دین و مذهب ما حق نباشد اگر ناحق است دیگر چه کنیم. مثل ترکانت ایل ایلدقار اگون بایرامدر<sup>۱</sup>، چنانکه عرب گوید البلیه اذاعت طابت<sup>۲</sup>. حق تعالی خود بآن عظمت و جبروت در هر پنج روز بکوه طور آمده در پس درختی پنهان شده از مکالمه با حضرت موسی اظهار بیدماغی<sup>۳</sup> نکرد اما از فرستادن جبرئیل خود بتزدیغمبرما بایستی اظهار بیدماغی<sup>۴</sup> بکند. دیگران مردگان را دوباره زنده شده [و آسمان رفته] اعتقاد میکنند، آیا ما يك زنده را نمرده و غایب شده اعتقاد بکنیم آسمان شیهه زده زمین زلزله خواهد کرد؟ سیاق رفتار شاهزادگان ایران را ذم کرده عیوب ایشان را خاطر نشان من میکنی. در زمان قدیم در خاک ایران در سلسله سلاطین این سیاق رفتار هرگز معروف و معمول نبود این سیاق رفتار و اینگونه رسم را در خاک ایران سلاطین مغول مجری و معمول داشتند یعنی اول چنگیزیان و بعد اجداد تو تیموریان؛ اگر اینگونه رفتار فضیلت است از اجداد تو بما رسیده است و اگر قباحست نسبتش را بما چرا میدهی. مرحبا بتوای

۱- در بیان قوم روزسیاه عید است.

۲- بلاچون همگانی شود گوارا گردد.

۳ و ۴- این دو کلمه منط خورده و روی کلمه اول «بی خصوصیتی» و روی

دومی «عدم خصوصیت» نوشته اند. ترکی آن «ارینمک» است و بمعنای آنست که زورش میآید خودش با پیغمبرما حرف بزند.

کمال الدوله، اگر واقعاً توچنین فیلسوف بودی وبعقیده خود از مطالب  
 عالیۀ پرتیکا بدینگونه اظهار داشتی و میدانستی که دیسپوتی بد است،  
 پادشاه باید فراموشخانهها گشاید، مجمعها فراهم آورد و بامت اتفاق نماید  
 و باجماعت<sup>۱</sup> یکدل و یکجهت باشد و خود را محبوب ابنای جنس خود سازد،  
 تبعۀ خود را بخود مرید و جان نثار بکند، پارلامنطها<sup>۲</sup> ترتیب نماید و  
 قوانین بگذارد تا اینکه ملکش زوال نیابد پس چرا به پدیرت اورنگ زیب  
 ازین وعظها ندادی تا به گفته هایت عمل کردی و انگلیس آمده مملکتش  
 را از دستش نگرفتی و ترا و برادرانت را در بدر ساختی و ملت شما را خوار  
 و ذلیل نمودی؛ پادشاه ما اگر دیسپوت هم باشد شکر خدا را که باز از  
 خودمانست، شکر بخدا که ما نیز مثل شما در دست ملت بیگانه گرفتار  
 نشده ایم. بکل جهانیان معلومست که انگلیس با اهالی هندوستان چگونه  
 رفتار میکند؛ مگر انگلیس سیویلز یافته و انگلیس صاحب قوانین با اهالی  
 هندوستان بهتر از دیسپوت معامله میکند، نسبت به انگلیسان باز هزار بار  
 رحمت به دیسپوت.

بخاطر خدا ای کمال الدوله در ایران زیاده توقف مکن، برگرد  
 بیا، میترسم از توفساد زیاد صدور کند. [گوریگور شود پدر آن فرنگی ها  
 که تودوسه روز با ایشان نشست و برخاست کرده ای از ایشان پاره ای جفتگیات

۱- دز نسخه های فارسی دیگر آمده است «و تبعۀ خود را».

۲- پارلمان.

آموخته‌ای. [بی‌شبهه به قتل تو رخنه رسیده است؛ بعد از این من ترا کمال الدوله  
خطاب نخواهم کرد بلکه نقصان الدوله خطاب خواهم کرد. بخاطر خدا  
برگرد یا بی‌کار خود، غم خود را بخور و درد خود را بکش، از دایره خود  
قدم بیرون منه.

يك بسته تنها كو كه فرستاده بودی رسید، دوزبینی كه خواسته بودی  
خریده با اسم حاجی عبدالله مروارید فروش بغدادی پرشت فرستادم، خدا  
حافظ.

کمال الدوله

## ملحقات نسخه کمال الدوله<sup>۱</sup>

---

۱ نسخه تاجیکی فاقد این ملحقات بود و این مکتوب سه گانه همگی از ملحقات نسخه ترکی بدون هیچگونه مقابله و دستکاری عیناً نقل گردید . نسخه اساس نامه ای مشابه مکتوب اول داشت که خارج از متن آمده است.

سواد مکتوبیست که یکی از دوستان مصنف  
کمال الدوله بیکی از همرازان مصنف مذکور  
بقلم آورده است در سنه ۱۳۴۰

### مکتوب اول

برادر مکرم من ادام الله اقبالکم، نظر بخواهش جناب شما نسخه  
کمال الدوله را از مصنفش گرفته برای شما میفرستم در ضمن چند شرط :  
اولاً این نسخه را باید بکسانی که بمعرفت و امانت و انسانیت ایشان وثوق  
کامل داشته باشید نشان بدهید ثانیاً از این نسخه بهر کس که طالب باشد  
و در هر خصوص شایسته اعتماد شود باید نسخه بدهید ثالثاً بکسانی که  
باعتماد شما را سخون فی العلم شمرده میشوند باید تکلیف بکنید که اگر  
بتوانند بکل مطالب کمال الدوله خواه در امور پولیتقه خواه در امور دینی  
قریتکا بنویسند که مقصود خود کمال الدوله است یا قبول میکنند یا بادلایل  
رد میسازد و اما در قریتکا دلائل نقلیه و نصیه هرگز مقبول نخواهد شد و

شایسته التفات نخواهد گشت را بهیچا اگر کسی یارای فریتکافوشتن نداشته  
 باشد باری بیان حالتی را که از خواندن این نسخه بار رو خواهد داد البته  
 بقلم درآورده بتوسط شما بتزدد من بفرستد که بمصنف اظهار گردد .  
 دیگر اجمالاً در حق مصنف نسخه بیجناب شما چند کلمه نوشتن  
 لازم میآید. مکرم الیه شخصی است صاحب تصنیفات عدیده دوستدار وطن  
 و موجب ملت از تصنیف نسخه کمال الدوله مر اورا غرض شخصی در نظر نیست  
 بعلمت اینکه نسبت بایران که وطن اوست و نسبت بمملت اسلام که همدین  
 اویند معاذ الله بغضی ندارد چون الآن در کل فرنگستان وینکی دنیا این  
 مسئله دایر است که آیا عقاید باطله یعنی اعتقادات دینیه موجب سعادت  
 ملک و ملت است یا اینکه موجب ذلت ملک و ملت است کل فیلسوفان آن  
 اقلیم متفقند در اینکه اعتقادات دینیه موجب ذلت ملک و ملت است در  
 هر خصوص حتی اشهر ایشان از متأخرین حکیم انگلیسی بوقل نام که  
 تصنیفش جهانگیر و مسلم کل شده است در این عقیده زیاده بردیگران غور  
 کرده است و یکی از دلایل اینست که ملت اسپانیا یعنی اندلس و ملت  
 شورویسیا و ملت ریم تابع پاپا که مقید در اعتقادات دینیه و پیرو اقاویل  
 کشیشان و افسانه گوینان هستند در علوم و صنایع آنآفا تارو در تنزل میباشند  
 اما سایر ملل یورپا خصوصاً انگلیس و فرانسه وینکی دنیا که از قید  
 اعتقادات دینیه و ارسته پیرو عقل و حکمت شده اند در علوم و صنایع  
 روز بروز وساعت بساعت در ترقی هستند چه اختراعات غریبه و چه ایجادات

عجیبانه از نتیجه علم ایشان در عالم ظهور کرده موجب سعادت و آسایش  
 بنی نوح بشر گردیده است و چند ترقیات باهالی یورپا بواسطه علم و معرفت  
 روداده است. حکیم مذکور میگوید که انسان کامل و محب نوح بشر  
 عبارت از دانشمندی است که در کشف اسرار حقیقت و عدم اساس اعتقادات  
 دینی ترس نال و جان او را مانع نیاید و همین دانشمند را ببر نوح باشد  
 واجب است که فقط تشکیکی در حقیقت ادیان و مذاهب بخیال مردم  
 بیندازد بعد از آن خود خیال مشغول کار شده آهسته آهسته پی به حقیقت  
 خواهد برد و صاحبش را از تاریکی جهالت بروشنائی معرفت خواهد رساند.  
 مصنف کمال الدوله نیز در عقیده حکمای فرنگستان است یعنی لیبرال  
 و از سالکان مسلک پروقره و طالبان سیویلیزه است، منظورش اینست که  
 فیما بین ملت او نیز در کل اصناف مردم انتشار علوم و صنایع صورت یابد  
 و برای کایابی ازین آرزو بقدر استطاعت خود بوسائلی چند چنگ زده  
 است که تغییر خط اسلام نیز یکی از آن وسائل است و می خواهد که در مزرع  
 ضمیر ملت او نیز تخم غیرت و ناموس و ملت دوستی و وطن پرستی و عدالت و  
 مساوات کاشته شود و اتفاق مبدل با اتفاقی گردد و ذلت و فقر از میان ملتش  
 رفع شده ثروت و مکننت برای او روی آورد و این منظور آرزوی هرگز  
 تبسیر نخواهد پذیرفت مگر بهدم اساس اعتقادات دینی که پرده بصیرت  
 مردم شده ایشان را از ترقیات در امور دنیویه مانع میاید لهذا باقتضای عقیده  
 خود معلومات خود را بقلم آورده است. سبب تصنیف نسخه کمال الدوله

همین است و بس و الا منظور دیگر اصلاً متصور نیست و اگر مطالب این نسخه در نظر بعضی اشخاص موجب ضرر ملک و ملت نموده شود آنرا کان-ام یکن توانند انگاشت. [نسخه چاپ نشده و منتشر نگشته است و بعد ازین نیز خیال چاپ کردتش را کسی ندارد.]

بواسطه عدم بصیرت و معرفت مردم از هجرت تا امروز فریبندگان عوام چند فتنه ها و چه شورشها در خاک ایران افکنده باعث خرابی متوطنان این اقلیم شده اند چنانکه درین اواخر ایام از پیروان دین باب در ایران فتنه عابری داشت و خونریزی ها روداد که بیانش بدین مختصر نمیگنجد تا کی مایه چارگان آلت ملعبه این نوع صاحب غرضان نفس پرست خواهیم شد ما هنوز از خواب غفلت بیدار نشده ایم و بهر قسم کلمات واهی ارباب غرض بجنبش می آئیم بخلاف اهل یوروپا که اگر امروز شخصی در میان ایشان برسم نبوت یا امامت ظاهر شده بسیاق پیغمبران و امامان اعصار قدیمه بنای دعوت بگذارد و برخود اسناد معجزات و خوارق و عادات و کرامات بدهد همان ساعت او را یا از مجانین انگاشته برای معالجه بخانه دیوانگان میفرستند و یا اینکه او را اگر از سلاک فریبندگان و شارلاتانان باشد مورد مؤاخذه میسازند.

۱- این جمله فقط در یکی از نسخههای فارسی مورد استناد آمده است.  
\* ب : مصنف کمال الدوله میگوید که بواسطه مرور زمان بهشت و حور درین عصر در نظرها آن جلوه سابق را ندارد که مردم بآرزوی آنها شوقمند شهادت بوده خودشان را در مقابل دشمنان قریب دست بکشتن بدهند

عربها علاوه بر آنکه سلطنت هزار ساله ما را بزوال آوردند و شأن و شوکت ما را برباد دادند و وطن ما را بطوری خراب اندر خراب کردند که تا امروز آلودگیش میسر نشده است خطی را نیز بگردن ما بسته اند که بواسطه آن تحصیل سواد متعارف هم برای ما دشوارترین اعمال شده است ؛ چه مصایب از این قوم بهمارسیده است که مرد با بصیرت از تذکر آنها بگریه میافتد . وقتیکه پیشوایان این قوم در حال حیات میبودند ما از ترس شمشیر ایشان فرمانبرداری ایشان را قبول کردیم حالاکه مرده اند و خاک شده اند باز بیودیت مردگان ایشان افتخار میکنیم . نگاه بکنید که حماقت و کودنی ما در چه درجه است ، در اکثر بلدان که ساکنان آنها شیعه مذهبند مردم در ایام تعزیه ماه محرم علاوه بر حرکتهای سفیهانه بسیار از قبیل سینه زنی کردن بازنجیر و از قبیل جنگ حیدری و نعمتی و خاک و خاکستر افشاندن بسروامثال آنها بدنه های خودشان را نیز با شمشیر و خنجر مجروح و خون آلود کرده بدین نوع دیوانگی شکوه افزای روز عاشورا میشوند و

---

و بدینوسیله اقتدار ملتی و شوکت دولتی باقی بماند . پس عقلای ملت را درین عصر واجب است که بجهت اقتدار ملتی و حراست وطن از تسلط ملل بیگانه در تدارك رد ذلتی که عبارت از اسیری و فقدان آزادی و استقلال است و وقوعش درین عالم حوادث از ممکنات قریب به یقین است بوده باشند تدبیر آن نوع ذلت منحصر است بانتشار علوم در کل اصناف ملت و کاشتن تخم غیرت و ناموس و ملت دوستی و وطن پرستی در سوزخ ضمیر ایشان چنانکه مللی قادره فرنگستان الحال بدین صفت موصوفند .

افتخار میکنند که در محبت و ارادت مردگان این عربها از مال و جان می گذرند و کسی جسارت ندارد که بایشان بگوید که ای احدقان خود همجنسان این عربها که شما ایشان را اولیای خودتان می شمارید بلکه خود خویشاوندان ایشان در حال حیات ایشان هیچ عظمی بایشان قرار نداده ایشان را کشتند و عیال و اطفال ایشان را در اشد ذلت و رسوائی با سیری بردند و اصلاً از اینگونه حرکت باک نداشتند بشما چه افتاده است که بعد از هزار و دویست و هشتاد سال از کاروبار خودتان دست کشیده در سوگواری ایشان دیوانه وار رفتار میکنید این نوع سفاهت و حماقت ناشی از یسواد و بی علمی است که سببش صعوبت خط حاضر ماست الآن هتتهای تلاش و آرزوی مصنف کمال الدوله اینست که ملت خود را باری از دست این خط مردود و ناپاک که از آن قوم بما یادگار مانده است خلاص کرده ملتش را از ظلمت جهالت به نورانیت معرفت برساند اگر بدین آرزو فیروز شود زهی نیکبخت خواهد شد و از دنیا کامیاب رحلت خواهد کرد .

[اما درین عصر از قبر و زدن بدین آرزو ناامید است چنانکه مضمون یکی از مکتوبات او که برای من فرستاده است برین ناامیدی او دلالت میکند سواد همان مکتوب مصنف را بی کم و زیاد برای شما میفرستم.]  
 نه تنها ملت اسلام بواسطه خط عربها تا امروز در جهالت مانده از

---

۱- جملات داخل کروشه فقط در یکی از نسخه های قارمی مورد استناد

آمده است .

ایشان دردناک است بلکه جمیع امم دنیا از این ظالمان تا امروز شاکی  
هستند که کتب خانه مصر را سوختند و علوم و فنون قدما را معدوم کردند،  
علتش پرواضح است زیرا مدار عوام فریبی مؤسسان دین اسلام بر کذب  
خالص بود که آنرا صورت صدق جلوه میدادند لهذا نمیخواستند که در نظر  
عوام بقوت علوم پرده از کذب ایشان برداشته شود چنانکه حسن صباح  
همیشه توابع خود را از تعلم و قرائت کتب علمیه منع میکرد کذا اشیرالی  
هذا فی کتاب الملل والنحل شهرستانی حیث یقال ظهر حسن بن محمد الصباح  
و جد دعوة الاسماعیلیه و منع العوام من الخوض فی العلوم والخواص من  
دطالعه کتاب المتقدمین خوفاً من اطلاعهم علی اکاذبه .

### مکتوب دوم

برادر مکرم من ادام الله اقبالکم ، نسیان سباع خصلت و وحشی  
طبیعت علاوه بر کتبخانه مصر جمیع کتب و نامه های پارسیان را نیز سوخته  
آثار پادشاهان فرشته کردار پارسیان را از دنیا نیست و نابود و قوانین عدالت  
ایشان را با لمره از روی زمین مفقود و رسوم ذمیمه یعنی رسوم دیسپوتی  
را و دین خودشان را بر شبه دین یهود بعوض آنها در کشور ایران ثابت  
و برقرار کرده اند.

معینا ما گولان این دشمنان نیاکان خودمان را و این دشمنان علم  
و هنر را بر خودمان اولیا می شماریم بدان آرزوی ابلهانه که خداوند عالم  
در آخرت به شفاعت این خونخواران بما جنت خواهد داد، آب سرد خواهد  
نوشانید، اگر در آخرت آب سرد هست بهل این خونخواران خودشان بنوشند  
که حسرت کش آن بودند خداوند عالم درین دنیا خود ایشان را مستحق

رحمت خود ندانسته مسکن ایشان را وادی دوزخ صفت و ذات الله قرار داده خوراك ایشان را از خفافس و عقارب کرده يك جرعه آب سرد را برایشان روا ندیده اكثرش را العطش گویان از دنیا برد حالا چگونه شده است که در آخرت به شفاعت اینان بما آب سرد خواهید نوشانید. افسوس از این نوع نادانی که ما داریم.

یاحتمل که بعضی هموطنان این نوع سخت نگاری مرا جایز ندیده بمقام اعتراض درآیند و بگویند که در دنیا بیدین و بی مذهب و بی اعتقاد و بی ایمان زندگانی مشکل است. در جواب ایشان همین فرد خواجۀ علیه الرحمه را خواهم خواند

از قیل و قال مدرسه حالی دلم گرفت یکچند نیز خدمت معشوقومی کنم هزار و دوست و هشتاد سال ما بادین و مذهب و با اعتقاد و ایمان زندگانی کرده ایم آناً فاناً حالت ما بدتر شده است، آناً فاناً بمصایب و بلیات لاتعد ولا تحصى گرفتار گشته ایم یکچند نیز برای امتحان بیدین و بی مذهب و بی ایمان با معرفت و فیلسوفیت تعیش بکنیم تا ببینیم که حالت ما بدتر میشود یا بهتر، اگر بدتر شد باز رجوع بعقاید سابقه تعذیر نخواهد داشت. ما اهل ایرانیم هر کس ما را بطرف دین بخواند در متابعتش مضایقه نداریم مگر ندیدی که در این تردیکی اندك مانده بوده بود که اسلام را بالمره ترك کرده کلاً بای مذهب بشویم. بی دین شدن و صاحب معرفت شدن برای

مادشوار است پی افسانه دویدن و با افسانه گویان بنده شدن عادت طبیعی ماست.  
شوخی را بکنار بگذاریم باز پاره‌ای هموطنان من خواهند گفت که تازیان  
را بالمره دشمن علوم و فنون نمیتوان شمرد در بغداد و اندلس خلفای عباسیه  
و اموییه در ترویج علوم و صنایع اهتمام زیاد معمول میداشتند چگونه این  
نوع اهتمام ایشان را انکار میتوان کرد بلی راست است این فقره نیز از  
بابت ما من عام الاوقد خص<sup>۱</sup> است تازیان در اوایل هجرت جمیع علوم مصریان  
و پارسیان را از عالم معدوم کردند بعد از دوسه صد سال از عمل خودشان پشیمان  
شده بمقام تلافی مافات آمدند اما هیئات هیئات... تلافی مافات از ممکنات  
نبود اهتمام خلفا در ترویج علوم عمومیت هم نداشت علوم عصر خلفاء محدود  
و منحصر بود بچند مدرسه مخصوص، عامه خلق از انوار معارف محروم بودند  
حرف ما اینست که اگر عربها ظهور نمیکردند و بر آفریقیه و آسیا مسلط  
نمیشدند و علوم این اقلیم را بخاطر قرآن و بخاطر دین خودشان بریاد  
نمیدادند امروز طوایف این اقلیم در زمره طوایف سیویلیزه شده و معرفت  
پیشه میبودند و از سعادت مندان روی زمین محسوب میشدند. فایده اهتمامی  
که از خلفای اسلام در ترویج بعض صنوف علوم و صنایع بعمل آمده است  
در جنب زبانی که بعلم از عمر و عاص و سعد و قاص و طاهر در مصر و ایران  
بوقوع رسیده است مانند قطره‌ای است در جنب بر که آب مع هذا این

---

۱- هیچ عادی بدون خاص یعنی بدون استثنا نیست.

کیفیت را نیز فراموش نباید کرد که اصل ایجاد و تولید علوم از قدمای یونانیان و ویرانتیان<sup>۱</sup> و فارسیان و هندیانست نه از عربها علوم، قداما در اواسط تاریخ میلاد فیما بین مسیحیان<sup>۲</sup> تأییم شده بود نهایت عربها این علوم را بیدار کردند و بعد خودشان باز از آنها محروم شدند و مسیحیان باعث ترویج و تکمیل آنها گشتند. بهر صورت آنچه شده است گذشته است بعد از این افسوس بجائی نمیرسد الآن چیزی که مایه تسلی ما تواند شد اینست که تکلیف خودمان را بفهمیم و بدانیم که ما هزار دو بیست هشتاد سال در خطا بوده ایم بعد از این خودمان را به مردگان تازیان بنده نشماریم بطرف بازماندگان و یادگاران نیاکان خودمان عطف نظر بکنیم یعنی پادشاهان ما و اولیای دولت ایشان و جمیع فرزندان ایران بتعصب برادری و هموطنی زردشتیان ایران را مانند اولاد بشمارند و در ترفیه حال ایشان بکوشند و نگذارند که بعد از این کسی احدی را از ایشان بدین اسلام بیاورد که ما خودمان نیز از این دین بیزاریم، تا اینکه تخم این گروه فرشته خصال از عالم برکنده نشود و مهاجران ایشان از هر طرف باز بسوطن مینو نشان خودشان معاودت کنند و در سایه حمایت پادشاهان ایران در کمال خوشگذرانی تعیش نمایند.

---

۱- مردم ییزانس.

۲- بخواب رفته بود.

برادر مکرم من، تو در تهران زردشتیان را مکرر ملاقات میکنی  
از قول من بگوای زردشتیان، ای برادران و هموطنان و همجنسان و همزبانان  
ما، ما نمیدانیم که بچه زبان از شما عذرخواهی بکنیم که امروز از نادانی  
ببخواهیم و ارادت دشمنان مال و جان و وطن خودمان یعنی تازیان انواع  
واقسام مصائب و بلیات را در حق شما روا دیده ایم الآن که کمال الدوله پرده  
جهالت را از پیش نظر ما برانداخت و اسرار حقیقت را بر ما منکشف ساخت  
بگردار خودمان هزار هزار افسوس میخوریم بعد ازین نسبت بشما مهربانتر  
از برادر و پدر خواهیم شد و در طبایع خودمان تقلید باخلاق حمیده شما و  
آباء و اجداد شما خواهیم کرد؛ احیای پیمان فرهنگ را و قوانین مهادیان  
را و دین زردشتیان را در ایران تعهد نمیتوانیم کرد چونکه این پیمان و  
قوانین و دین اعمار خودشان را با انجام رسانده اند اما تخلق باخلاق شما  
و نیاکان خودمان را تعهد میکنیم بعد از این شمارا برادران خودمان  
خواهیم شمرد و شمارا از خودمان جدا نخواهیم دانست چونکه فقط امروز  
فهمیدیم که ما فرزندان پارسیانیم و برما تعصب پارسیان فرض است نه اینکه  
تعصب رهنان تازیان یعنی تعصب وطن و همجنسان و همزبانان فرض است  
نه اینکه تعصب دین، چنانکه شعار فرنگیان است دین را پیوسته می شمارند  
و تعصب وطن و عشیره را علامت غیر تمندی و باعث نیکنامی میدانند؛ بعد از  
این الوات و اشار ما رفتار خودشان را در حق شما تغییر داده نسبت به

شما مثل برادران رؤف و مهربان خواهند شد و اگر مجالس تغزیه هم مثل  
تیاثرهای فرنگستان در ایران برپا بکنیم مصایب و بلیات شما را برشته نظم  
و نثر کشیده در آنها ذکر خواهیم کرد نه مصایب بیگانگان را و باطفال شما  
در مدارس تربیت داده ایشان را بخدمت پادشاهی برداشت خواهیم کرد  
و برایشان مهمات رجوع خواهیم نمود و بایشان در هر طرف از اطراف مملکت  
حکومت خواهیم داد که در اجرای عدالت و انصاف نسبت به زیردستان  
موافق شیمه<sup>۱</sup> مرضیه نیاکان خودشان رفتار کنند و در وطن دوستی و خسر و پرستی  
و جناب پیشگی و رنج کشی سر مشق مسلمانان گردند و برجها نیان ثابت نمایند  
که ایشان از نژاد آن نیا اند که در حق او گفته شده است

فریدون فرخ فرشته نبود      زمشک و ز عنبر سرشته نبود  
بداد و دهش یافت آن نیکوئی      تو داد و دهش کن فریدون توئی  
برادر مکرّم من، تو تعجب مکن که من پارسى نژادان استاد این قدر  
صفات ممدوحه میکنم، انکار نمیتوان کرد که پارسى نژادان از زردشتیان  
بلکه کل فارسى زبانان ایران از مسلمانان با لفظه در حسن اخلاق و اطوار  
سرآمد کل مللند، در باب نیک نفسى و خوش خلقى و اطاعت کیشى و اخلاص-  
مندى و خسر و پرستى ایشان این دلیل کافى است که بواسطه همین صفات  
معدوده از دور غلبه عربها بچنگ سلاطین دیسپوتیه افتاده تا امروز با انواع

واقسام جور وستم دیسپوتها وعمال بیمروت ایشان متحمل و صابرند و هرگز  
مثل سایر امم دنیا در فکر آزادی نیستند با وجودیکه امروز در اغلب اقالیم  
کره زمین اختیار سلطنت دیسپوتیه یا بالکلیه موقوف شده است یا کم و بیش  
نقصان پذیرفته است.

### مکتوب سیم

برادر مکرم من ادام الله اقبالکم، امروز خرابی کل دنیا از این جهت است که طواف آسیا عموماً و طواف یورپا خصوصاً بواسطه ظهور پیغمبران از اقلیم آسیا که مولد ادیانست و از اینجا ادیان به یورپا مستولی شده است و بواسطه مواعظ و صیان و امامان و نبیان و خلقای ایشان که بعد از پیغمبران بترویج ادیان ایشان کوشیده اند و در اعتقاد مردم بدرجه مقدسی و ولایت رسیده اند عقل انسانی را که اثری است از آثار انوار الوهیت و در موجودات سفلیه بالیقین و در اجرام علویه علی الظاهر وجودی بالاتر از آن متصور نیست بسبب انواع و اقسام اغراض نفسانیة خودشان بالکلید از درجه شرافت و اعتماد انداخته تا امروز در حبس ابدی نگاه داشته در امورات و خیالات اصلا آنرا سند و حجت نمیشمارند و نقل را همیشه بر عقل مرجح و غالب میدانند. مثلاً عقل انسانی

بقوت علوم عقلیه قبول نمیکند که<sup>۱</sup> پیغمبر با آسمان رفت و قمر را منشق کرد ولیکن اولیای دین و امامان مامیگویند که بتحقیق و حکم عقل اعتماد نباید کرد حقیقت همان است که صحابه تصدیق کرده اند و با توانر بما رسیده است.

طوایف اسلام بلا تصور و تنقل قول ایشانرا معتبر می شمارند و در امثال اینگونه امور هرگز عقل را حاکم نمیدانند پس سعادت و فیروزی نوع بشر وقتی رو خواهد داد که عقل انسانی کلیه خواه در آسیا خواه در یورپا از حبس ابدی نجات یابد و در امورات و خیالات تنها عقل بشری سند و حجت گردد و حاکم مطلق شود نه نقل<sup>۲</sup>...

برادر مکرم من، اغلب ما کنین مملکت عثمانیه و ایران طوایف اسلامند تو نباید که بدین ایشان بچسبی و نباید که بایشان بگوئی اعتقاد شما باطل است و شما در ضلالت هستید باید چنان و چنان اعتقاد را داشته باشید. شیوه هدایت و ارشاد و شیوه راهنمایی و تعلیم چنین نیست تو بدین شیوه ناملایم برای خود هزار قسم مدعی و بدگو خواهی تراشید و بمقصد خود هم نخواهی رسید هر کس از ایشان از روی لجاجت و عناد حرف تو را

---

۱- از اول نامه تا اینجا نقل مطالبی است که ملکم در اواخر مارس ۱۸۷۲ به آخوند زاده گفته است. رجوع شود به «النبای جدید و مکتوبات» از

صفحه ۲۸۸ تا ۲۹۴

۲- رجوع شود به همانجا

بیهوده و دلایل ترا بوج خواهد شمرد و زحمت تسو عبث و بیجا خواهد شد  
تو دین ایشان را در کنار بگذار و در خصوص آنها هیچ حرف مزن؛ ارشاد  
را چنین آغاز کن:

در تواریخ قدمای ما تاریخ ایجاد این دنیا را هفت هزار سال می‌شمارند  
اما امروز بموجب براهین قطعیہ بر ما ثابت شده است که ایجاد این دنیا از  
کرور هزار سال نیز زیاد است و قبل از ادیان اهل کتاب ادیان متعدده  
باطله در دنیا ظهور داشته است از قبیل دین بت پرستی و آتش پرستی و  
برهمنی و کثرت الہة یونانیان و امثال آنها، پس عقل انسانی متحیر است  
که آیا بچه سبب خداوند عالم آن نوع ادیان باطله را چندین هزار سال  
قبل از ظهور ادیان اهل کتاب پایدار و برقرار گذاشته است.

از تصور این حیرت عقل انسانی ناچار حکم قطعی خواهد کرد که  
خداوند عالم در ظهور آن ادیان باطله و در بقای آنها هرگز مداخله نداشته  
است بلکه همه آنها را مردمان زیرک و ریاست طلب بجهت نیل مقاصد  
خودشان احداث نموده اند، وقتی که بطلان ادیان قدیمه به یروان دین  
اسلام روشن و مبرهن گردد ایشان خود بخود و بلا اختیار دین خودشان را  
نیز از آنها قیاس خواهند کرد و خواهند فهمید که اگر دین حق در دنیا لزوم  
میداشت چرا چندین هزار سال خداوند عالم پیغمبر برحق فرستاد که  
آن ادیان باطله را از روی زمین کم کند تا زمان حضرت موسی، مگر تا

آزمان این دنیا و این بندگان تعلق باو نمیداشت یا مگر تا آن زمان  
خوابیده بود بعد بیدار شده دید که ادیان باطله دنیای او را ملوث کرده‌اند  
آنوقت بفکر فرستادن رسل برحق و کتب سماویه برافتاد.

برادر مکرم من، خطای ما تا امروز در شناختن حق از باطل و تمیز  
دادن راست از کج ازین رهگذر است که ما همیشه دو قضیه مغایره را بهم دیگر  
مخلوط کرده یک قضیه می‌شماریم و حال آنکه این دو قضیه مغایر یکدیگرند  
یکی از آنها علم است و دیگری اعتقاد مثلاً علم حکم میکند که ناپالیون  
اول بود و به مسکوه رفت و عاقبتش چنان و چنان شد درین باب دیگر  
اعتقاد هرگز لزوم ندارد چونکه قضیه مبنی بر علم قطعی است و هر قضیه  
که محتاج بدلیل و ثبوت نباشد و یا اینکه دلیل و ثبوتش قطعی باشد علم است  
دخل با اعتقاد ندارد. از طرف دیگر بنا بر اخبار اولیای دین، ما اعتقاد میکنیم  
که حضرت موسی بکوه طور رفته با پروردگار عالم مکالمه کرد و عصای  
خود را بر احجار زد چشمه‌ها جاری شد و امثال ذلك، این قضیه محتاج  
به دلیل و ثبوت است و دلیلش هم اگر باشد بهیچوجه قطعی نمیتواند شد پس  
ما این قضیه را نباید علم بشماریم باید این قضیه را اعتقاد بنامیم و از  
روی اعتقاد نه از روی علم بآن باور میکنیم ولیکن اولیای دین ما همین  
نوع قضایا را نیز از اقسام علوم می‌شمارند چنانکه میگویند علم تفسیر

احادیث و علم کلام و امثال آنها و بعد از آن فیزیقا و ماتماتیکا<sup>۱</sup> و جغرافیا و نجوم و امثال آنها را نیز از علوم تعداد میکنند گویا که اولین نیز نظیر این آخرین است و حال آنکه مغایرت این آخرین از اولین [از] آفتاب روشن تر است، ما باید اولین را از امور اعتقادی<sup>۲</sup> حساب بکنیم و تنها آخرین [را] از امور علمیه بشماریم.

برادر مکرم من، باید دانسته باشی که هر دین متضمن سه گونه امر مختلف است: اعتقاد و عبادات و اخلاق؛ مقصود اصلی از ایجاد هر دین امر سیمین است اعتقاد و عبادات نسبت بآن مقصود اصلی فرغند از برای آنکه آدم [صاحب اخلاق حسنه بشود ما را لازم است که وجودی فرض بکنیم خیالی که]<sup>۳</sup> باید صاحب اخلاق حسنه و صاحب عظمت و جبروت و صاحب قدرت و رحمت و سخط و مستوجب تعظیم و ستایش باشد تا اینکه مانیز با اخلاق او اتصاف بجوئیم و این وجود را پروردگار عالم و خالق کائنات مینامیم بعد از آنکه این چنین وجود را فرض کردیم و او را مستوجب تعظیم و ستایش شمردیم لازم میدانیم که رسوم تعظیم و ستایش را نسبت باو بعمل بیاوریم از قبیل نماز و روزه و حج و زکوة و امثال ذلك و بعد از آنکه این چنین

۱- فیزیک و ماتماتیک یعنی ریاضی

۲- مطالب داخلی گروه از قلم نسخه نویس افتاده بود که با استفاده

از نسخه ترکی تصحیح شد.

وجود را فرض کردیم و رسوم تعظیم و ستایش را در حق او بعمل آوردیم لازم  
 می‌شماریم که بر رحمت او امیدوار بشویم و از سخط او بترسیم، بعد از آنکه  
 بر رحمت این چنین وجود امیدوار شدیم و از سخط او بترسیدیم لازم می‌انگاریم  
 که متخلق با خلاق حسنه او بشویم و هرگز مصدر سیئات نباشیم تا اینکه  
 مستحق رحمت او بگردیم و مستوجب سخط او نشویم پس اگر ما وسیله‌ای  
 پیدا بکنیم که بدون فرض وجود مستوجب التعظیم والتعبد صاحب اخلاق  
 حسنه بشویم آنوقت فروعات دوگانه اصل مقصود که عبارت از اعتقاد و عبادات  
 است از ما ساقط است.

درا کثر ممالک یوروپا وینکی دنیا انتشار علوم مردم را بجهت  
 اکتساب حسن اخلاق از اعتقاد و عبادات که شرط دوگانۀ هر دین است مستغنی  
 داشته است اما در آسیا علوم انتشار ندارد و بدین جهت فروعات دوگانه  
 شقوقات و زواید لا تحصی پیدا کرده است و بر اصل مقصود بشدتی غلبه نموده  
 است که راه انتشار علوم بواسطه آنها بالمره مسدود شد است.<sup>۱</sup>

---

۲- از اول مکتوب سیم تا اینجا عینا از حرفهای ملکم است. در آرشیو  
 آخوندزاده یادداشت‌هایی وجود دارد که نوشته وقتی ملکم از عثمانی بتهران  
 میرفته در اواخر مارس ۱۸۷۲ این مطالب را باو گفته است. رجوع شود به  
 «القبای جدید و مکتوبات» صفحه ۲۱۶ و صفحات ۲۸۸ تا ۲۹۴. بعلاوه آخوندزاده  
 در یادداشت بی‌تاریخی بنام ملکم که هرگز برای او فرستاده نشد خطاب باو  
 نوشته است «چیزها در مباحثات از خود شما یادگاری داخل شده است. نمیدانم  
 در خاطر دارید یا نه». همانجا صفحه ۳۳۲

برادر مکرم من، جمیع مطالب این مکتوب را و هم آن دو مکتوب سابق را از تلقین مصنف کمال الدوله بالمشافهه<sup>۱</sup> یاد گرفته بتو نوشته‌ام امیدوارم که معتبر شمرده باشید و از تلقین مصنف یکی هم بیان سببیت برو خود دلیل بطلان آنست که درین مکتوب آخرین بتحریر آن اقدام میکنم.<sup>۲</sup> هر وجود مستلزم سبب است زیرا که هیچ وجود خود بخود بعرصه وجود نمیتواند آمد پس این کاینات که وجود است در وجود خود محتاج بسبب است و همان سبب صانع آنست.

این عقیده‌ای است که بواسطه آن متشرعون در مقابل حکمای طبیعیین برای اثبات الوهیت استدلال میکنند.

به رد این عقیده، طبیعیون جواب میدهند: درین صورت خود سبب نیز بحیثیتی که وجود است باید مستلزم سبب دیگر باشد و آن سبب دیگر نیز هکذا هلم جرأ<sup>۳</sup> بلا انتها و این کیفیت منافی عقل است زیرا که بحکم عقل سلسله سببها باید در جائی توقف بکند و الا تسلسل لازم می‌آید پس بحکم عقل استدلال متشرعین در باب اینکه هر وجود باید مستلزم سبب

---

۱- زیانی.

۲- از اینجا تا پایان عبارت «تسلسل در برابر چشم است» باتفاوتی بسیار اندک در مقاله‌ای که «جواب هیوم» عنوان گرفته آمده است.

۳- بگیر و بکش. یعنی بر همین قیاس کن.

باشد باطل است.

وفی الواقع سستی استدلال سببیت بر وجود اظهر من الشمس است.  
طبیعیون به متشرعین میگویند سلسله سببها باید بلا انتها امتداد یابد؛ یا  
باید شما درجائی توقف بکنید و معترف باشید که وجودی از وجودها مستلزم  
سبب نیست در صورت اولی تسلسل لازم میآید، در صورت ثانیه سببیت  
بر وجود رفع میشود و ثابت میگردد که وجود بی سبب تواند شد پس بچه  
دلیل ما تصدیق نخواهیم کرد که همان وجود بی سبب خود این کاینات عرئی  
و محسوس است نه وجود موهوم و مظنون، و بد چند تمسك شما خواهید گفت  
که بوجود کاینات باید سببی مقدم باشد و از آنجا که با اعتقاد ما و شما  
درجائی توقف ناگزیر است در آن صورت آیا بتجویز خرد خرده دان سزاوار  
نیست که در وجود خود این کاینات توقف بکنیم. متشرعون از رد این  
اعتراض عاجز شده ناچار جواب میدهند:

ما وجود را بر دو قسم میدانیم یکی از آنها ممکن الوجود است  
که این کاینات است و این مستلزم سبب است، دیگری واجب الوجود  
است که جناب باری است و این مستلزم سبب نیست. نعم ما از خوف تسلسل  
لابدیم که درجائی توقف بکنیم پس ما در ممکن الوجود که این کاینات است  
توقف نمیکنیم چونکه آن مستلزم سبب است بلکه در واجب الوجود که

جناب باری است توقف خواهیم کرد که سبب ممکن الوجود است اما خودش مستلزم سبب نیست پس بدین دلیل اثبات الوهیت دشوار نمیشود.

این دلیل را در صورتی معتبر میتوان شمرد که وجه انقسام وجود بر ممکن و واجب معتبر باشد ملاحظه بکنیم که متشرعون بچه اعتبار وجود را بر ممکن و واجب متقسم میسازند. ایشان میگویند:

ما اشیا را محتاج به سبب می بینیم، مثلاً نطفه محتاج به والد است و جبه محتاج به درخت است پس این کاینات که مجمع اشیا است مستلزم سبب میباشد در این صورت کاینات ممکن الوجود میشود و توقف در آن ممتنع میگردد بدین تصور ما حکم خواهیم کرد که وجودی باید بشود که مستلزم سبب نباشد و در آن واجب الوجود است که در وجود خود محتاج به وجود دیگر نیست اما خودش سبب ممکن الوجود است که عبارت ازین کاینات باشد و درین وجود واجب توقف خواهیم کرد و آنرا سبب کل ما سواه خواهیم شمرد.

طبیعیون این اعتقاد را بدین دلیل از درجه اعتبار ساقط میسازند؛ اشیا در تنوعات و انتقالات خود محتاج بسبب است نه در ماهیت و ذات خود مثلاً نطفه و جبه در تنوع و انتقال خود از یک حالت به حالت دیگر محتاج بوالد و درخت است نه در ماهیت و ذات خود، تنازع مادر تنوعات و انتقالات نیست، مراد ما از وجود ماهیت اشیا است و این ماهیت من حیث آنها

وجود ضد عدم صرف است و من حیث الکل وجود واحد و کامل و محیط است یعنی جامع مادهٔ جمیع کثرات است و کثراتش در تنوعات و انتقالات خود محتاج بیکدیگرند پس ماهیت اشیا واجب الوجود است و کاینات که مجتمع اشیا است من حیث الماهیه محتاج بماهیت دیگر نیست و مستازم سبب نیست و کاینات را من حیث الماهیه ممکن الوجود نمیتوان شمرد و محتاج بسبب نمیتوان انگاشت و الانسلسلی در برابر چشم است<sup>۱</sup>

حقیقت اینست که بیان شد صاحبان این عقیده را آتایست<sup>۲</sup> عیناً میماند یعنی منکران صانع و دین و ایمان و اغلب مردم بر مصنف نسخه طعنه میکنند که در دنیا بیدینی و بی ایمانی باعث ناامیدی است از حیات اخروی و سعادت سرمدی، و میگویند مگر نصیب ما از حیات دنیوی همین پنج روزه تعیش است و بس.

چه باید کرد، مصنف چه تقصیر دارد که دین و ایمان با علم و حکمت دو حالت متناقضند که هرگز در یک ذات جمع نمیتوانند شد اگر آدم دین و ایمان داشته باشد عالم و حکیم شمرده نمیشود و اگر علم و حکمت داشته باشد دیندار و مؤمن نخواهد بود هر که طالب دین و ایمانست باید اصلاً

---

۱- از عبارت «هرو وجود مستلزم سبب است» تا اینجا با تفاوتی بسیار

اندک در بقالہ «جواب هیوم» آمده است.

۲- آتیه ایست.

بگرد معرفت نگردد و هر که طالب معرفت است ناچار و بلا اختیار باید از  
دین و ایمان مهجور شود. از یکطرف اولیای دین اسلام باشند تمام  
تأکید میکنند که ما دین و ایمان را باید ترك نکنیم تا اینکه از امید حیات  
اخروی و سعادت سرمدی محروم نشویم از طرف دیگر علما و حکمای  
یورپا فریاد میزنند که ما باید از عالم بربریت و وحشیت و جهالت بیرون  
بیائیم.

اگر بحرف اولیای دین اسلام گوش بدهیم [و دین و ایمان داشته در  
دنیا چند روز با امید حیات سرمدی زندگانی بکنیم]<sup>۱</sup> باید لامحاله از  
اتوار علوم و سیویلیزاسیون محروم بشویم چنانکه هستیم و اگر بحرف علما  
و حکمای یورپا گوش داده قدم بدایرة علوم و سیویلیزاسیون بگذاریم و  
طالب نجات از بربریت و وحشیت و جهالت باشیم در آن صورت خدا حافظ  
دین ما و آرزوهای شیرین ما که در شرق دیدار حوران بهشتی میداریم،  
یعنی در آن صورت امید حیات اخروی و سعادت سرمدی خود بخود زایل  
میشود؛ خوشحال کسی که این دو حالت متناقضه را در ذات خود جمع تواند  
کرد اما بنظر من محال میآید؛ تا امروز ترجیح ما بحرف اولیای دین بوده  
است و بخاطر دین و ایمان از هجرت تا امروز مرتکب چه نوع امور شنیعه  
شده ایم که ذکر آنها وحشت افزا است از قبیل سوختن کتب خزانه های علوم

---

۱- عبارت داخل کروشه در یکی از نسخه های فارسی آمده است.

که از ملل تربیت یافته مانده بود و از قبیل سفک دماء<sup>۱</sup> و امثال ذلك و دین و ایمان خودمان را نگاه داشته ایم با شرکت بر بریت و وحشیت و جهالت که نتیجه دین و ایمان است و اگر بعد ازین نیز همین ترجیح باقی باشد حالت ماهرگز تغییر نخواهد یافت و ترقی برای ما در دنیا از ممتنعات است و حسن اخلاق برای ما محالست.

دیگر مصنف نمیخواهد که مردم آتا ایست بشوند و دین و ایمان نداشته باشند بلکه حرف مصنف اینست که دین اسلام بنا بر تقاضای عصر و اوضاع زمانه بر پراتستانتیزم محتاج است، پراتستانتیزم کامل موافق شروط پروقره و سیویلیزاسیون متضمن هر دو نوع آزادی و مساوات حقوقیه بشر<sup>۲</sup>، مخفف<sup>۳</sup> دیسپوتیزم سلاطین مشرقیه در ضمن تنظیمات حکیمانه و مقرر<sup>۴</sup> و خوب سواد در کل افراد اسلام ذکرراً و اثناً.

---

۱- ریختن خونی ها.

۲- در نسخه اساس نوشته شده بود و متضمن آزادی و مساوات حقوقیه

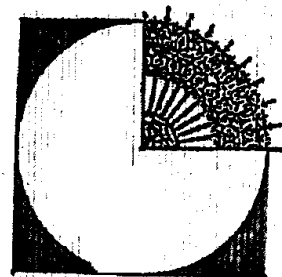
هر دو نوع بشر.

۳- تخفیف دهنده.

۴- برقرار کننده.

چاپ نور

شماره ثبت ۶۳۳ - ۵۷/۸/۲



دفتر احیاء و ترویج

کورهش ، بازارچه کتاب